



Ketabton.com

بنیاد ملی رئیس دولت

از شفاخانه مرکزی اردوی جمهوری باز دید کردند

در کشور

طلبان اریتریا ادامه داشت جبهه آزادی بخش اریتریا اعلام کرد که پیشنهادات جدید اریس آبابا را برای مذاکره بین طرفین رد کرده است. ۴- حوت:

اندراگانندی صدراعظم هند گفت: در داخل حزب کانگرس آن کشور فعالیت جریان دارد تا او را از قدرت بردارند و شخصی دیگر را به جای وی منسوب سازند.

نمایندگانش از پشاور اطلاع میدهند که دیروز یو ایس حداقل بیست محصل رادر شهر های مختلف ایالت سندتوقیف نموده است و از یک تعداد پوهنتون ها و مکاتب عالی سندوشهر های دیگر اسلحه بدست آورده است. ۵- حوت:

در عمان اعلام شده که در اردن برای اولین بار به زنان آسکشر نیز اجازه رای دهی در انتخابات پارلمانی داده شده است.

در واشنگتن محکمه مخصوص رسیدگی به قضیه واترگیت سه نفر از مشاورین نزدیک حکومت سابق ریچارد نکسن را به میعاد های مختلف حبس محکوم کرد.

کمیته حقوق بشر موسسه ملل متحد سیاست اسرائیل را در مقابل عربهای مقیم مناطق اشغالی بشدت مورد انتقاد قرار داده و متذکر شده که اسرائیل در این مناسبات از مقررات حقوق بشر تغافل ورزیده است.

۶- حوت:

طوری که از گراچی اطلاع رسیده است متعلمین کتاب آن شهر دیروز علیه انحلال حزب عوامی ملی و حبس رهبران آن اظهارات شدیدی بعمل آوردند.

کشف اسلحه توسط پولیس پاکستان در پوهنتونها و به عننی های پشتونستان، پنجاب و سند حقیقت نداشته و حکومت پاکستان خود این اسلحه را برای اختناق و به مقصد ایجاد خوف و عراس مردم گذاشته بود.

۷- حوت:

دیروز قوای نظامی پاکستان مانع اجتماع بزرگی شد که در آن شهر از طرف جبهه دیموکراتیک متحد مشتمل از هفت حزب مخالف حکومت پاکستان به طرفداری از حزب عوامی ملی و رهبران آن تشکیل می شد.

بنیاد ملی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم ساعت دو و چهل و پنج دقیقه قبل از ظهر روز شنبه اول حوت از شفاخانه مرکزی اردوی جمهوری باز دید نمودند.

بنیاد ملی رئیس دولت و صدراعظم از شفاخانه مرکزی اردو که یکی از مجهز ترین شفاخانه ها در منطقه می باشد در حدود دو ساعت رادیر گرفت و در هر قسمت از طرف آمر پروژه و کارکنان داخلی و خارجی توضیحات ارائه میگردد. بنیاد ملی محمد داؤد از پیشرفت کار ساختمانی شفاخانه اظهار رضایت نمودند.

شفاخانه مرکزی اردوی جمهوری که به کمک اقتصادی و تکنیکی کشور دوست اتحاد شوروی در سال ۱۳۴۹ تحت ساختمان گرفته شده است در ماه جوزای سال آینده به پایه اكمال رسیده و بعد از ختم امور متناظر سامان آلات طبی در ماه قوس سال آینده به قسم تجربی در تمام ساحات آماده فعالیت میگردد.

این شفاخانه که از نگاه شعب طبی مکمل میباشد ظرفیت نهایی بیش از پنجاه مریض را دارا بوده برای تمام اردو از صاحب منصبان عالی رتبه تا افراد و رجال برجسته دولتی اختصاص یافته است.

دیپلوم انجیر عبدالقدیر آمر پروژه ساختمان شفاخانه مرکزی اردوی جمهوری گفت: امید است در نیمه دوم سال آینده تمام شعب طبی شفاخانه فعال گردیده و در خدمت اردو قرار گیرد. همچنان در نظر است از این شفاخانه به بحث یک مرکز اکادمی و تحقیقاتی طبی عسکری استفاده شود.

سومین مورد منجمنت مطالعه و تحفظ خواص ارثی نباتات منطقه شرق میانه توسط بنیاد ملی فضل الرحیم رحیم معین وزارت زراعت و آبیاری امروز در هتل انترکانتی ننتال افتتاح گردید. در این مورد نمایندگان کشورهای افغانستان عراق، ایران، سوریه و ترکیه اشتراک دارند.

۷- حوت:

به اساس پیشنهاد صدارت عظمی تصویب مجلس عالی وزراء و منظوری بنیاد ملی رئیس دولت و صدراعظم دیپلوم انجیر محمد کبیر باحفظ رتبه وزیر بحیث رئیس بود اقتصاد صدارت عظمی مقرر شده است.

در خارج

۳- حوت:

در حالیکه سرتاسر دیشب و اوایل امروز دو خورد های شدیدی میان نیرو های جبهه و تجزیه



بنیاد ملی محمد نعم نمایندۀ خاص بنیاد ملی رئیس دولت و صدراعظم هنگام عزیمت به صوبه نیپال.



دگر جنرال عبدالکریم مستغنی لوی درستیز روز نظامی اتحاد شوروی را به آتش نظامی آن کشور تبریک می گوید.



بنیاد ملی فضل الرحیم رحیم معین زراعت و آبیاری حین ایراد بیانیه در هنگام افتتاح سومین جلسه بود مطالعه خواص ارزش نباتات.



از ستارگان جهان سینمای آلمان

قصه نو یسان معا صر

بهرام و کنیزك



خیا طیکه با معاش هفتگی مبلغ ده افغانی شروع بکار کرد



پیغله عزیز رشاد: در راه احیای معیار های انسانی باید سعی کرد.

کشوری در قاره سیاه



عاج های بگرام از آثار منحصر بفرد جهان است

ما که قوای انسانی بقدر کافی در اختیار داریم و لازم است آنرا تجویز نهائیم تا مهارت اجرایی بیابند ما که نیازمند هستیم تا از منابع اقتصادی خود بحد کافی بهره برداری نهائیم و در نتیجه این دو عامل جهش های دیگر و اقدامات بنیادی را در ساحات متنوع زندگی ملی خود رهبری کنیم مشاهده میکنیم که فعالیت دولت مردمی و انقلابی مادر جهت تقویت مبانی و منابع اقتصادی کشور روبه توسعه است و تقابیر و روشهایی را که دولت برای تحلیل مسائل اقتصادی و ارشاد و هدایت اقتصاد جا معه اتخاذ میکند متکی باین تشخیص است که دریانات رهبر انقلاب بوضاحت مطالعه میگردد :

افغانستان از لحاظ اقتصادی کشور است در حال رشد و رفیع این عقب ماندگی مستلزم آنست که گامهای سریع و وسیعی درین زمینه برداشته شود و تحولات بنیادی درین مورد اجرا گردد و یک اقتصاد ملی مستقل، مرفی، هم آهنگ و براساس پلان و برپایه سیاست و تکنولوژی معاصر باید ایجاد شود دولت جمهوری افغانستان ایجاد صنایع سنگین از قبیل صنایع استخراج معادن، ایجاد صنایع فلزکاری و ماشین سازی، صنایع کیمیاوی و برق را که ضامن پیشرفت سریع اقتصاد و تحکیم استقلال کشور است حائز اهمیت بزرگ می شمارد و در تحت سکتور اقتصاد، دولتی اقدامات جدی را در زمینه مرعی خواهد داشت . تحت این پلان فارم که در طایفه اقدامات جمهوری جوان شاخص تحولات اقتصادی پذیرفته شده است و برای بارور ساختن و تحقق بخشیدن آن خدماتی انجام میابد و یاد در حالت تکوین قرار دارد جهت استحکام بنیاد اقتصادی کشور و بلند رفتن سطح تولید و تنوع درآمدی تولیدی داخلی یک سلسله تشبیهات اقتصادی دیگری هم توسل ورزیده شده که از جمله میتوان احیای بعضی دستگاههای صنعتی را که در نتیجه یک سلسله عوامل منفی متوقف گردیده بود بحساب آورد .

مثلا درین هفته خبری انتشار یافت حاکی از این امر که فابریکه قند ننگرهار پس از چارده سال و رکود دوباره فعال میشود، باسای این خبر تاکنون فابریکه میوه سازی کندهار، فابریکه های جینی سازی شاکر، یشمته بافی کابل و شیشه سازی بلجری نیز از حالت توقف و تعطیل نجات یافته است . بالین نمونه اقدامات که از یکطرف در جذب بیشتر قوای بشری خدمت میشود و از ضایعات نهایی دزبانگونه موسسات جلوگیری مینماید بافعال ساختن سرمایه و توسعه تولید عواملی را بوجود می آورد که چرخهای صنعتی را در کشور تندتر بحرکت آورده و متناسب به آن اقتصاد جامعه را قدرت تحرک نصیب سازد و باین ترتیب طرق رفاه و آسایش را متدرجا در کشور هموار و هموارتر، وسیع و وسیع تر گرداند .

سپیک ژوندون

افغانستان از لحاظ اقتصادی کشور است در حال رشد و رفیع این عقب ماندگی مستلزم آنست که گامهای سریع و وسیعی درین زمینه برداشته شود و تحولات بنیادی درین مورد اجرا گردد و یک اقتصاد ملی مستقل، مرفی، هم آهنگ و براساس پلان و برپایه سیاست و تکنولوژی معاصر باید ایجاد شود . از بیانات رهبر دولت

عوامل تحرک اقتصادی

اکنون که زمینه پیشرفت و رفاهیت ها با ظهور کوکب تابان جمهوریت در کشور ما مساعد گردیده تحولات و ریفورمها در جهتی بالابست تر، تابان تر و گرمتری درخشد هر روز بهتر از روز دیگر در زمینه های مختلف حیات اجتماعی ما حرکت تحول، تولد و انکشاف موزون تر بگوش میرسد و شواهد آن زیبا تر در چشم ما و فکر ما خانه میکند . از اهداف عالی ای که نظام رشید جمهوری ما بخاطر آن انقلاب را آورد و در آرزوی آن فداکارانه و وطنپرستانه پلانیابی تنظیم و عملی میشود و فکر و اندیشه بهبود وضع اقتصادی کشور است که بدون شک منبع اصلی و اساس و بنیاد هر ریفورم و ترقی و تحول دیگر، در ساحات دیگر بنیاد شده میشود و اهمیت این پندار باشواهدیکه در زندگی ملل راقیه جهان ملاحظه میگردد آنرا اکنون که زمینه پیشرفت و رفاهیت ها با ظهور کوکب تابان جمهوریت در کشور ما مساعد گردیده تحولات و ریفورمها در جهتی بالابست تر، تابان تر و گرمتری درخشد هر روز بهتر از روز دیگر در زمینه های مختلف حیات اجتماعی ما حرکت تحول، تولد و انکشاف موزون تر بگوش میرسد و شواهد آن زیبا تر در چشم ما و فکر ما خانه میکند . از اهداف عالی ای که نظام رشید جمهوری ما بخاطر آن انقلاب را آورد و در آرزوی آن فداکارانه و وطنپرستانه پلانیابی تنظیم و عملی میشود و فکر و اندیشه بهبود وضع اقتصادی کشور است که بدون شک منبع اصلی و اساس و بنیاد هر ریفورم و ترقی و تحول دیگر، در ساحات دیگر بنیاد شده میشود و اهمیت این پندار باشواهدیکه در زندگی ملل راقیه جهان ملاحظه میگردد آنرا اکنون که زمینه پیشرفت و رفاهیت ها با ظهور کوکب تابان جمهوریت در کشور ما مساعد گردیده تحولات و ریفورمها در جهتی بالابست تر، تابان تر و گرمتری درخشد هر روز بهتر از روز دیگر در زمینه های مختلف حیات اجتماعی ما حرکت تحول، تولد و انکشاف موزون تر بگوش میرسد و شواهد آن زیبا تر در چشم ما و فکر ما خانه میکند . از اهداف عالی ای که نظام رشید جمهوری ما بخاطر آن انقلاب را آورد و در آرزوی آن فداکارانه و وطنپرستانه پلانیابی تنظیم و عملی میشود و فکر و اندیشه بهبود وضع اقتصادی کشور است که بدون شک منبع اصلی و اساس و بنیاد هر ریفورم و ترقی و تحول دیگر، در ساحات دیگر بنیاد شده میشود و اهمیت این پندار باشواهدیکه در زندگی ملل راقیه جهان ملاحظه میگردد آنرا

مراد طلبی ها

هلال نیمه رنگی از ناخن زمانه در دامن شب سیاه افتاده بود. نگاه پیرمرد بانبروی مرموزی بسوی این لکه حریر که در گریبان افق مغرب نمودار بود درها می شد. دستهای پرچین او پرشیارهای برجسته ای که زمانه در جبین و رخسارش کشیده بود، نزدیک و نزدیکتر می شد. آنگاه که برسم دعا، مقدم ماه نورانی که میخواست چند قطره اشک میان تارهای ریش پهن و دود زده اش راه خود را هم کرد.....

من که از زاویه تکران وضع و حالش بودم، در دلم رگت پیر مرد نیل و مسردای دارد و با غم و دودی که می شود از آن همچون درست کرد، ولی این رخ ظاهر تنها بود، حقیقت آنست که در چنین موارد یعنی در آن لحظاتی که موجودی را آشفته و نالان درنج و ملالی می یابیم هوس میکنیم و از گنگ و رمزپیش را هر طور می باشد از باطن او بیرون سازیم تا با الهام مطلب باری را که از اندوه روزگار و برخاستن زندگی و ناسازگاری هاییکه سر راه خودمان سبز کرده است سبک سازیم. بسیار دیده ایم کسانی را که بعنوان باری و نمکساری در مصیبت و ماتم، زودتر و نا خواننده به سراغ دوست میجو و معلور سرمی کشند، چه دریغ که انگیزه اصلی این شیوه ها تسکینی نباشد که به انسان از مشاهده وضع از خود گرفتارتر و آشفته حالت دست میدهد.

بهر حال هر طوری بود در خیال و خاطر او رخنه کردم و در غمخانه دلش راه یافتم. از زبونی های زندگی که برای او دنیا را خراب آباد نامرادی ها و خارزار پریشانی ها ساخته است سخن ها گفت... از ناکامی ها و از آرزوهای یکی هم بر آورده نشده آنقدر گفت که نزدیک بود چشمانم، نم کشد و تیر غمش در سینه من نیز زخمی را آب بدهد، ولی بخاطرم رسید اندیشه ای که نویسنده بزرگی به عنوان «آرزو» رقم زده بود، وقتی تصویر آن نوشته در آبگینه خاطرم افتد موجهایی آورد که وایلی دلم را بلند نشدند در خود بیچید، از آن تصویر عکس بر داشتم و در برابر پیرمرد گذاشتم و گفتم: «گمان نکنید اینهمه خواهرش و آرزوی دل، تنها و احتیاج وجودها باشد. بیانه ناخوش و ناراضی بودن است. ناله سازی است که دایم در دل ما مینوازد و زاری میکند، ساز بی نوا، دلی ناله، هرگز نخواهد شد.

عالم واقعی آن است که در دام بی پایان طلب، پویان است، آنگاه سردرگریان نشسته و می نالد، خواهان نیست، برای سیه روز بودن، پسرده نمی به سر کشیده تا در روشنایی حقیقت، زحمت و رنج وادی عشق و تکیا را نبیند. غم بی اساس و درد بی مایه یی آرزو طلب، که حصول خوشبختی و رهایی از شتابت بخت را از ناخن ماه نو گرگشتا می خواست چون پرده ضخیم بخ که در برابر گرمی مطبوع آفتاب آخرین روز های سال بنهار شود از خیال و خاطرش بر خاست... نگاهی بمن افکند که علی رغم ساعتی بیش بارغم را از شانه هایم بیشتر از اوسبک ساخت و این بار هر دو در حالت از نور امید یافتن سر سعادت فرو رفتیم... او گفت... آری فرزندم آرزو راه خود را گم نمی کند این ما هستیم که نا باید که ز سر عالم توان گذشت....

شناخته با این شاهد سعادت ساز، خود دارو برومی سازیم بی آنکه بدانیم چگونه مبادش زنیم، دست و پای خود را در برقی که از اومی چیدی سوزیم و آنگاه از تکیا برومی افتیم... زندگی دورخ دارد یکی سیاه و ابهام انگیز و دیگر روشن و تابان از امید و صفا، آنکه بیکار و نالان آواره هوس و تمنا می شود در سیاهی و ابهام می رود و مانعش گنگ او را در پرده زندگی تماشا میکنیم موجودیست که از طلب و تکیا، تلاش و تپش بیگانه افتاده و در بیراهه ای که خود سرشته را از گذشته هراسان می شود و آنوقت فکر میکند آرزو ها و تمناها با او سرگرم شده و این همایی ترخ لال سایه خود را از وی دریغ داشته است در حالیکه آنطور نیست، مایه خوشی ها و غمت آرزو ها در دل گوشتها، برای اوچ افلاک و در ضرورتها ها غنوده است اگر از همین راز گول نخوریم، سرگشته یی تنها طلبی از ماه نو نخواهیم شد و بدنبال حقایق همتی بکار می بندیم تا نقش قسمهای مادر دل نرم این سرگشته تر از ما، فرو رود و از انواریکه میگویند از خورشید وام میگیرد فروزاتر خواهد تابید.

روزگاری از این معاصره گذشت، در آن لحظات که صحبت از ماه شینان فلک یعنی زمینی، پیوسته با امواج رادیو میامیخت و جمعی آنرا می شنیدیم خاطره بر مرد خلوت نشین تداعی شد و اینک که مهتاب شب شانزده در سما سرگردان می لغزد و اقاماری در مدار با او هم راه شده اند، یاد مراد طلبی ها در خیال گرمی کرد باز بفکر قدیم رفتم در ضمه سرم ندایی سازگرد با این معنی... همتی باید که ز سر عالم توان گذشت....

کابل ۷ حوت «ب» :
وزارت امور خارجه اعلاميه
ذيل را ۶ حوت به نشر
سپرد :

اعلاميه وزارت امور خارجه افغانستان

شاغلي محمد نعيم نماينده خاص رئيس دولت عازم نيپال شد

شاغلي محمد نعيم نماينده خاص شاغلي رئيس دولت
وصدراعظم درراس يك هيات جهت اشتراك
در مراسم تاجگذاري اعلیحضرت بيراندرا پيربگرام
شاه ديوا شاه نيپال قبل از ظهر روز
سوم حوت عازم آنکشور شد .
برای وداع با شاغلي نماينده خاص رئيس
دولت و صدراعظم دكتور محمد حسن شرق
معاون صدارت عظمی اعضای کابينه ، لوی
درستيزو بعضی ديگراز جنرالان ارشد اردوی
جمهوری والی کابل و کابل باروال در میدان
هوايي بين المللی حاضر بودند .

عليه دکتا توری زعامت پاکستان
آغاز شده و مردم بمظاهرات ضد حکومت و بطرفداری
حزب عوامی ملی پرداخته اند نمایانگر الزجار
ونفرت مردم از اعمال و سیاست آن حکومت است .
سوزاندن دفتر پیروان حزب مردم در بازار
شاهی حیدر آباد و حریق یک عمارت محکمه در
سرگوده، انفلاق بم دریک قاپریکه بنومظاهر
دیگر تشرف و عکس العمل تشدد حکومت پاکستان
است .

اکنون پاکستان در دوراهی خطیری قرار دارد
عقب نشینی واقعی از سیاست ظلم و زورورهای
محجوسین سیاسی رقیب و برسمیت شناختن
مجدد حزب عوامی ملی واعاده دموکراسی در
پاکستان یادوام تشنج و پیشبرد سیاست تشدد
وزور و قبول خطرات بزرگی که تکرار این
آزمایش در قبال دارد .

قوا و مسابقه تسلیحاتی در این منطقه آسیا نخواهد شد. نزد حکومت افغانستان، رفع
تحریم صدور سلاح به پاکستان، مخصوصاً درین موقع که قوای نظامی پاکستان، عملاً
به شکل بسیار بیرحمانه و اقدام جابرانه، در مقابل مردم پښتون و بلوچ عمل
نموده، مایه تأثر عمیق مردم افغانستان و مردمان پښتون و بلوچ گردیده است که
عواقب آن برای استقرار صلح و آرامش درین منطقه دنیا، به هیچ صورت مفید
نخواهد بود .

همچنان جای تعجب است، کشوری مانند ایالات متحده امریکا که دایم از حفظ صلح
و آرامش دنیا حرف میزند، در عمل کاملاً مغایر آن رفتار میکند .
طوریکه حکومت افغانستان بارها اظهار داشته است :

کشورهای در راه انکشاف تنها تحت صلح و آرا مشر میتوانند به انکشاف و ارتقای
وضع اجتماعی و بلند بردن سطح اقتصادی و معنوی خویش نایل گردند و رفع تحریم صدور
سلاح، نه تنها موجب انحراف منابع گرانبهای از این اهداف عالی میگردد، بلکه
منجر به برهم خوردن توازن جز تولید یک فضای متشنج و خطیر نتیجه دیگری نخواهد

تصمیم حکومت ایالات
متحده امریکا، مبنی بر رفع
تحریم صدور سلاح به پاکستان
موجب تشویش و نگرانی
عمیق حکومت و مردم افغانستان
گردیده است .

این تصمیم، با ادعای
تشویق صلح و آرا مشر
در منطقه، مغایرت کامل
داشته و حکومت افغانستان
نمیتواند قبول کند که آغاز
مجدد ارسال سلاح به پاکستان،
منجر به برهم خوردن توازن جز تولید یک فضای متشنج و خطیر نتیجه دیگری نخواهد

سیاست تشدد در پاکستان و وداع بادموکراسی برای همیشه

سرمقاله دوشنبه ۷ حوت روزنامه انیس

برادران پښتون و بلوچ خود قرار میگرفت، از
آنجاست که سیاست مداران کهنه کار و متنفذین
قدرت طلب پاکستان خواستند بایک تیردوفاخته
را نشان بزنند و بیچاره شیرپاو قربانی این
دسیسه و قربانی عوض کردن شرایطی شد که
بوتودر مجلس تحریم شیرپاو آنرا بصورت
ناخود آگاه اظهار کرد .

اکنون نه تنها مردم جهان بلکه مردم پاکستان
نیز متوجه این دسیسه و سیاست دیگری شده
اند از قبیل پنهان کردن اسلحه در پوهنتونها و باز
کشف آن که با وجود دستگاه قوی پلیسی
حزب مردم یک امر غیر منطقی بنظر میرسد .
شود و هیچانیکه در سراسر پاکستان

است یا پیشروی؟
در صورتیکه بوتو نظام دموکراسی را از
بین میبرد و نشان میدهد که عقیده بی بدموکراسی
ندارد، سلب این حقوق و آزادیهای اساسی
بشری در پاکستان از طرف کسی که بدموکراسی
معتمد نیست جز اینکه پیشروی پسوی ظلم و
تجاوز و تخطی بر حقوق بشری نام داده شود تعبیر
دیگری نمیتواند داشته باشد .

بوتو میگوید «بحرانات محض از مرگ یک
شخصیت نشأت نمیکنند این شرایط و سیاست
است که چنین مرگها را دربر دارد»

بلی این اعتراف بسیار صریح است، بر
داشت مطبوعات معتبر جهان، مفسرین سیاسی
وزور پاکستان دقیق همه از او ضاع کنونی
پاکستان جز این نیست که قتل شیرپاو و قتل
عبدالحمید بروی دسیسه مقامات پاکستانی
صورت گرفته است، دسیسه ای که برای متشنج
ساختن اوضاع سیاسی در آن مملکت تحریک
احساسات مردم و بدست آوردن بهانه برای
عوض کردن شرایط در پاکستان طرح شده
است .

تا با ایجاد شرایط جدید متنفذین پاکستان و
زعامت افسونگر آنسر زمین رقبای سیاسی را
از بین ببرند، وداعیه ها و مجادلات و مبارزات
صدساله مردم پښتون و بلوچ را قربانی یکنفر
پښتون نمایند که بوتو آنرا یک منبع بزرگ
قدرت برای حزب مردم میخواند .

هیچ بعید نبود که منبع بزرگ قدرت حزب
روزی که موفق میشد رفیق امروز رقیب سر
سخت فردای خود بوتو را شکست دهد در صف

ذوالفقار علی بوتو صدراعظم پاکستان
موقعیکه راجع به مرگ شیرپاو صحبت میکرد
سمن صرف مساعی برای اغفال ذهن مردم یک
سلسله حقایق را ناخواسته افشاء کرد .
اما مردم پښتونستان و بلوچستان و ملت
پاکستان که این سیاستمدار بیرنگ باز را
حوب میشاستند خویش توانستند از گفتاروی
نتیجه گیری کنند .

بوتو گفت: «کشور بایک آزمایش بزرگ
دیگر روبرو است باید درباره عقب نشینی های
جدید صحبت کرد، ضیاع شاغلی شیرپاو یک
سایه جبران ناپذیر می باشد با آنهم باید دور
نمود که بحرانات از مرگ یک شخصیت نشأت
نمیکنند، این شرایط و سیاست است که چنین
مرگها را دربر دارد و آن حایز اهمیت حقیقی است»
ملت پاکستان پوره مستشعر است که چرا
آنکشور بایک آزمایش دیگر روبرو است یعنی
آزمایش نظیر سال ۱۹۷۱ که منجر به تجزیه
بنگلهدیش از پاکستان گردید .

که و کدام سیاست سبب شده است تا بحران
سیاسی سر تا سر پاکستان را فرا گیرد؟
آیا اینهمه بحران تشنج و ناآرامی زاده
سیاست نادرست و مغرضانه و تبعیض طلبانه
زعامت پاکستان نیست ؟

حکو متیکه با پیروی از نیت سوء و از طریق
توسل بظلم و تشدد و پامال نمودن حقوق و آزاد
یهای قانونی افراد از یک آزمایش نتوانست
موفق یدر شود با پیروی از همان اصول سابق
در آزمایش های دیگر نیز سرنوشتی غیر از آن
ندارد !

بوتو از عقب نشینی های جدید سخن زد،
آیا پامال نمودن حقوق اساسی مردم پښتون
و بلوچ و بازی با آزادی های قانونی ملت پاکستان
از طریق استعمال قوه و زور و وداع بدموکراسی
و آوردن دکتاتوری بمنظور تحمیل تئوق سیاسی
حزب مردم و از بین بردن رقیب نیرومند سیاسی
و حزبی یعنی حزب عوامی ملی عقب نشینی



شاغلي جلال وزیر تجارت در کنفرانس کار در صف دوم از طرف راست نفر چارم



د راپور تاژ اختصا صی ژوندون ازیږفورم بنیادی معارف

از گل احمد زهاب نوری

معارف مته ازن

در کشور

فنی، مسلکی و اداری گردیده و از سوی دیگر، تعداد - تعلیم یافتگان به دستگاهها و دواير دولتي و خصوصي جذب نماید

از وزیر معارف می پرسیم :
- ریفورم معارف چگونه تنظیم و پی ریزی شد ؟

پوهاند عبدالقیوم ، درین مورد می گوید :

- کمیته های موظف ، در خصوص يك ریفورم اساسی ، يك سلسله مطالعات و بر رسی های عمیقی را انجام داده و نظرات شان را بمقامات مربوط ارایه کردند.

کمیته های موظف نظر دارند که چون اکثر فارغان دوره ابتدائی پس از ختم این دوره ، دارای سويه تعلیمی که بتوانند مصدر خدمات مفید و مؤلذبخود ، فامیل ، جامعه و کشور خود شوند نمی باشند. با در نظر داشت وضع فعلی ، سويه عرفانی و شرایط محیطی افغانستان ، چنین نتیجه گرفته میشود که مکاتبدعاهاتی ۳۰،۲۰،۱ معلم و مکاتب - ابتدائی اساسی ، شاگردان را به سطح سواد دایمی رسانیده نتوانسته است .

وزیر معارف پیرا مون نظرات کمیته های موظف ، علاوه میکند :
- کیفیت تعلیمات ثانوی به اثر فقدان معلمان ورزیده ندا شستن پروگرام های درسی مطلوب ، کمبود کتب درسی و رهنمای معلم ، لابراتوار ها سامان و تجهیزات مورد نیاز ، بهبودی نیافته است و از همینرو تعداد فارغان به سرعت و سهولت توسعه یافته و نه تنها جذب شان از قدرت دواير و موسسات دولتی و خصوصی بدور است ، بلکه مازاد آن ها به اشتغال کار و وظیفه پی آمده نبوده و بیکار می مانند .

لذا مرفوع ساختن این معضل مستلزم آنست تا يك تجدید نظر بنیادی و واقعی ، در هرم ساختمان معارف بعمل آید .

از پوهاند عبدالقیوم می پرسیم :
- در تعلیمات ابتدایی مطابق ریفورم جدید چه تغییراتی رونمای شود ؟

وی میگوید :
- برای اینکه سواد دایمی تأمین گردد و فارغان دوره ابتدائی از نگاه قدرت جسمانی برای تعقیب تعلیمات ثانوی و فرا گرفتن کورس های

همچنان از ائتلاف بیهوده دارای دولت و ضایعات کمی و کیفی عرفانی جلوگیری لازم بعمل آید . وی می افزاید .

- دولت جمهوری باریفورم جدید معارف ، در نظر دارد تا چنین آرزو های دیرینه ملت بر آورده شده و با وارد ساختن تحولات مثبت معارف مطابق خواسته های افغانستان و جوابگوی احتیاجات کشور شود .

البته ناگفته نباید گذاشت که این ریفورم زیر بنای تحولات بنیادی در ساحه عرفانی است و مطابق آن در آینده ریفورمهای دیگری طرح و تنظیم میگردد پوهاند عبد القیوم در برا بر سوالي

معارفی است ، که چون مشعلی ذهن اطفال را روشن ساخته و وسیله باشد تا در تربیه و پرورش بنیهماغی جسمی و روحی جوانان از هر حیث مفید واقع گردد.

دولت آرزو دارد تا معارف طوری پی ریزی شود ، تا واقعا سطح تربیه اولاد وطن را بلند برده و در ساختمان يك اجتماع سالم که متشکل از افراد نو عیرو ، وطندوست ، مقید به احکام اسلامی و قوانین مدنی و بالاخره معتقد به عنعنات و ارزش های تاریخی وطن است ، مؤثر واقع شود .

پوهاند عبد القیوم می افزاید :
- سیستم معارف باید طوری تنظیم

بهرتر ساختن کیفیت و کمیته عرفانی ، از طریق اصلاح ساختمان معارف از اهداف ریفورم معارف است.

* قوای بشری ، مطابق به نیاز مندی و احتیاج کشور عیار میگردد .

* زمینه کسب سواد دایمی ، در دوره ابتدایی میسر میگردد .

تحولات عمیقی در سیستم معارف و پروگرام درسی وارد میشود .

پیرامون سیستم معارف در گذشته ، میگوید :

- معارف افغانستان به اثر انکشاف غیر متوازن ، دارای يك سلسله نواقصی بود ، که از نگاه کیفیت در سطح پاینتری قرار داشت .

و از آن بر آورده شدن آرزو های ملی و اجتماعی ، انتظار برده نمی شد . برای اصلاح این نواقص در قدم اول باید تعدیلات اساسی و معقولی

در سیستم تعلیمات دهاتی ، ابتدائی ، متوسطه ، ثانوی و حتی عالی رونمای میشد تا هم معارف افغانستان جوابگوی نیاز مندی های کشور به افراد

می شد تا بتواند افغانستان را به اهداف فرهنگی ، اجتماعی ، اقتصادی و دیموگرافی واقعی ، به فرصت کوتاهی موفق ساخته و به مشکلات فقر و ناداری ، پرابلم های بیکاری و اندیشه های جوانان در خصوص آینده شان خاتمه بخشند .

وزیر معارف در باره يك معارف اساسی در کشور میگوید :

- سیستم معارف باید طوری طرح میشد ، تا وحدت فکر را در میان اجتماع برای مصالح علیای کشور ، وحدت ملی و اعتلای وطن را از هر جهت تضمین کند .

بارو یکار آمدن رژیم متر قی جمهوری در کشور يك سلسله تحولات عمیق و بنیادی مطابق خواسته های عصر و زمان ، در ساحت اقتصادی اجتماعی و فرهنگی آغاز گردید . از آنجا بیکه معارف از یکطرف برای بلند بردن سطح دانش عمو می و از سوی دیگر ، برای انکشاف سریع و مؤثر اجتماعی و اقتصادی در کشور تأثیر بسزایی دارد ، دولت ، از همان روزی های نخستین استقرار رژیم جمهوریت به فکر اصلاح امور تعلیمی و عیار ساختن پروگرام های درسی مطابق نیاز مندی جامعه و ایجاد عصر و زمان افتاد و کمیته های رابه این منظور موظف ساخت ...

اخیرا ریفورم بنیادی معارف ، پس از غور و مطالعه مجلس عالی و زرا ، کمیته مرکزی تأیید و تصویب گردید . مجله ژوندون طی گفت و شنود های اختصا صی ، با پوهاند عبد القیوم وزیر معارف و دکتر میر عبد الفتاح - صدیق معین اول آن وزارت ، به جوانب مختلف این ریفورم روشنی می اندازد . پوهاند عبد القیوم وزیر معارف پیرا مون ریفورم معارف میگوید :

- به میان آوردن يك معارف متوازن در کشور که جوابگوی ضروریات عصر و ممثل خواسته های امروزی باشد از اهداف دولت جوان جمهوری بود . اجتماع امروزی خواهان



قوای بشری، مطابق به نیاز مندی و احتیاج کشور عیار میگردد

به همین ترتیب پروگرام پوهنشی ها به غرض تربیه معلم مطابق به احتیاج معارف عیار میگردد.

همچنان برای کودکان و نوجوانان معلمان اختصاصی تربیه خواهند شد.

در پایان این گفت و شنوداز پوهاند عبدالقیوم وزیر معارف می خواهم، تا درباره تطبیق این ریفرم نیز روشنی اندازد، وی میگوید:

برای تطبیق ریفرم ساحت عرانی، به سویه های مختلف در سراسر کشور سروی گردیده و به اساس نتایج این سروی، مراحل تطبیق ریفرم، بصورت تدریجی عملی می گردد.

وی می افزاید:

معلومات لازم درباره نیاز مندی قوای بشری کشور در سکتورهای مختلف، برای پنج الی ده سال آینده جمع آوری میگردد، تا ریفرم مورد نظر طور مؤثر و متمرکز هسته گذاری و تطبیق تدریجی شود.

همچنان بادر نظر داشت اصل کیفیت اهداف عمومی معارف و روحیه ریفرم، نصاب تعلیمی، پروگرام های درسی، کتب، تجهیزات و غیره نیز عیار گردیده و درین ساحت اقدامات جدی بعمل می آید، چنانچه درین ساحت همین اکنون اقداماتی نیز صورت گرفته است.

ارتقای مکاتب دهاتی و ابتدایی به صنف هشت و تعدیل برخی از لیسه های عمومی ثانوی، به مسلکی، تدریجاً روی دست گرفته میشود.

معارف کشور تدریس نمایند. در ریفرم معارف بالای رشته تخصصی معلمی توجه بیشتر مبذول گردیده نسبت به تعداد سال تعلیمی به این منظور در نظر است تا معلمان دوره ابتدایی از فارغان بکلوریا، عجلتاً به سویه صنف چهارده تربیه شوند. همچنان معلمان دوره ثانوی از فارغان بکلوریا، در مؤسسات تربیه معلم به سویه لیسانس مد نظر گرفته شده است.

بلند بردن سویه معلمان، از طریق کورس های متداوم و منظم داخل خدمت، نیز از پروگرام های وزارت معارف است.

سال، به چهار سال ارتقا دادیم. این دوره برای آمادگی به رشته های ساینس و اجتماعیات و بغرض تقویه مسلک تدریجاً در همه کشور، منشعب میگردد. یک تعداد لیسه های عمومی بعد از سروی و مطالعه، بصورت تدریجی به مکاتب مسلکی تعدیل میگردد.

در چوکات ریفرم معارف، تربیه معلم که متضمن تطبیق آن است، نیز مدنظر گرفته شده است.

وزیر معارف در این باره میگوید: یکی از اهداف ریفرم معارف این است که در آینده، کادر معلمان به سویه های لیسانس و بالاتر از آن، در

حرفوی ویا انتخاب شغل آزادآماده گردند، دوره ابتدایی از شش سال به هشت سال ارتقایافت، سببشمول شاگردان شش و هفت تعیین گردید و دوره متوسطه تجزیه شد.

در صنوف هفتم و هشتم دوره ابتدایی، علاوه از مضامین مربوط معلومات محیطی و حرفوی نظری و عملی در نصاب تعلیمی گنجانیده می شود که به این ترتیب سویه آموزش آمیخته با کیفیت ارتقا میکند.

فارغان دوره ابتدایی به اساس یک سنجش دقیق قوای بشری از نگاه تعلیمات ثانوی عمومی و مسلکی، بعد از سیری نمودن یک کانکور، انتخاب میگردد. از بین شاگردانیکه درین کانکور موفق نمی شوند، نظر به ضرورت، به کورس های حرفوی قصیرالمدت شامل گردیده و متباقی شغل آزاد را اختیار می نمایند، که این هر دو کتوری قشر پر ارزش کارگر باسواد ماهر و نیمه ماهر را تشکیل خواهند داد.

برسش دیگر از وزیر معارف، درباره تعدیلات و تغییرات است، که در دوره ثانوی رونما میشود: پوهاند عبدالقیوم درین مورد می گوید:

یک دوره ثانوی چهار ساله به از نگاه کیفیت و چه از نگاه رسانیدن شاگردان متوازن بانیاز مندی های قوای بشری در ساحت سکتور دولتی و خصوصی مؤثر تر است، لذا نخست دوره ثانوی را از سیه



پوهاند عبد القیوم وزیر معارف به سوالات خبر نگار ما پاسخ میگوید

بوده باندگی آن در زمستان صورت می گیرد و تابستان گرم و خشک دارد. نباتات آن سبزه مدیترانه‌ای جنگلات ارچه، پسته و در جنوب آن صحرای اعظم نخلستانهای خرما دارد.

الجزایر به ۱۵ ولایت تقسیم شده شهر الجزیره پایتخت آن میباشد که در کنار ساحل مدیترانه موقعیت دارد. شهرهای اوران کف ستانین، انابا، میلانا، میدیا و کازبا از شهرهای مشهور آن بشمار میرود. نود در صد اهالی الجزایر راعرب و بربرها تشکیل داده و ۱۳۰ هزار اروپایی در الجزایر سکونت دارند.

دین اسلام ۹۰ فیصد اهالی آنرا دربر گرفته است. گندم، جو، تنباکو، بنه، زیتون و توت از حاصلات زراعتی الجزایر بوده، گاو گوسفند، مرکب و شتر از حیوانات مهم آن میباشد.

آهن، فوسفیت، نفت و نمک از جمله معدنیات و خرما گوسفند، میوه جات، پشم، آهن، روغن زیتون، الفاناکارک و نفت از صادرات این کشور بوده و از واردات آن منسوجات نخی ماشین آلات، زغال، شکر و جای میباشد.

بیرق الجزایر از دوردنگ سفید و سبز عمودی تشکیل یافته در وسط آن نیمه مهتاب و ستاره برنگ سرخ دیده میشود. پول رایج آن دینار الجزایری مساوی به صد سانتیم میباشد.

روزمی الجزایر که سالگره انقلاب (۱۹۴۵) میباشد مصادف به اول نوامبر است، عایدات ملی فی نفر: ۲۲۰ دالر میرسد.



يك منظره از شهر ساحلی میلانی الجزایر که خیلی مدرن آباد گردیده است.

ترجمه و تهیه ع. کهدا

کشوری در قاره سیاه آنجا که صحرایی پایان و نسیم مدیترانه گوار است

با کشور های جهان آشنا شوید

الجزایر

این کشور جوان جمهوری افریقایی که تازه (۲۱) سال از انقلاب آن می‌گذرد مدت ده سال در میان خون و آتش میسوخت تاریخ درخشان و برجسته ای دارد. موقعیت آن در کنار بحیره مدیترانه به اهمیت این کشور بیشتر افزوده و آنرا در قطار کشور های خوب افریقای شمالی در آورده است. گوه های اتلس در شمال و دیاله تسلسل گوه های جدید چین خوردگی یورپ میباشد که یک زمانی از آبانی جبل الطارق به کوه های نوادی اسپانیه و از طرف دیگر از طریق رانی بون به کوه های سیسلی و ایتالیا وصل بودند. این کوه ها که بامتداد ساحل شمال مغربی امتداد داشته بنامهای (تل الاتلس)

کشور جمهوری در افریقای شمال غربی در بحیره مدیترانه که با کشور تونس، لیبیا، نایجیر عالی، موریسیا و مراکش همسرحده است. دارای ۲۳۸۲۰۰۰ کیلومتر رقبه و چهارده میلیون و هفتصد و هفتاد هزار جمعیت میباشد که در یک کیلومتر مربع آن ۶ نفر حیات بسر میبرند. اقلیم الجزایر بصورت عموم مدیترانه ایی



یکی از کوچه های شهر کهنه الجزایر که دارای کوچه های عرض و تاریکی میباشد.



حیات زنان الجزایری در خارج منزل که دولباس مختلف را نشان میدهد.

دارند. الجرس مهمترین مرکز خطوط آهن تن اموال بسوی اروپا، امریکا و آسیا نقل و سرکهای الجزایر بوده بزرگترین میدان هوایی داخلی و بین المللی در الجرس متمرکز یافته اند که سالانه از ۳۰-۴۰ هزار طیاره و بیش از یک میلیون مسافر از همین میدان استفاده میکنند همچنین از بندرگاه الجرس سالانه ۵ میلیون تن اموال بسوی اروپا، امریکا و آسیا نقل داده میشود. بوزورستی معروف الجزایر که دارای ۵ میلیون محصل می باشد، انستیتوت زراعتی، مکتب عالی تجارت بحری، مکتب عالی مهندسی بقیه در صفحه ۲۰

و (ریف) معروف و در جنوب آن یک سطح مرتفع بنام شط موجود است که نوع خوب آهن در آن یافت میشود. عقب این سلسله کوههای ساحلی وادیهای حاصلخیز تل اتلس وجود دارد که بهترین علاقه الجزایر محسوب میشود وادی شیف کلانترین وادی بوده و از دریای بهین اسم آبیاری میشود.

در جنوب کشور که صحرایی می باشد اقلیم گرم ریگستان بوده تابستان فوق العاده سوزان و زمستان نسبتا گوارا و معتدل داشته بارندگی بندرت بعمل می آید بالحافظه «صحرای اعظم» فاقد نباتات میباشد لیکن جایکه در آن آب یافت میشود نخلستان ها وجود آمده که بعضی بته های خاردار و درختان خرما در آن میرویند. چون تابستان این نواحی خشک میباشد لذا بیخ درختان دراز بوده تا آبرو از عمق زیاد کش کرده بتواند برگهای آنها کم و سخت میباشد تا آب درخت تبخیر نشود.

در سرزمین الجزایر عربها، بربرها و مور ها حیات بسر برده که اهالی الجزایر را تشکیل میدهند.

جنگلات کازک به تل اتلس و جنوب فلیس ویل وافر بوده ارچه الیو و بلوط سبز درختهای مخصوص جنگلهای مذکور میباشد که قطع آن قانونا از طرف دولت ممنوع قرار داده شده است. وادی تل بکلی سرسبز و در ریگستانها و سطوح مرتفع آن بومیان حیوانات از قبیل گاو، گوسفند، شتر، مرکب و اسب را تربیه میکنند.

گندم و جو غله مخصوص الجزایر بوده جو و جواری نیز در اکثر جاها کشت میشود. باغهای انگور و دیگر میوه جات قریب شهرها وجود دارند. تمباکو، پنبه، زیتون و تنوت برای تربیه کرم پيله در اکثر جاها زرع میشوند. الجزایر میوه جات نارنج، انجیر، انار، بادام، کیله، پسته و خرما زیاد و وافر دارد که جزو اقلام صادراتی آن بشمار میرود. نبات الفاناکه

از ابتدای قرن بیست مخصوصا در زمان جنگ جهانی دوم الجرس به نایع عصری اقدام کرده و امروز نصف تولیدات صنعتی الجزایر باین شهر تکیه میکند فابریکات ماشین های زراعتی، سامان برق و رادیو فابریکات اصلاح موثر و موتاز تراکتور فابریکات کود کیمیاوی نساجی، کاغذ و غیره همه در همین شهر وجود



شتر یکی از وسایل نقلیه صحرای الجزایر بوده کاروانها هزاران کیلومتر را بسوی شرق و غرب طی می کنند.



درکائنات و در طبیعت از موج گل تاحریر ابرها از سنگ خاره تا بستر سبزه هارچه هست اگر زبانی هم ندارد، حرف و بیانی دارد که می‌توان از حال آن‌ها، فهمید، این تابلو هم گویای رازها نیست که دقت شمارا می‌خواهد ...

وهم تلاش هاواز همین جاست که کمتر میتوان شباهتی میان این معیار هاو تلاش ها یافت.

میتوانید مقداری از این معیار های نا همگون اما پذیرفته شده در سطح جهانی را بر شمارید و معرفی کنید تا خوبتر بتوانیم به طرز دید شما آشنا گردیم و بدانیم شماکصه راجه از نظر تکنیک و ساختمان وجه از نگاه مطلب باچه محک هایی از پوته آزمایش می کنید ؟

- نمیتوانم و نمی خواهم بصورت مشخص انگشت روی «این» یا «آن» بگذارم و یا مثلاً (الف) و (ب) یا (ج) را معیار های قبول شده قصه نویسی در سطح جهانی معرفی کنم چه خودم باهر اصل قرار دادی که اندیشه و یا ابداع و ابتکار هنر مند را در زندان در بسته قواعد خاص و ضابطه های معین قرار دهد مخالف اما بصورت ضمنی و مقدمه گفته میتوانم يك مشخصه جهان امروز در تمام زمینه های اندیشه بی تنوع و گوناگونی پدیده هاست در هر زمینه ای . تنوع در فلسفه ، تنوع در سیاست تنوع در شیوه های اقتصاد و فرهنگ و به همین ترتیب تنوع در مجرای عام هنرها و از جمله قصه نویسی . طبیعی است که این همه تلون رنگها و تنوع بینشها در پدیده های گوناگون جریانهای متلون و متنوع را به بوجود میاورد .

در چنین شرایطی چه مشکل است که هنرمند تصمیم بگیرد و در روش و راه خود ثابت بماند ، چنانکه نهانده است . به همین علت است که امروز وقتی به دست آورد های هنری خود می بینیم ، متوجه میگردیم که در محتوای پدیده های هنری ما یا اصلا تلون و تنوع راه نیافته است و یا این راه یابی به اندازه یی نامرئی است که احساس نمیکرد .

بر میگردیم باصل مطلب در زمینه معیارها و این واضح است به همان پیمانه که جریانها در مسیر عام تکامل هنری متنوع و گوناگون است معیار ها و ضابطه هائیز رنگ رنگند که گفت وگو در باره آنها ایجاب تحلیلی بسیار گسترده و همه جانبه را از شیوه هاو بینشهای هنری جهان میکند .

امروز برای ارزش گذاری و ارزیابی و یا به زبانی دیگر نقد هنر و از جمله قصه نویسی دوشیوه بادو نوع بینش در جهان متداول است : شیوه اکادمیک یا دانشگاهی و روش آزاد . اگر معیار ها را در زمینه داستان از نظر دانشگاهی ببینیم ، میتوانم بگویم قصه به حیث يك هستی ادبی از نظر شکل و خصوصیت های شکلی و از نظر محتوای داستانی تاکنون در کشور ما بوجود نیامده است و من روی این نکته تاکید هم میکنم .

بقیه در صفحه ۲۰

قصه نویسان معاصر

اعظم رهنورد کیست ؟

بر کار ترین قصه نویس معاصر که غالباً نقد هایش را با مضای (تاب) ترجمه هایش را با مضای (رز) و قصه هایش را با مضای (رهنورد زریاب) نوشته است . تعداد قصه های کوتاهش بیش از هفتاد است و يك قصه طویلش نیمه تمام هم دارد بنام (نقش هاو پندارها) که تا سیزده شماره در ژوندون چاپ گردید و بعد نا تمام ماند زبان انگلیسی را میداند و تعداد زیادی قصه یو لسی را از همین زبان به دری ترجمه نموده است . نقد ها یش بیشتر ادبی و فیلمی بوده است . رهنورد بعد از اخذ لیسانس از پوهنتون کابل در رشته ژورنالیزم دیپلوم فوق لیسانس خود از دانشگاه ویلز جنوبی بریتانیا بدست آورده است از سی سال عمر دارد .

گفته از این در اینجا باید اشاره به نکته یی هم بکنم و آن اینکه تا آنجا که من اطلاع دارم ، تاکنون اصلا مطلب جامع و همه جانبه یی در مورد چگونگی پیدا یی قصه به شکل عام آن در افغانستان نگارش نگردیده و آنچه هم که نوشته شده ضمنی بوده است و در حاشیه و یا مقدمه کتاب و یا مقاله یی .

شما در پرسش خود اشاره یی داشتید به معیار ها و ضابطه های پذیرفته شده در قصه نویسی و آن هم در سطح جهانی و بین المللی عقیده من این است که اگر این معیار ها

را مبنای کار خود قرار دهیم در ارزش گذاری قصه معاصر ، ابعاد و پهلو های آنرا درچار چوب معین و فشرده این ضابطه های قراردادی به قضاوت گذاریم باید بگویم تاکنون اصلا قصه یی در افغانستان نوشته نشده است و شاید بهتر است بگویم تلاش هایی صورت می گیرد که قصه نویس مابتواند این معیار ها را در قصه معاصر جاری سازد و این هم روشن است که هم معیار ها ناهمگون است

من و قتی کار رنگا رنگ قصه یی را آغاز می کنم بیش از آنکه متوجه اصول ، قوانین و مقوله های فلسفی و سیاسی باشم ، زیر تاثیر همان حالت روانی میباشم که در همان لحظه دارم .

شماغلی رهنورد !

از نظر شما دگر گونی و تحول در کار داستان نویسی و قصه پردازی چگونه و از چه زمان در کشور ما آغاز گردید و در جریان تکامل نسبی اش باچه دشواری هایی مواجه گشت ؟

- از نظر من نه بر شاعر لازم است در زمینه تاریخ قصه ، و از همین نظر زاید میدانم بحث های تخصصی داشته باشد و نه قصه نویس در زمینه تاریخ قصه و از همین نظر زاید میدانم بحث کردن در زمینه چگونگی راهیابی قصه را در ادبیات معاصر و چگونگی سیر تحول آنرا . شاید هم آنچه من بگویم و ارائه دهم نا قص باشد و یا خالی از لطف و دلچسپی ، چه من تخصصی در این زمینه ندارم .



در اندیشه بیان يك طرح نو ...

اعظم

رهنورد

زریاب،

چه میگوید؟



نمی خواهم بصورت مشخص روی این یا آن انگشت بگذارم !



دختران جمیز باند

عصر ما همانطوریکه عصر کیهان، عصر راکت و عصر اعمار نامیده می شود و با این عناوین و القاب در روزگار ما از نظر انکشافات

سریع علم و تکنالوژی مرز های تاریخی در فواصل کوتاه از هم ، زود، زود تمویض میگردد همانطور در قلمرو ذوق و عواطف و غرایز زیبا جویی و زیبا پسندی نظیر چنین نو آوری و نو خواهی عاروز بروز محسوس و محسوس تر می شود باین حساب همانطور ریکه در مکتب رسمی یکاسو فصل و باب تازه و حیرت انگیزی

را بنیاد گذاشت و کو بیزم و مانند آن دیگر مکاتب هنری ذوقها و فکر عارا بارنگ و مایه نوی متوجه ساخت همانطور در موسیقی نیز هم از لحاظ علم و فن و هم از لحاظ تشکیلات و هارمونی نو در ساز ها تحولاتی محسوس عرش وجود نمود . درعکس مانند (بیتل ها) گروه نو هنری که در حریم هنر خود محصور ساختند .

قصه‌ای از غصه‌ها



می آمد. دومین و سومین فرزندم نیز بدنیا آمدند و روزی روزی بفرج فامیلی ما افزوده میگردید. در یکی از روزها در حالیکه چون روز های دیگر بفرشته نان چاشت بودم احوال آوردند که شوهرم باموتر تصادم نموده و مرده است. و من ماندم با سه طفلیکه احتیاج به پدر و نوازش های مادر داشتند.

اکنون مدت سه سال از آن زمان می گذرد. یکی از دوستان ماکه زنش را از دست داده است خواستگار منست و تضمین نموده که اطفالم را نیز من حیث یک پدر نگهداری کند و خودش نیز صاحب دو فرزند است از طرف دیگر خودم به این وصلت رضایت ندارم میخواهم تا من حیث مادری سه طفلم بصورت واقعی که آینده ای جامعه به آنها نیاز دارد رسیدگی کنم اکنون شما مراد منمایی کنید که کدام یک از این دوره را بر گزینم.

خواهر عزیز! شما اکنون دیگران دختر چارده ساله ای که پدرتان راه زندگی را برایتان بدون اراده و دخالت خودتان تعیین کرد نیستید بلکه بپروردن سه فرزند و تحمل مشقات و تکالیف زندگی بامبارزه علیه زندگی ورزیده شده اید. درین دوراهی که در برابر شما قرار گرفته بپرسیدم که بخواهید بروید توصیه ما این است که تجارب امثال تان و مشورتمو حساب عقل و فراست تان را فراموش نکنید، اگرچه حوادث قابل پیش بینی صد در صد نیست ولی باز هم باتوکل زانوی اشتر بستن میتواند شما را از حصار اشتباه و بازهم گرفتاری در غم و اندیشه بازدارد اگر بتوانید وسایل و ضرورت زندگی اطفالتان را آماده بسازید و به همت خودمکنی باشید بنظر مافکری است بهتر و رایجست صائب آنطرف اختیار بشما!

من یک مادرم، مادریکه برای سه طفلمش، هنوز شناخت دست راست و چپ گنگ و نامفهوم است.

ویزرتترین آنها شش سال دارد و خودم بیش از بیست و دو سال عمر ندارم.

زمانیکه چهارده سال بیشتر نداشتم بایکی از اقوام پدرم که دوچند ستم عمر داشت، بنابر خواسته پدر و مادرم عروسی کردم. هنوز مدتی از این پیوند بدنها سپری نشده بود که شوهرم عوس د یگری به سرش زد کاشانه اش بدش آمد. از خانه و زندگی بدون علت و دلیلی گریزان گردید و بادختری که یکی از خویشاوندان نزدیک ما بود تار دواند و عاشقش شد و سرانجام در حالیکه اولین فرزند مادوماهه نشده بود با او عروسی کرد و مرا چون متاع بی ارزش دور انداخت.

با آمدن ابناء در منزل زندگی ما شکل دیگری بخود گرفت، اوضاع فامیلی و خانواده گی ما بکلی دگرگون گردید و بر بدبختی من و فرزندم افزود شد هر روز بلاوقته بهانه تراشیدن و بهانه گرفتن و بالاخره موی به موی شدن عادت من و انبایم شده بود.

در این گیرودار، در این جدال و کشمکش خانواده گی ویرانی وضع اقتصادی و فقر و تنگدستی چنان چهره ای زشت و پلید خود را برای ما نشان داد که تگوتیپرس!

شوهرم بامعاش کم که میگرفت به سختی میتوانست مصارف دو یا میل را پوره کند و مابه بدترین شکلش به این وضع اکترو کشنده ادامه میدادیم و به غذای بخور و نمیری که برای ما می رسید قناعت داشتیم.

روزها می گذشت و روز های دیگر سخت تر و آزار دهنده تر از روز های قبل به سراغ ما

سال بین‌المللی زن

یا سال تحول بیشتر در وضع زنان

محو شود تا زن بیش از پیش فعال گردد.

پس ما بمنظور درك بیشتر مشکلات زنان با سه تن از زنان آگاه و روشنفکر کشور مصاحبه‌های بعمل آوردیم که اینک تقدیم شما خوانندگان ارجمند می‌نمایم. محترمه عزیزه رشاد متصدی امور مربوط فرمایشات و قرار دادی

این حقیقت مسلم است که در سال‌های پر اضطراب پیشین و در زمانی که مشکلات دردناک و ناراحتی‌های ناگوار در بطن جامعه سراغ میشد اندیشه‌های بکر و نیروی خلاق نیم از پیکر اجتماع نیز در پشت چادرها و روبنده‌ها از یاد رفته بود. زنان جز پنهان داشتن افکار و عقاید خویش راه دیگر سراغ نداشتند اما

وقتی که تساوی حقوق زنان بامرد و آزادی‌های انسانی زن در کشور مطرح شد این اقدام متروارزشمند به زن و به این عنصر زندگی ساز حیات تازه بخشید از آن بعد زن نیروی شکوف و سازنده خویش را هر چه بیشتر در خدمت اجتماع گماشت.

و اکنون در شرایط نوین و با برگزاری و تجلیل از سال بین‌المللی زن ضرورت تحولی بیشتر در وضع زنان مطرح شده است پس برای تکه دست پر تحرک زن در همه نقاط کشور نقش همه جانبه تر و دامنه‌داری را در فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی فرهنگی ایفاء نماید لازم است دیوارهای تعصبات فرو ریزد، خرافات و بدیده‌های منفی‌ریشه‌کن شود، امتیازات و ناهمگونی‌ها

این جنبه‌های منفی معلولی از علت هائیکست که به مرور زمان در عمق اجتماع ما ریشه دوانیده است و در اقتصاد و فرهنگ ما اثرات سوء وارد نموده و نسل با نسل انتقال یافته است از بین بردن این جنبه‌ها و تعویض آن با بدیده‌های مثبت و مفید تعمق و غور بیشتر و عبارات پیگیر را ایجاب می‌نماید تا بتوان علل و انگیزه‌های بوجود آمدن

که بطور الزام و به پیروی از فطرت و حس احتیاج و تعقل دور هم جمع شده اند و اشتراك مساعی مینمایند و از کوشش و کار و فعالیت یکدیگر متقابلاً و الزاماً بهره‌مند می‌شوند تا بتوانند بحیات بهتری نایل آیند و جامعه خود را مرفه و مترقی نمایند.

پس هر فرد در مقابل اجتماعی که در آن حیات بسر می‌برد مسئولیت بزرگی دارد و خصوصاً طبقه روشنفکر که این مسئولیت را عمیقاً احساس می‌نمایند. میدانیم در جریان تاریخ و سیر زمان زن همیشه سهم سهم نقش موثر و مولدی در اجتماع خود داشته است.

امروز خوشبختانه این موثریت با انقلاب جمهوری در وطن عزیز و حیات ملی ما خوبتر نمودار است و ساحت فعالیت‌های اجتماعی زنان را در تمام شئون حیاتی مساعدتر ساخته است.

هموطنان روشنفکر ما باید بایک اتحاد و همبستگی با پلان‌های که برای بهبود حیات ملی ما وضع گردیده اشتراك مساعی نمایند زیرا هیچگاه زمینه مساعدی بسوی

ملی برای بهبود وضع زنان ما نند امروز وجود نداشته و هر کس در هر موقعی که باشد می‌تواند در این مبارزه برای بهبود زندگی مردم خود سهم و شریک گردد و دامن این مبارزه را بسوی ملی بکشانند.

درین موقع حساس، احساس میشود که خدمت در راه وطن و هموطنان بزرگترین غایه و هدف هر شخص وطن پرست به هر وظیفه که است می‌باشد.

پیغله عزیزه رشاد که خود دختر روشنفکر و آشنا با پرو بلم‌های اجتماعی است نظرش را درینمورد اینطور ابراز نمود.

البته درك این واقعیت، هر وطن پرست را متجسس میسازد زیرا برابلم‌ها و مشکلاتی زیادی در حیات زنان وجود دارد که ایشان را تعجیز می‌نماید و ناهمگونی‌ها برابری را بین زن و مرد در شهرها و روستاها بوجود آورده است.

برای رفع این تبعیض‌ها وضع قوانین مبتنی بر تثبیت حقوق حقه زن اجتماع را از حالت محدودیت خارج مینماید و همه افراد از مزایای کار و مساعی افراد استفاده خوبتری می‌نمایند.

به نظر من بهترین راه حل و نیل به يك جامعه مترقی و مرفه آن است که زمینه را برای اجرای قوانین مساعد ساخته و حقوقی را که زاده قوانین است به منصفه اجراء گذارده شود و بی تردید درین صورت سطح فکری و ذهنی مردم بالا رفته و مردم مسئولیت فرد را در مقابل فرد و



پیغله عزیزه رشاد

محدود ساختند که از ابتدای تاریخ تمدن تا مدتی پیش زنان عالم کم و بیش در محیطی خاموش و سرد و تاریک زندگی میکردند و بدین هیچگونه ابراز وجود و فعالیت مثبت از بین میرفتند و ازین سر - نوشت نا مطلوب راضی بنظر می - رسیدند زیرا بتدریج و ذرائع عادت گرفته اند مستحق می شنا سند و

معتقدند که در دنیای جدید زن باید نقش منفی و غیر فعال خود را فراموش کند و با برابری و تساوی حقوق بصورت عضو فعال و ذیصلاحیتی وارد عرصه ملی بین المللی گردند .

مترجم: بوریا باف

۱۹۷۵ سالی بین المللی زن

۱۹۷۵ نقطه عطفی در تاریخ پیشرفتهای زنان اجتماعی و فرهنگی در آن عضویت دارند . بشمار میرود و این سال توسط يك قطعنامه مجمع عمومی ملل متحد بخت سال بین المللی زن شناخته شد . کورت والد هایم سر منشی ملل متحد اظهار داشته است :

(اکنون زنان آن رسیده است که به نقش عمده زن در سراسر جهان آگاهی حاصل میشود و این ضرورت که حقوق مساوی زنان و مردان باید عملاً شناخته شود پیش از هر وقت دیگری توجه را بخود معطوف میسازد . برابری حقوق زنان و مردان نه تنها ازین جهت مورد توجه است که این امر اساس متین حقوق انسانی را تشکیل میدهد ، بلکه برای تأمین صلح جهانی و پیشرفتهای اقتصادی و اجتماعی نیز شرط اولی محسوب میگردد .)

هند برای تجلیل سال بین المللی زن به شکل شایسته تری با سایر کشور های جهان هم عقیدم گردید . برای ترتیب پروگرام تجلیل سال بین المللی زن و تطبیق هدفهای که در نظر است ، يك تشکیل غیردولتی اساس گذاشته شد . این تشکیل بنام کمیته ملی سال بین المللی زن یاد می گردد . میومن اندراگاندی صدراعظم هند ازین کمیته ریاست مینماید و ۳۹ زن برجسته و ممتاز از پوهنتون و سازمانهای عامه ،

۱۹۷۵ اندراگاندی در نخستین اجلاس این کمیته که بتاريخ ده دسمبر ۱۹۷۴ دایر گردید بر نقش عمده زنان در شکل دادن جامعه هند حسی آینده بشریت تأکید ورزید . سازمان ملل متحد برای سال بین المللی زن و تطبیق هدفهای که در نظر گرفته است و اینها عبارت است از : تأمین برابری میان زن و مرد ، سهمگیری کامل زنان در انکشاف و اشتراك آنان در استقرار صلح جهانی .

ملل متحد برای انکشاف حقوق زنان و تدارك زمینه ها و امکانات مساوی برای آنان همواره سعی نموده است .

در سال ۱۹۴۶ ملل متحد کمیسیون راتحت نام (موقعیت زنان) تاسیس کرد . این کمیسیون چندین قطعنامه را در زمینه های سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی برای تأمین علایق و حقوق زنان تصویب نمود .

علی الرغم این کوششها و پیشرفتهاییکه در جریان دودهمه گذشته بعمل آمده ، باز هم در حیات فرهنگی ، سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی خللاهایی زیاد به مشاهده می رسد . در بیست و هشت دوره مجمع عمومی ملل متحد ، تنها دو دوره ریاست آن به زنان تعلق داشت که یکی از آن دو از هندوستان بود . تا ماه می ۱۹۷۴ در پهلوی ۲۳۶۹ نماینده مرد تنها ۱۸۰ نماینده زن در مجمع عمومی ملل متحد اشتراك ورزیده اند .

بقیه در صفحه ۶۳

جامعه احساس می نمایند .

اجرای قوانین مردم را به عمق و عظمت نیروی سازنده ایشان متوجه نموده ازین طرق از نیروی خلاق افراد در اعمار مملکت بهره بزرگی بدست می آید .

قوانین مدنی و قوانین دیگر می - توانند این تبعیض ها و نا برای عارا از بین ببرند خصوصاً تجدید نظر به قانون ازدواج ، تعداد زوجهات ،

منع نکاح صغیره ، طلاقهای يك جانبه مطابق قوانین اسلامی ، حمایه حیات طفل بعد از فوت پدر و باطلاق و رفع دیگر تبعیض ها و بالا خسره تدوین قانون حمایه خانواده می - تواند علت خود بینی ها و فردگرایی هارا که طبقات مختلفه در گذشته داشته و موجب بروز تبعیض و نا برابری بین زن و مرد شده از بین ببرد و بدین قسم میتوان در راه احیای معیار های انسانی برای زن موثر واقع شد .

محترمه منوره فضلیار عضو تفتیش دافغانستان بانك در مورد مساوات برابری تساوی حقوق زن گفت :

پاسخ این سوال را باید با مطالعه در چگونگی رابطه بین زن و مرد و تغییر و تحول آن در طول تاریخ جستجو کرد . البته در اجتماع ابتدائی زن و مرد تقریباً از حقوق مساوی بر خوردار بودند و مرد و در صحنه تلاش و معاش همکاری میکردند و لی با پیشرفت تمدن و ترقی علم صنعت مرد ها نیرو و آگاهی بیشتری در مبارزه با مشکلات طبیعی بدست آوردند و زنان را نظر به وظایف سنگین مادری از صحنه مبارزات مثبت اجتماعی به تدریج پس زدند و در چهار دیواری خانه

آن را امر طبیعی و عادی و معمولی تصور میکردند .

اما با گذشت سالها امروز زنان با جنب و جوش بی سابقه شخصیت ذاتی و طبیعی خود را به ثبوت رسانیدند و حقوق پایمال شده خویش را بدست آوردند و با فرو ر یختن چهار دیواری خانه که بصورت زندانی در آمده بود مجدداً به صحنه مبارزات اجتماعی قدم گذاشتند . و اکنون در بسیاری از کشور های مترقی پیش رفته جهان بین زن و مرد هیچگونه اختلاف از جهت حق سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی وجود ندارد و آزادی زنان بر حله تکامل رسیده است .

و فکر میکنم که با تجلیل و برگزاری سال بین المللی زن پیشروی غیر منتظر و بی حد و حساب اثر بسیار عمیق در نظم اجتماعی کشور ها بعوض در کانون خانواده ها خواهد گذاشت که این سال زائیده وضع جدیدی در زندگی زن و تحول بزرگ

يك گزارش جالب و خواندنی برای فامیل‌ها

طلاق طلاق

چرا طلاق؟

چرا این قدر جنگ و جدال در کانون گرم خانواده‌ها حکمفرماست؟ زن‌ها و شوهرها تاکنون چند مرتبه باهم جنگ و آشتی کرده‌اند و زن چند مرتبه از خانه‌ای شوهر قهر کرده و شوهر چند مرتبه زن را تهدید کرده و او را از منزل بیرون رانده است؟

البته باید گفت که حدی برای اینگونه تشوشتات خانوادگی تعیین کرده نمی‌توانیم ولی باید متوجه بود که در بطن این جدال‌ها تاریکی‌های دایمی نهفته است و این تاریکی‌ها همیشه يك كلمه منحوس را در ذهن و مغز پرورش میدهد و بزرگش می‌سازد و آن «طلاق» است چرا در اکثر فامیل‌ها این كلمه بسان مارافعی زن و شوهر را می‌بلعد؟

چرا پدرها و مادرها در عوض این همه جدال، بفکر فرزندانشان که سر مایه و ثروت غنیمت آینده‌ای مملکت‌اند نیستند؟ چرا باید يك مشت كفاره گناهان پدر و مادر را اطفال معصوم و بیگناه بدهند آنانی که نیازمند گشایشی از سر صفا و صمیمیت‌اند.

آنانی که ذهن معصومشان آمادگی پذیرش هر گونه خوبی و بدی و اعمال نیک و ناپسند است پس چرا واقعیت‌ها فکرنمی‌کنند و با این اندیشه براه‌های سالم و معقول متوجه نمی‌شوند؟

چرا اکثراً پدرها و مادر نمیتوانند با کمال خوشبختی و سعادت با فرزندانشان بسر ببرند؟

فقط جواب این پرسش‌ها و استفسارها را کسانی باید بدهند که در اول با عشق و علاقه با صفا و محبت باهم رو برو میشوند و لبخندی مملو از توافق نظر و توافق روحی آنرا مستحکم تر می‌سازد ولی... با خاکستر شدن آتش هوس‌ها، سر انجام زن و شوهر با چهره‌های خشم‌آلود بادل‌های پراز نفرت و کینه و انتقام جویانه، هريك بسوی ميروند و پیوند متزلزلشان از هم گسلد...

ریشه‌های طلاق و جدایی، که در ابتدا بصورت يك اختلاف و کشمکش کوچک و به ظاهر بی‌اهمیت و پیش‌پا افتاده در زندگی زن و شوهری جلوه‌گری میکند بسیار زیاد است اما بعضی اوقات این مکر و پیکار کشنده، این زلزله ویران‌گر به چنان قدرتی مغزها و مفاکوره‌ها را تحت فشار قرار میدهد که بالاخره کانون گرم خانواده بی‌ازهم می‌پاشد و مادر یکسو گشته میشود و پدر بسوی دیگر و طفل

می‌ماند و این دوراهی که از هر آغاز آن بدبختی برق آسا به سراغ او میرسد، موجود و یا موجودی است که تنها می‌ماند و این سیاه چاه، که عمق آن نا محدود و بی‌انتهاست.

چرا طلاق و جدایی‌هایی که با کمال شتاب از کار، پشیمانی و ندامت ملال و رنج می‌آورد میان عده‌ای از فامیل‌ها دیده می‌شود؟

يك منبع محكمه ابتدائیه در این مورد چنین گفت:

«منشاء عمده علت اصلی جدایی زن و شوهر را عوامل مختلف و گوناگون می‌توان تشکیل میدهد که بصورت عموم میتوان آنرا بدو دسته تقسیم نمود.

پیدایش کنورت، مخالفت و عدم توافق که علت آن ناشی از مشکلات اقتصادی و ناتوانی تبارز میکند.

عدم توافق روحی بین زوجین که عوامل آن مختلف بوده و بیشتر به خصوصیات طرفین منحصر می‌باشند.

من خواستم با آنانی که میخواهند از هم جدا شوند و طلاق بگیرند مفاهمه کنیم و نظر شانرا در این مورد بپرسیم.

در راهرو محكمه تعدادی از زن و مرد با هم دعوی و برخاست داشتند در چهره‌های همه ایشان خشم و کینه می‌درخشید، زن و شوهری را دیدم که تلاش دارند تا هر چه زودتر ورقه طلاق صادر شود.

زن بطرف شوهر خشم‌آلود می‌تکریست و شوهر از قهر و خشم دندان‌هایش را با لای هم فشار میداد مهمتر از همه اینکه چند کودک خورده و کوچک این طرف و آن طرف پدر و مادر، معصومانه ایستاده بودند و دقیقه شماری میکردند، لحظات به گندی سپری میشد، در حقیقت برای آنانی که میخواهند از هم جدا شوند گذشت زمان مفهومی نداشت، فقط يك چیز بسیار مهم بود و آن اینکه زودتر از هم جدا شوند.

ژوندون



مادر! داستان نوازشگر توست که مرا می‌پرورد و به بلندترین مدارج عالی‌انسانیت رهنمون میشود اگر فکر تو را کردم راداری، بدان که بر تگاهی عظیمی در انتظارم است آنکه برای ابد کودک را در حلقومش می‌بلعد.

کودک: مادر! من بتو و نوازش تو نیاز دارم بتو که مادر منی و پرورش دهنده ای من وجودم وابسته بتوست، هستم زنجیر وار با مربانی‌های مادرانه ای تو شگوفان میشود در دامانیت که نخستین مکتب انسانیت است من بسان قطره اشکی سجه چکیده‌ام متوجه باش که اگر ترکم کنی بدون شك در لجنزار بدبختی خواهم غلطید.

پدر: به محبت‌های پدرانه ات محتاجم خرد متدانه بیندیش و عاقلانه فکر کن. نگذار که با هوس‌های کودکانه ای تو و مادرم، ناسازگفته گردانم و پرپر سازد و سبیل غم افکارم را متلاشی نماید. نگذار که دست ظالمانه ای زمان هستم را به یغما ببرد و نگذار که در مسیر حوادث ناهمگون تباہ کنده قرار گیرم پس است از این همه جدال بگذارید و دوری جوید بفکر فرزندی باشید که جامعه چشم براه اوست.

طلاق یاد یو را ابدی بین زن و مرد

و برای چه طلاق؟

گزارش از مریم محبوب

میگفت:

می باید امید است که به زودتر این فرصت

زن ها و شوهر هامتوجه این مرگ تدریجی

شوند و نه تنها بخاطر حفظ حیثیت و کرامت

انسانی و نه تنها بخاطر بازی کردن با سرنوشت

اطفال معصومی که لابد از یکطرف بی حامی

و تنها می شوند، بجای نزاع و پر خاش دنبال

مروت و مدارا بروند و لفظ طلاق را از قاموس

زندگی خود براندازند بلکه بخاطر مسوولیت

های سنگینی که در جامعه و در برابر نسل فردا

دارند نگذارند که فرزندانشان بی پناه و بی

سرپرست گردند نادر پرتگاههای مخوف و تبااهی

آور که برای چنین موجوداتی بیشتر آسان

می شود و حوادث دردناکتری رابه آنان تحمیل

می نماید سرتگون گردند و جامعه از آفت ناشی

از اعمال چنین گروهی درمان بماند.

فحش و ناسازا گویی این مرد مرادیوا نه

کرده، او مرد نیست، جلاد است، بالایم اعتماد

ندارد، اصلا توجهی بر ایم نمی کند، شب

ها ناوقت به منزل می آید ناگهان مرد

غضب آلود به مثل تیری از جایش پریدودر

حالیکه می لرزید گفت:

قاضی صاحب! به خدا گناه از من نیست

گناه از خود زن است، وقتی همراهم جنگ

میکند مادرش او را کمک نموده به کارهای مداخلت

می نماید. لطفا مرا نجات بد هید نمی خوا هم

با این زن زندگی کنم.

این است فرجام آن همه مهر بانی ها و

محبت عابی بایان زنان و مردانیکه در آغاز

با هم پیمان می بندند، پیمان ناستوار و بی

التزام که بالاخره به دوری و جدا یی منجر

می گردد. گزارش مادر همین جا پایان

طفلی پنج ساله که چهره ای کودکانه اش را قطره های اشک پوشانیده بود در گوشه ای

حقه گریمه میکرد و جنگ به چادری ما درش زده بود و بادست دیگرش از گر تی پدرم محکم

گرفته بود. شاید میخواست آندو را با هم آستی دهد، و یا هم اینکه فکر کودکانه اش

نمی توانست ما چراهای راکه در اطرافش بوقوع پیوسته بود تجزیه و تحلیل نماید و یا

میخواست در وسط این تراژیدی المناسک بحث حلقه و صل میان دو انسان رمیدو

خشم آلود نقش خود را زنده و گو یا تر در محضر قضا ثابت کند و عواطفی را بغا طر

التفات بر بی گناهی خود بر انگیزد زن که پشت حصار چادری اشک میریخت نا آرا م

و مشوش به نظرمی رسید. کودک ناگهانی به من افکند، ناگهیکه بر از رمز ها و راز ها بود

رمزها و رازهای کودکانه. از مادر کودک پرسیدم:

ساعت چیست چرا از شوهرت میخواهی جدا شوی؟

شدت گریه اش شدید تر گردید و صدای ناله اش بلند تر شد و گفت:

از پرسیدن نام منصرف شو بهتر است ما چرا را گوش کنی.

ده سال است که من باین آدم (اشاره به شوهرش) زندگی میکنم پنج طفل دارم. از

مدتی دوسال بدین طرف شوهرم با من ناسازگار شده، همیشه بهانه میگرفت، جنگ

میکرد، بدون موضوع اطفال معصوم را زیر مشت و لگد زجر میداد، آنقدر عصبانیت

و جنگ وجدانش شدت گرفت که همسایه ها هم از اختلاف من و او باخبر شدند بالاخره

چندماه قبل علت این ناسازگاری اش را کشف کردم، او اعتراف کرد که عاشق دختری

شده که تاسف دهم مکتب تحصیلات دارد. و دختر در صورتی حاضر است باشوهرم

از دواج نماید که باید مرا طلاق بدهد. هر چند زاری و التماس کردم به جایی نرسید.

زن چادری اش را جمع کرد و صدای گریه اش بود، دستانش رابه شدت حرکت میداد و

کلید بد بختی کودک بدست چه کسانی گشوده میشود؟ بدون شک بدست پدر و مادر عاقبت نیند



کلید بد بختی کودک بدست چه کسانی گشوده میشود؟ بدون شک بدست پدر و مادر عاقبت نیند



جاده ای ترین شهر استراس در شب

ترجمه عارف عزیز پور

(پایپ لاین های مزین)

فام غرق بوده خصوصاً در شبها زیبا تر بنظر میرسد .
انگوشته در نقشه تیل جهان جای مهمی دارد زیرا انجام پایپ لاین های اروپا میباشد که نفت را از راه ایتالیا و فرانسه بحر منشی انتقال میدهند بنابر آن شگفت آور نیست که در دهه گذشته کمپنی های تیل کشی یکی

پی دیگری به اعمار تصفیه خانه ها ی بزرگ درین شهر پرداخته اند . دستگا ه های سکه توسط کمپنی های شل، اریکا، ایلسو ، موبیل ایل و بی پی ساخته شده اند حلقه ای رابندور شهر تشکیل میدهند .
نفت خام از مدیترانه

در سال ۱۹۶۰ کمپنی نفت دولتی ایتالیا بنام اینی و کمپنی (زیود پترول) به کارتمدید پایپ لاینی از جینوا به انگوشته پرداختند تا سالانه ده میلیون تن نفت را ازین ساحل مدیترانه از راه آلپس به بواریا برسانند . تمدید پایپ لاین مذکور ۵۰۰ میلیون مارک مصرف برداشت همچنان پایپ لاین بین مارسلز و کار لزدو می نیز تا انگوشته امتداد داده شده نفت معادن

نال تانک هایی وجود دارد که ۱۲۲۸ ملیون تن نفت را نگاه کرده میتوانند . برای آنکه در مورد ظرفیت ذخیره نفت در انگوشته مفکوره ای داشته باشیم باید گفت که تصفیه خانه ها برای هفته ها فعال بوده میتوانند حتی اگر عرضه نفت به آن جا کاملاً متوقف گردد .
تصفیه خانه های این ناحیه بواریا با انکشاف ورشد افتت مادی آن ارتباط مستقیم دارد زیرا بدنال تصفیه خانه های مذکور صنایع دیگر مربوط به آن بمیان آمدند . یکی ازین صنایع استیشن تولید نیروی برق میباشد که از نفت در تولید آن استفاده میگردد و در مرکز نیروگاههای برق بواریا قرار دارد . نخستین فابریکه بزرگ پترو شیمی نیز در آنجا در دست ساختمان میباشد تا از نفت مواد مصنوعی دیگر ساخته شود . در آینده نه تنها پترول، تیل محرو قاتی و برق بلکه بسادی پلاستیکی موتورها ، نلدهای تعمیراتی و شاید هم پروتین برای مصرف انسانی تولید خواهد شد .

تصفیه خانه های نفت از جمله برجسته ترین قسمت های منظره صنعتی انگوشته می باشند . مگر چون فعالیت آنها به اندازه زیاد اتوماتیک بوده و بدینصورت تعداد اشخاصیکه در آنها بکار همواره میشوند خیلی محدود است . صنعت موتور سازی از نگاه بازار استخدام دارای اهمیت به مراتب بزرگتر میباشد از هر دو نفر باشند آنجا یک نفر شان در فابریکه موتور سازی آن مشغول کار بوده و تعداد کارمندان فابریکه مذکور که بزرگترین استخدام کننده منطقه میباشد به ۱۵۰۰۰ نفر میرسد . (بطور مقایسه باید گفت که برای فعال بودن یک تصفیه خانه نفت در حدود ۲۰۰ نفر کفایت میکند) فابریکات تولید ماشین های نساجی ، فابریکات انجن های برق و فابریکات مواد غذایی بخش های دیگر تصویر صنعتی آنجا میباشد .

آثار قرون وسطایی :

انگوشته ترقی چشمگیرش را مرهون موقعیت جغرافیایی آن میباشد . این امر سبب شد تا انگوشته در قرون وسطی چیست یک منطقه مهم تجارتی را بخود بگردد . در آن زمان شهر مذکور محل تقاطع شرق و غرب بوده و سرکها بیکه از شمال به جنوب میرفتند نیز آنرا جای ایدالی برای صنایع عصری ساخته اند . بدون شک که نیروی کار موجود در آنجا هم عامل مهمی بوده است . باین سوال که چرا انکشاف آن زود تر صورت گرفته نمیتوان بطور مجرد پاسخ داد و حقایق تاریخی معینی بایست در زمینه مدنظر گرفته شود . دیوار ها و حصار های استحکامات باستانی این شهر یقیناً که مانع انکشاف آن بوده است . امروز بجای

صحرای افریقا از سال ۱۹۶۳ باینسویه تانک های انگوشته در جریان میباشد . پایپ لاین دیگری یعنی نال که بزرگترین پایپ لاین اروپا بوده و از ترستی به انگوشته میرسد از سال ۱۹۶۷ بکار افتیده است . در اعمار این پایپ لاین یک هزار میلیون مارک بمصرف رسید که سالانه ۵۰ میلیون تن نفت این منطقه در درخشش فلز هاو نور نقشه خام را انتقال میدهد در انجام پایپ لاین

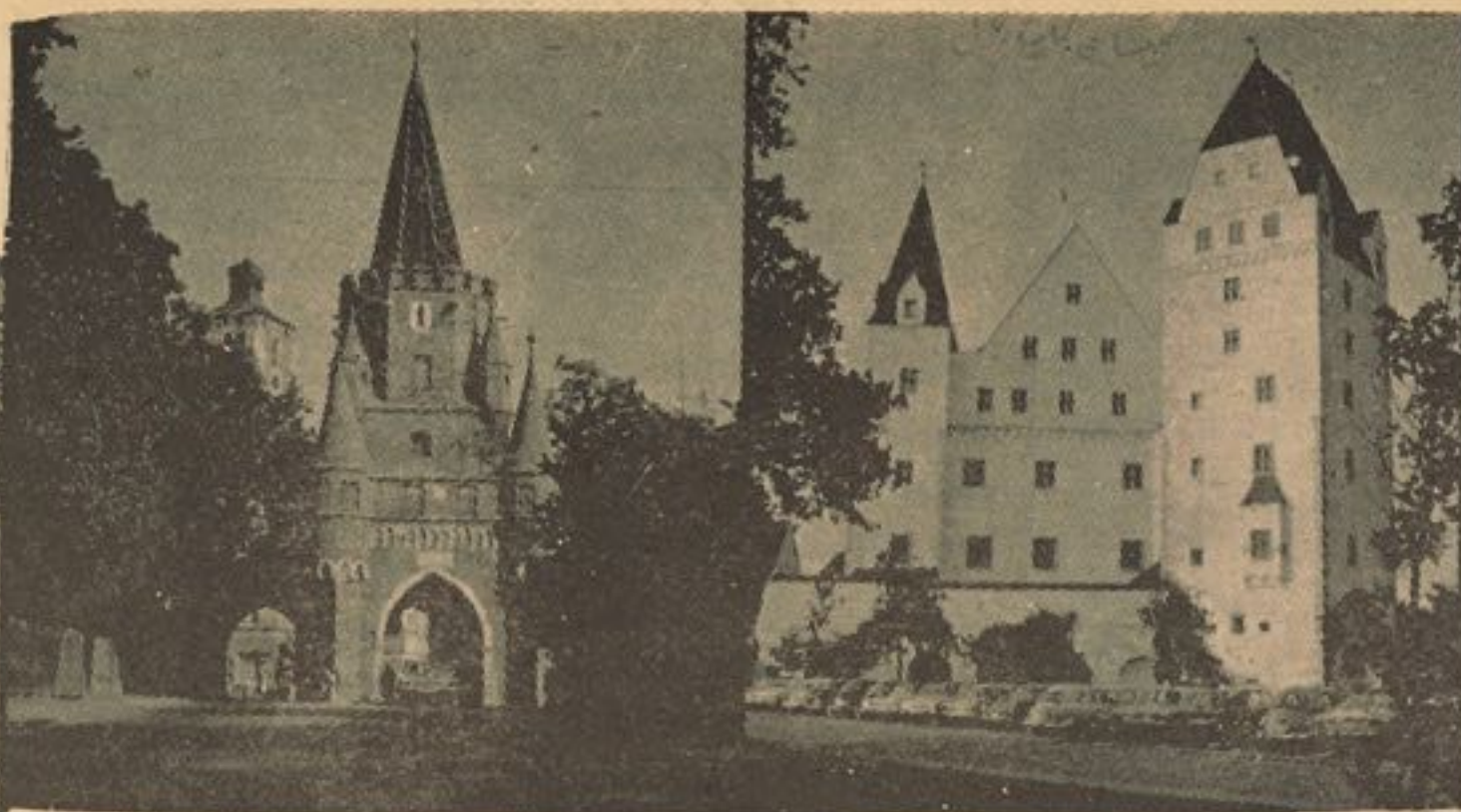


انگوشته در شب : کاخ باستانی دیوک ها.

جمهوریت فدرالی آلمان کشور پست پرنفوس در هر کیلو متر مربع آن بصورت اوسط به تعداد ۲۴۸ نفر زندگی میکنند در کشور همسا به آن فرانسه ۹۵ نفر و در کشور پهناوری چون کانادا تنها ۲/۱ نفر بر روی هر کیلومتر مربع بسر میبرند . این کثافت نفوس که فقط بلجیم کثافتی بیشتر از آن دارد ، چنین معنی می دهد که در کشور مذکور جای خالی وجود ندارد که مانند گذشته بتوان در زمینه به پلانگذاری و تنظیم آن پرداخت . در هر جاییکه چنین اقدامی صورت گیرد حتماً با ساختنهای موجوده و حقوق قدیمه که باید احترام گردند در تضاد خواهد بود . هنگامیکه چیز های نوبه وجود می آیند در خلا بمیان نیامده بلکه بایست با رشد اورگا نیک گذشته ها سازگار داشته باشد .

چنین سازگاری میان چیز های مدرن و عنعنوی در جرمنی موضوع غیر عادی نمیشد در حقیقت نفوذ فعال و سازنده یکی برد دیگری باید چنانس خوبی بشمار رود . انکشاف انگوشته واقع در بواریای علیا از یک جای خواب برده بیک شهر بزرگ صنعتی مثال برجسته ای میباشد . این شهر پیش از جنگ دوم جهانی در حدود ۳۵۰۰۰ نفر باشند داشته و اکنون نفوس آن به ۹۰۰۰۰ نفر میرسد . انکشاف اقتصادی شهر مذکور که در کرانه دانیوب قرار دارد . در ده دوازده سال گذشته از نگاه آهنگ رشد و مبادله اموال باولفسبورگ (محل موتوهای فولکس واگن) و لیورگوسن (محل فابریکه بایر) قابل مقایسه میباشد و پس . این امر دو عامل بزرگ دارد که عبارت انداز تیل و موتور . میونخ هر گسکه بر شهره فرا نگفورت ، میونخ

بقیه در صفحه ۴۵



شهری پر عمارت مسکونی، کلیساها و موسسات صنعتی و برج و بارو های کهنه‌المانه پرداز زمانه هاست





اعظم رهنورد زریاب، میگوید:

اگر معیار هادر زمینه قصه نویسی از نظر اکادمیک دیده شود به جرات میگویم و تاکید میکنم که تاکنون قصه به حیث یک هستی ادبی از نظر شکل و خصوصیت شکل و از نظر محتوای داستانی در ادبیات معاصر ما

به همین ترتیب بوده اند تیاتر و سینما و هنر های دیگر.

سولی با همه حرفهایی که شما در زمینه معیار هادر کار قصه نویسی گفتید، این هم واضح است که خود تان وقتی کار نگارشی قصه را آغاز می کنید اصل هایی هست که آنرا در نظر می گیرید، مقرره هایی هست که از آن پیروی میکنید و معیار هایی هست که میکوشید آن را خوب و بجا ارزیابی کنید همین ملاحظات، مقرره ها و معیار ها کدام اند؟

سدر همین لحظه، در حال حاضر که من باشما صحبت میکنم نه از دیروز صحبت میکنم و نه از فردا گپ میزنم، فقط میکوشم لحظهای را که در دست دارم خوب درک کنم و خوبتر بفهمم، با همه ابعادش و در ارتباط با لحظات گذشته و پندار هایی از آینده، به همین ترتیب در حال حاضر من وقتی می نویسم بیش از آنکه متوجه اصول، قوانین و مقوله های فلسفی و عندی خود باشم، تحت تاثیر همان حالت روانی میباشم که در همان لحظه قرار دارم و به همین علت ممکن است همان حالت روانی در همان لحظه بخصوص اگر کاملاً در مقابل جهانی فلسفی و سیاسی ام قرار نگیرد این امکان وجود دارد که باین جهانی هم آهنگی نشان ندهد.

... منکه خواننده قصه های شما هستم میتوانم ادعا کنم خلاف ادعای شما تعدادی زیادی از قصه های خود شما با اساس یک دید

توجه گردد چگونه است؟

... نظر شما دارد نمیکم فقط عوامل و انگیزه های آنرا از نظر خود بر می شمارم، می خواهم یکبار دیگر یاد آوری کنم که هر فرا آورده فکری و هنری که وارد کشور ما میگردد، لابد از خصوصیت های جامعه که یکی آن هم پائین بودن سطح فرهنگی است، تاثیر می پذیرد و به همین علت است هر اندیشه ای که وارد کشور ما شده است یا اصلاً تلون و تنوعی راه نیافته است و یا این اشکال نامطلوبی بخود گرفته است، ریا لیزم یا واقعیت گرایی هم با تاثیر پذیری از همین فرهنگ ناتوان به ریا لیزم بیمار بدل شده است.

فقط میکوشم لحظهای را که در دست دارم درک کنم

در مورد اینکه چرا آدمهای قصه معاصر جهانی های خاص، غالباً به طبقات محروم افغانستان بیشتر از میان طبقات محروم اتکاء میشود. انتخاب شده اند، باید بگویم در گذشته قبل و به همین علت باز تابی افشار و طبقات از انقلاب ادبیات ما بصورت عام و قصه پردازی پائین در قصه های ما بیشتر مکانیکی است مابصورت خاص در زیر تاثیر جهانی های و بیشتر نمای سیاسی و اجتماعی دارد، تاهنری خاص سیاسی قرار داشته است که در این (ادامه داد).

کاملاً مشخص فلسفی و سیاسی نوشته شده است چگونه حالا چنین ادعای را مطرح میسازید؟ - من در جای دیگر از همین گفت و گو و به پاسخ پرسش دیگری گفتم:

ممکن است حالت روانی من در زمان نگارش قصه با جهانی ای ام مغایرت داشته باشد و اکنون اضافه میکنم که ممکن هم هست مغایرت نداشته باشد، گویانکه خودم معتقدم در کار های اخیرم جهانی خاصی معلوم نمیشود و بیشتر قصه هایم نمایانگر و نشان دهنده یک انسان گرایی و شور انسانی است تا تأیید کننده یک نوع از فلسفه و سیاست. آقای رهنورد، من عقیده دارم گرایش و تمایل قصه نویسی مادر سالهای اخیر به جانب ریا لیزم ادبی بوده است، بی آنکه در این راه موفق باشد غالباً از آدمهای این گونه قصه ها تصویر روشنی ارائه نمیکرد، همانطور که زبان و بیان او هم گنگ، پراهمام و نارسا است، کوشش میکرد که کرکتر ها از میان افشار و طبقات زیرین و محروم انتخاب گردد، بی آنکه به انگیزه های محرومیت و چگونگی

بقیه صفحه ۹

الجزایر

میشود.

بر علاوه پایتخت در الجزایر شهر های مقبول و قشنگ زیاد است که در بین کوهها بحرها ساحل آباد گردیده اند که روزی با خانه های کلی و سنگی که اقوام بربری آباد و در آن حیات بر سر می بردند امروز بجای آن عمارات و بلاکهای مقبول چندین طبقه ای آباد گردیده است که همسری با بهترین طرز ساختمانی اروپا میکند مانند شهرهای میلان، میدیا و غیره.

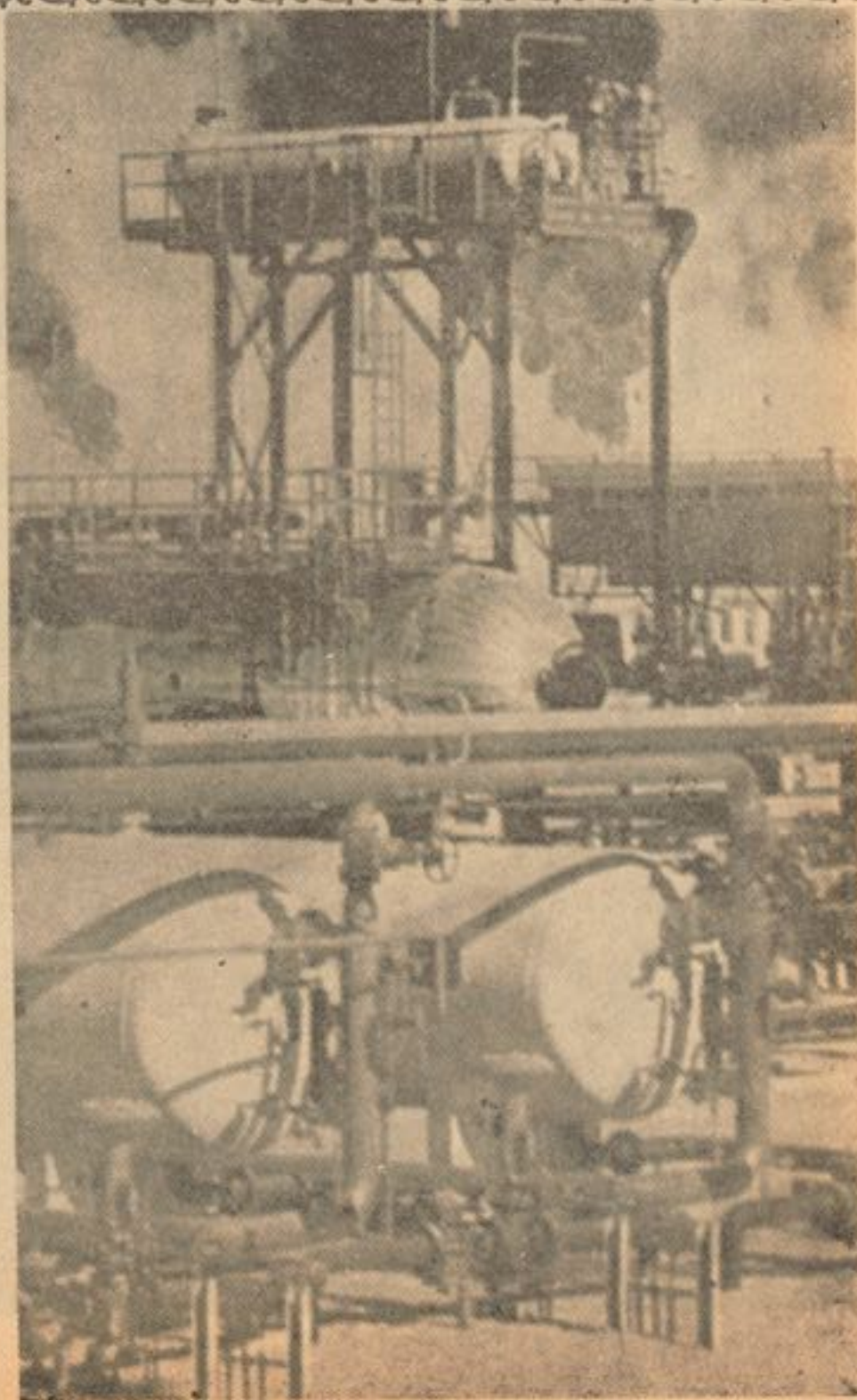
یکی از خصایص شهر های الجزایر اینست که اکثر اجاده های آن کم عرش، خم و پیچی زیادی دارند. ریکلام های سینمایی رنگارنگ و بزرگی مردم رابه تماشای فلم های فرانسوی و مصری دعوت می کنند. موسیقی دلکش عربی از کافه ها، منازل و اتوبوس ها و از هر گوشه و کنار شهر شنیده میشود. درین شهر مانند اکثر شهر های الجزایر در کافه ها و جای خانه ها از دحام نفر دیده شده و مردان چندین ساعت را با پیاله ای از قهوه و یا چای با شنیدن موسیقی و صحبت سپری می کنند. مردم بزبان عربی تکلم می کنند ولی با آنکه کلمات مشترک و معطوف غربی و فرانسوی در آن موجود است ولی تحریر به هر دو زبان صورت میگیرد و با وجودیکه بسیاری از موسسات و لابریکات عنوان والقباب خود را از فرانسوی به عربی تبدیل کرده اند ولی هنوز هم هر دو زبان مورد استفاده است.

و صنایع نفیسه و بسیاری از مکاتب لیس و حرفی در الجرس تمرکز یافته اند که شهر مذکور یکی از بهترین مراکز تعلیماتی و کلتوری الجزایر محسوب میگردد.

از انستیتوت های علمی و کلتوری الجرس انستیتوت مطالعات استرونومی، سروی معادن صحرا، هایدرو تیکنیک بوتانیک و غیره را میتوان نامبرد. الجرس دارای بهترین موزیم ها، تیاتر ملی و دراماتیکی و بیش از چهل سینما میباشد. اخبار (المجاهد) و (اشهاب) بزبانهای فرانسوی و عربی همه روزه بمقدار کافی نشر و در سراسر مملکت پخش میگردد. روز نامه عصری (الجریسی سور) و مجله (انقلاب الفریقا) از مهمترین نشرات این کشور بشمار میرود. استیشن های رادیو و تلویزیون الجزایر در همین شهر تمرکز یافته پروگرامهای جالبی بزبانهای عربی و فرانسوی بومیه برود کاست



یکی از لابریکات نفت الجزایر که در قلب صحرای الجزایر بکار انداخته شده است.



کلتو پاترا

۳۰-۶۹

قبل المیلاد

کلتوپاترا (۱) دختر یکی از پادشاهان سلسله یونانویهری بطالیه بتولامیها بود که افراد این خاندان تقریباً از عرصه ۳۰۰۰ سال از اسکندریه به کشور نیل حکم میراندند.

کلتو پاترا مطابق اثرن باستانی فراغت بعد از در گذشت پدر ازواج نمود و هنوز عده سال داشت که بهیت نایب السلطنت برادر سرزده سال که خویش بد کشور فر مان سلطنت میداد.

او بوسیله زیبایی سحر خویش از زبان معروف و دانشمند و تربیت شده عصر حیات خود هم بود که به تمام البته لغاتی زبان صحبت مینوالت کرد. او بکمال افراط جاه طلب بود و خواست در ساحت سیاست نقش مهم و فاطمی را بیا کند.

هنگامیکه مشاوران حکومت برادرش راندن او را از صحنه حکومت ازا ده کردند. قشونی را در سوریه گرد آورد و آنکپی بصوب اسکندریه بفرست کرد. اما فرود آمدن سزارد مصر را تصادم قشون آنها ممانعت کرد.

کلتوپاترا مصمم شد تا مردی را که در قلمرو کشور روم فرمان میراند بحلقه عشاق خویش در آورد و از وجود او برای تطبیق پلانهای مطروحه خویش استفاده نماید.

داستان در این قسمت چنین میگردد: «اوسبانگناه ارایش و بربایش کرد و البته زیبایی بر خود بست و آنکپی (۱) در تاریخ کشور مصر هفت ملکه نام گلتو پاترا را داشتند و لی زنی که بطور مطلق بدین نام مشهور میشود هفتمین آنهاست که شرح حسانش را در اینجا متذکر میشویم.

اهسته بد قصر اسکندریه خزید و و در حالیکه از سزار استمداد میگردد، خود را به پاهای او افکند. استحکامات نظامی باشکوه خاصی که لازمه یک لغات و کلتور یک هزار ساله هست فتح و ظفر کلتوپاترا را که بکمال سزا و سورت گرفته بود جشن گرفتند و سادمانی سر کردند. و آنکپی ملکه با

مشتوق خویش بر زورق طلا یسی که بر سمان های ابریشمین بندان اویخته بود بر نشست و از نیل گذشت و در ساحت خارج آن زیبا یی ها و شکوه کشور خود را بر او نمایاند. از سال ۴۸ تا ۴۶ قبل از میلاد از رفتن به روم ابانورزید و بیش از آنجهلا زم بود در این سرزمین اقامت گزید و هنگامی هم که رفت پسری از خود به نام کار گذاشت و او را «سزار یون» نامید.

در بنظمی و هرج و مرج سیاسی بعد از مرگ سزار، جانی داری انتو نبوس فاتح را بخود جلب کرد و کار بجا یی کشید که آئین حکمرانی کشور روم را



یکسره در اختیار او گذاشت و او فرمان روی نمی از امپراتوری روم شد. انتولیوس در سال ۳۱ ق م از طرف برادران خود او کتا و یان شکست خورد و سپس خود کشی نمود.

هنگامیکه مجاهدت کلتوپاترا در بنام انداختن او کتاویان به ناکامی منجر گردید لاجرم بوسیله زهر مار افعی

که در سپید پنهان کرده بود، خود را از مرگ سزار، جانی داری انتو نبوس

فاتح را بخود جلب کرد و کار بجا یی کشید که آئین حکمرانی کشور روم را

ایشیلوس

۵۲۵-۴۵۶ قبل المیلاد

آثار ادبی ایشیلوس، معروف به نقطه عروج شاهکار های تراژدی یونان است.

.... انسان برای تعیین و محکوم کردن سرنوشت و تقدیر خویش با ارباب الانواع در می آویزد و سرنوشتی که در گمن او قرار دارد آهسته آهسته خود را آشکار میسازد. اما برای ظهور نیکی بختی باید با «تیتانها» (۱) در آمیخت و فاتح شد....

اینچنین شیوه بیان عمو میت داشته و تاریخ آن تا زمان «هومر» شاعر گرانمایه یونان، پیش میرود و حتی ایشیلوس، شاعر مورد بحث ما هم، بلسان شیوای هو مر به صحبت می پردازد. «رنج ها و آلام» لر زاننده اوبا تاثیر نفوذ مصراع «ایلیاس» و «اودیسه» می افزاید.

ایشیلوس باری درام های خود را بکمال صداقت و اظهار صمیمانه واقعیت «نانزیزه ها خوان هو مر» خطاب کرد.

ایشیلوس در بین آفرینندگان شاهکار های تراژدی یونان، یعنی سو فو کلیس و اورپیدوس که بشمول خود اوسه نفر میشوند گنجا لسترو مهمتر میباشد.

اکنون می بایست مانود نمایشنامه نگارش او را در دست میداریم ولی از آنجمله فقط هفت اثرش بدست ما رسیده و از دستبرد حوادث محفوظ مانده است.

در آغاز این قرن، ضمن حفاریات تاریخی، یکی از قطعات معروف او بنام (نیوبه) از جمهوریت عربی مصر بدست آمد. هر و فتر بن آثار ادبی ایشیلوس عبارت از: «پرو میتویس عبوس»، «اورستی» و «پارسیها» است که را از جنگال مهیب «عمودت شکلی» و دومی از سه بخش مرکب میباشد.

ایشیلوس نمایشنامه های تراژدی «سرایندگان» دستجمعی کلیسا، رهایی بخشید و برای نخستین بار مکالمه دو نفری مثلین را در حین اجرای آواز خوانی های دستجمعی مد هی ایجاد نمود و بعدها سوفو کلیس به تقلید از او بازیگر سومی را هم در نمایش وارد کرد.

ایشیلوس در او لوسیسی به دنیا آمد و بیشتر عمر خود را در آتن و در بار هیرون پادشاه، گذراند و درگیلا واقع سواحل جنوبی سیسیلی از دنیا رفت.

مردم آتن به پاس خدمات ادبی او مجسمه اش را بر فراز عمارت تیاتر قرار دادند و چنین تصمیم گرفتند تا در پایان نمایش هر پارچه تمثیلی او، باید مانند هنرمند بزرگی که در قیاس حیات باشد تاج گلی نثارش کنند.

(۱) تیتانها: از جمله ارباب الانواع یونانیان قدیم است که پسران گی (زمین) و اورانوس (آسمان)

منتاخته شوند.



ترجمه و نگارش: حسین عدی

زبان شکر

شب

جالی سیاه مشبك شب‌روی فشارا پوشیده،
وسکوت بر همه جفاطاری است در این ساعت
در روی صخره بزرگی نشسته و بادقت تمام
مشاهده می‌کند که خرگاه شب بابطوه و تانی
بیش آمده و کسب ظلمت میکند .

در این ضمن شل شل برگهای تیره درختان
راست‌تر شده چنان تصور می نمودم که در
اطراف این مقابر سایه های درختان بلند در
حرکت آمده اند . ناگاه از عتبات فضا بخش
يك شعاع روشنی جدا گردیده و در روی
رخساره تاریک لغزیده و خیلی به آهسته‌گی
چشمان مرادر اثر نور درختان خود روشن
گردانید .

ای شعاع ضیاء بخش دلچسپ ! وای گرمش
نورانشان بر لطف ! کدام سانه در نظر داری
که از این وجود ضعیف بپوشش میکنی ؟ تو که
روی سینه ریشم خود را برتاب نموده ای ،
ایناظره نظرت این نیست که نور خود را خوبتر
در اعماق روح برسانی ؟ و ازین باعث نزول
نموده که آن اشیا محبوبه عالم، آن معجزه
عوامل و اوراق خارق العاده خداوندی ، آن اشیا
مغفی و نامعلومیکه در عالم اعلی وجود دارند
بمن بفهمانی ؟ و یا اینست که تجسس روز را
داری، آیا يك سروشی هستی که به تیره بختان
خطاب نموده و از رحمت خدای بی همتایشان را
اطمینان میدهی ؟ بلکه نزول توازین چیست
است که در روی تیره بختان مانند يك شعاع
امید بدرخشیدن بیانی ؟

اوه تصور میکنم که تو شفق که نباید
روز از توبه اتمام برسد .

ای شعاع خدائی ! قلب من در مقابل ضیای
تو بدرخشیدن آمده و قوه فکریه ام را آنجا بیکه
وجود ندارد احاطه کرده . ای نور پر لطف روح
نواز تو ارواح آناهیتستی ؟

اوخ ! لطف نمیگذرد که بخار های شوم از
اطراف واکناف افق بلند شده و آن شعاع لطیف
را منهدم ساخته و در همه جا ظلمت شب حکمفرما
میکرد .

عاشق جانی باز

من عاشق جانی باز ، از عشق بیرهیزم من هست سر اندازم ، از عریده نگریزم
گویند رفیقانم از عشق بیرهیزی ؟ از عشق بیرهیزم ، بی پایه درآورم ؟
پروانه دمسازم ، می سوزم و می سازم از خودی و مستی ، می افتم و می خیزم
فردا که خلاق را از خاک بر انگیزند بجای من بسکین از خاک تو بر خیزم
گر سر طلبی من سردر پای تو اندازم و ز سر طلبی من زرد اندر قدمت ریزم
گر دفتر حسرت را در حشر فرو خوانند اندر عرصات آن روز شوی دگر انگیزم

گر در عرصات آید شمس الحق بیریزی

من خاک سرگویت با مشك بر آفریزم

(از خداوندگار ادب بلخ مولانا جلال الدین)

لذت درد

اندم که ریش های دلم تازه تر شود
احساس درد لذت من بیشتر کند
وانگه که داغ موئس زخم جگر شود
قلبم تلاش زخم نواز نشتر کند
غم را گم طلب که زنده زخمه ام بجان
آرد ترانه های دلم بر سر زبان
اشکی که دوست دارمش، از دیده سرگند
ای درد و سوز، درد من جابجا شوید
کاین خانه چشما به کسی سازگار نیست
ای عقل وحی، بهاتم واه آشنا شوید
زیرا مرابه فرحت و باخنده کار نیست

ناروزگار باز کند امتحان مرا
فرسایدم، چنانکه گدازد روان مرا
بشاد کارمن همه زیور بر کند
تابانوی خامشی و باه بی اثر
سازی برای مردم بی یار سرگم
که بم به سام خوانم و که زیر دوسهر
از راز زندگی ، همگان را خبر گم
گریم ، بیم خروش گم جستجو گم
تیرامید خود به هدف رو بر گم
تا شاهد کمال بسویم نظر کند
(الهام)

اینجا کلمه مرگ شگفت

مترجم ژرف بین

ماه عسل

ساشا با انزجار کامل سرش را نزدیک گوش عروس برده به نجوا گفت: (اینجا همه نزد تو آمده اند ... لعنت بر شیطان ... کاش خدایین قطار زیبا و دلکش را سلامت نمی آورد!) عروس بیچاره در حالیکه رنگ از رخسارش گریخته بود با قهر و عصبانیت جواب داد: (نه، اینجا نزد تو آمده اند، اینجا از من نیستند همه خویشاوندان تو اند و عروس در حالیکه رویش را بطرف میهمانان دور داد با چهره بشاش و از خود راضی تبسم کرده و گفت: خواهری می کنم، میمانان گرامی!

دو جوانی که فقط چند روزی از ازدواجشان میگذشت روی پلاتفورم ایستگاه قطار آهن که از ویلای شان فاصله بسیار کمی داشت قدم میزدند. دست داماد دور کمر عروس دور خورده و عروس هم سرش را روی شانه شوهرش تکیه داده بود هر دوی شان سعادتمند و رادار کنار هم یافته بودند. از خلال ابرها مانتاب به آن دو دلدادۀ بهم رسیده نگاه های می انداخت و دو باره پنهان میشد: شاید ماه از زندگی مجرد و غمگین خود رنج میبرد و از خوشبختی آن دو جوان حسد میخورد. هوای آرام رابوی مطبوع درختان گیلان مشبوع کرده بود. آواز گردش چرخهای قطار از دور بگوش میرسید ...

عروس گفت: (ساشا، چقدر زیبا و پرطراوت است، چقدر عالیت! خیال میکنم در خوابم بین جنگل چه آرام و دلکش است پایه های تلگراف خاموش و مهربان بنظر میرسد و اینرا میسازند که در آن پایان انسانهایی زندگسی دارند.... و تمدنی هست ... آيا صندای چرخهای قطار که باد ملایم بگوش میرساند خوش آیند نیست؟)

- بلی .. بلی مگر دستپايت گرم شده واریا شاید تب داشته باشی خیال می کنم از آنجهت است که تویی حدهیجانی شده ای ... راستی برای امروز شام چه داریم؟

- چوجه مرغ و ماهی ... يك چوجه مرغ برای هر دوی ما بکلی کفایت می کند برای تو ماهی خشك و ماهی خالدار از شهر آورده اند. مانتاب آهسته آهسته پشت ابرها میروند مثل آنکه از تنهایی رنج میبرد.

واریا گفت: (قطار میاید، چه زیبا و دلکش است!)

از دور سه چشم آتشگون هویدا شد و چرخه های آتش از زیر پای قطار آهن که به سوی ایستگاه می آید به نظر میخورد. نگران قطار آهن از اتافش روی پلاتفورم بر آمد.

در حالیکه فازه می کشید گفت: (واریا همینکه این قطار رفت ما توهم بخانه میرویم. چه خوشبختیم عزیزم. اصلا هیچ تصور آنرا نمی توانم بکنیم.

بچه ها! ساشا رابیوسید! همه مشتاق دیدارتو بودند و چقدر آرزو داشتند سه چهار روزی راباتو در اینجا بگذرانند امیدواریم که این خانه را خانه خود بدانیم و شرمی بخود راه ندهیم اما از تو خواهش میکنیم که رسمیات را کنار بگذاری.

بادیدن گاکای مهربان عروسی و داماد نزدیک بوداز وحشت بترکند! درهمین مدتی که گاکا جان به گفتارش ادامه میداد و دیگران مصروف روبوسی و دست بوسی بودند ساشا در عالم تخیلات خود چکر میزد و فکر میکرد: ما مجبوریم سه اتاق که در اختیار داریم به آنها واگذار شویم، بستره خودباش ها، کمبل ها و چوجه مرغ و ماهی بریان را به آنها بدهیم شاید خوردنی ها بعد از يك ثانیه ناپدید شوند. پیره زن ممکن است در طول چند روز همواره از مریضی خود بنالد، گاکا جان شاید از درد سینه از سرشپ تا بصبح سرره کند.



از گل احمد زهاب نوری

عاج‌های بگرام

از آثار

منحصر بفرد جهان است

بود، که کاپیسی، یا بگرام، در نقطه بر خورد تمام این تأثیرات موقعیت خاص و ممتازی داشت.

بناغلی احمدعلی معتمدی مدیر عمومی موزیم های وزارت اطلاعات و کلتور، در برابر سوالی را جمع به آثار عاج موزیم می گوید:

لوحه های عاج بگرام که در موزیم کابل نگهداری میشود، یک مجموعه منحصر به فرد را تشکیل می دهد و در بین آثار پرارزش موزیم کابل، منزله یک گنجینه قیمتی را دارد. این لوحه ها، نمو نه اثا ثیه قرون دوم و سوم میلادی است، که از آن جمله از تخت خواب، صندوقچه، پارچه ها، چو کی های بی تکیه را می توان نام گرفت.

وی می افزاید:

این آثار در دو اتاق ریخته شده و در وازه آن مسدود شده بود، که به گمان اغلب، به اثر خبر تجاوز خارجی ها، شا هپور اول پادشاه ساسانی، آن ها را در آنجا مخفی نموده بوده، تا محفوظ بماند.

این عاج ها که بسیار نفیس اند، متعلق به هنر قدیم هند بوده و ریزه کاری های مجسمه سازی و هیکل تراشی که در «سانتجه» و (متورا) بکار رفته، درین آثار نیز دیده میشود.

تصاویری که بروی لوحه های عاج بگرام دیده میشود، عکس

یک راه تجارتنی درین زمان، انطاکیه را به باختر وصل می ساخته و این راه از سوریه، یونان، رومن و ایران پارتنی می گذشت.

این راه از بگرام یا کاپیسی گذشته و مجرای دریای کابل را تعقیب می کرده تا بالاخره به حوزه سند و گنگا می رسیده است.

در یک نشریه اختصاصی موزیم پیرامون کاپیسی قدیم یا بگرام نوشته شده است، که ضلع های رومی در آسیای یونانی، آشکایی در ایران، کوشانی در افغانستان سینیکا در سطوح مرتفع آسیا که در

تصرف امپراتوران (هان) بود، موقع مناسب خاصی را ایجاد کرده

دیگری غرق مطالعه کارت هاست و به همین ترتیب هر کدام در باره آثار تاریخی بگرام صحبت می کنند.

در سمت شمال بگرام سلسله کوه هندو کش و در جنوب آن وادی علیا و وسطی کابل موقعیت دارد. در سده اخیر قبل از میلاد،

مرکز شاهان هند و یونانی بوده و

در قرن اول و دوم میلادی، پایتخت تابستانی امپراتور هندو یست به شمار میرفت، که (کنشکا) نیز متعلق به همین سلسله است.

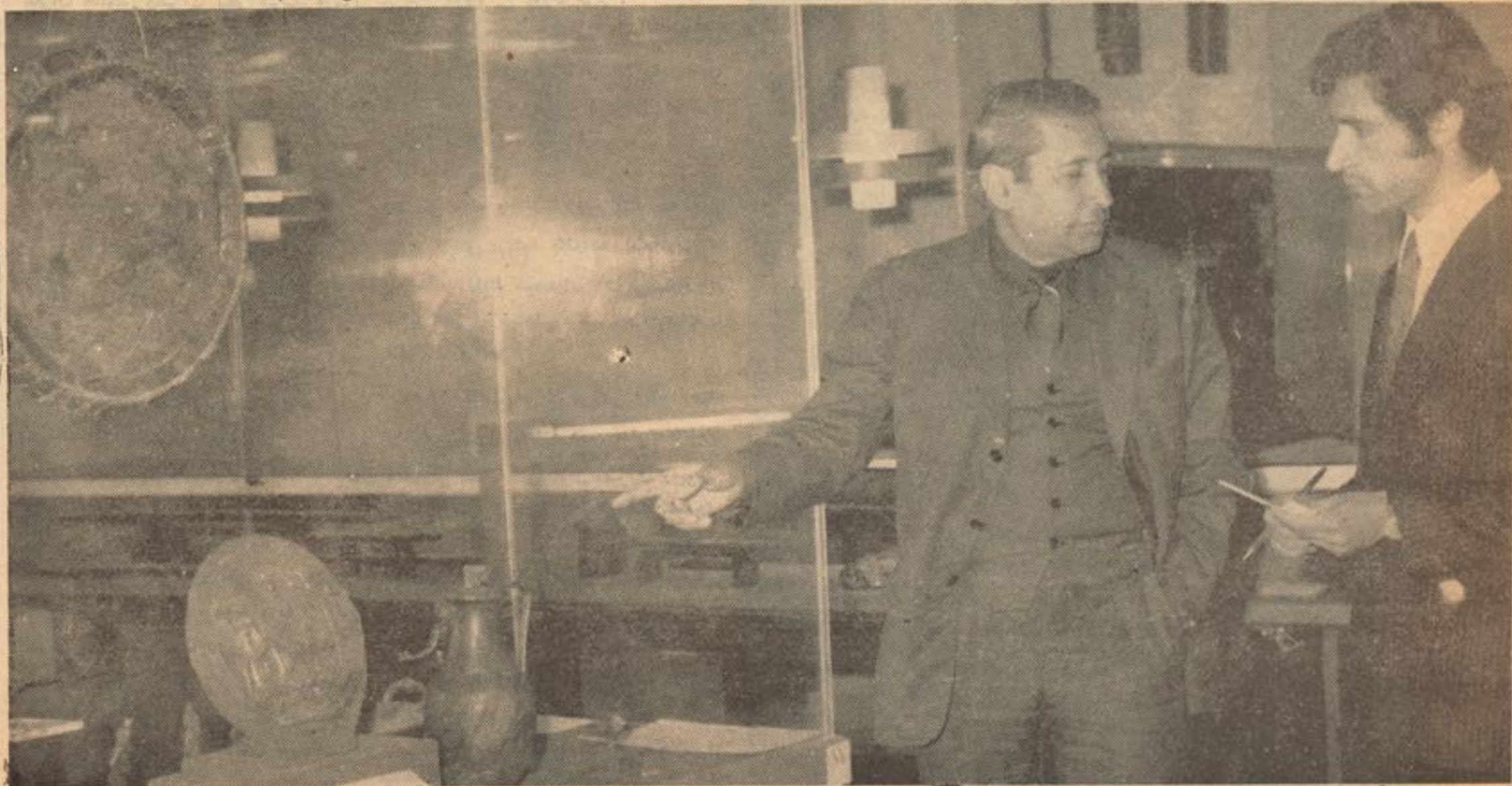
به اساس یادداشت بطلمیوس و دسته یی از جغرافیه نویسان دیگر، موقع مناسب خاصی را ایجاد کرده

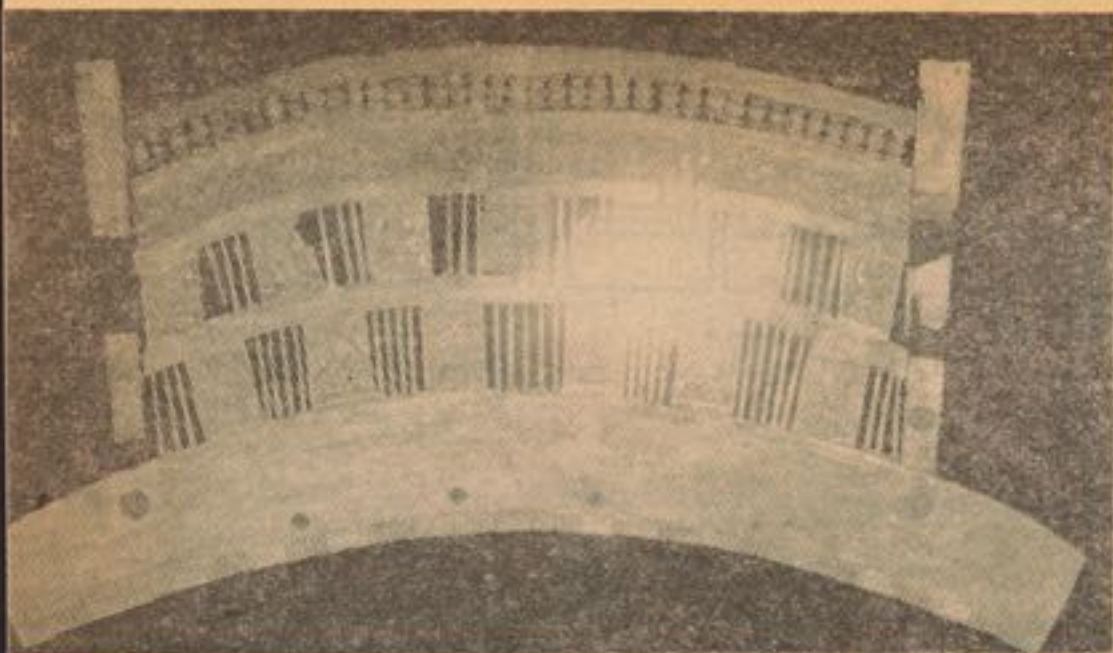
* بگرام یا کاپیسی از نقاط تاریخی است که سرگذشت جالبی دارد.

* بقایای اثا ثیه قرن دوم و سوم در اتاق بگرام موزیم کابل نگهداری می شوند.

در طبقه فوقانی موزیم کابل آثاری که از بگرام بدست آمده، به طرز خاصی، در یک اتاق گردآوری شده است.

اتاق بگرام در موزیم کابل با ویرترین های زیبایش بسیار تماشائی است، وقتی ما وارد این اتاق می شویم، دسته یی از سیاحان، با هدیه عجیبی به اینسو و آن سو دیده میشوند، یکی عکس می گیرد،





یکی از آثار عاجی غرفه بگرام

زیبایی دیزاین شده است و بهترین های شیشه ی و گروپ های نیون ، بر شکوه آثار کهن باستان مـسی افزاید .

در یکی از الماری های اتاق بگرام پارچه از عاج کند نگاری شده قرار دارد که شکل حیوان عجیبی را نشان میدهد و از دهن این حیوان دیوی بشکل شیر بالدار خارج شده است .

ظروف فیروز را در آن نقش برج نور است نیز درین الماری به

بقیه در صفحه ۵۴



سیاحین خارجی حین بازدید از يك غرفه در موزیم کابل



مجسمه هائیکه در اثر حفريات از بگرام بدست آمده

زناني اند ، که در حال آرایش ، مستی وشوخی درباغ دیده مـسی شوند .

در کتاب رهنمای موزیم کابل پیرامون این آثار نوشته شده است که :

مجسمه های زنان که لباس های نازک ابریشمی بتن دارند ، دارای نازک خیالی های است که لطافت نقاشی های دیواری (اجتـسا) را نمایندگی میکند .

این آثار نظر به قانون جمـسال شناسی هندی طوری ساخته شده ، اند که بعضی قسمت های بدن زنان بطوربرجسته و مبالغه آمیزی نمایش داده شده است .

اگر چه آثار عاج بگرام از جمله پربها ترین آثار مکشوفه این منطقه است ، ولی در خلال حفريات باستان شناسی آثار جالب دیگری نیز بدست آمده ، که از نقطه نظر علمی حایز اهمیت است ، کاسه های لاکي ساخت چین ، ظروف برنجی ، ظروف شیشه ساخت دوره گریکورومن و مجموعه قابل توجه مدال های گچی که قالب ظروف نقره یی (هلینتیک) ویا یونانی ،ی باشد ، از جمله آثار دیگری این قسمت کشور ما است . گیلان های شیشه ای بسیار زیبایی که بر روی آن صحنه های اساطیر یونان ورومی است ، ظروف شیشه ای شبکه کاری شده ، اشیای برنجی که اصل آن در روم و یونان ساخته شده ، مجسمه های هر گولس سیر ابلیس ، به عقیده باستان شناسان و متخصصین از آثار منحصر بفرد است ، که در موزیم کابل به نمایش گزارده شده است ، سیراپس نمایندگی میکند .

مخلوطی ازدو جنس است ، این رب النوع نظربه گرز و سیب های رهنترید ها شبیه هر کول است و نظر به کلاه مخصوص که کلاه مقدس اسرار آنرا می خوانند از سیراس نمایندگی میکند .

مدیر موزیم ها . در باره دیگر آثار اتاق بگرام می گوید :

– مجسمه هر پوکرات به شکل طفل که پسر سیرا پس و ایزس است ، نیز از خلال حفريات بگرام کشف شده ودر اینجا دیده میشود .

این آثار تلاقی مدنیت های با عظمت کهن چینی ، یونانی ورومی را بصورت واضحی روشن مـسی سازند .

اتاق بگرام در موزیم به طرز شماره ۴۹

بهرام و کنیزك

داستانك این وقت

(هنگام)

بهرام و کنیزك

حكيم نظامی از شاعرا نیست خوش بیان و
نژك ادا كه در اواخر قرن شش زندگی داشته
(ظاهرا ۸۶۰۲ هج شاعری قبل از او در شعر
بزمی بدینگونه بیداد نكرده است او حكیم
است و عاشق پیشه و هم در تسلط الفاظ و ریخت
كلمات كامل العیار است .
دیوانی نسریز دارد ولی شش مثنوی او در
پنج بحر بنام خمه یاد میشود از شاهكارهای
ادبی و حكیمی روزگار است كه با مسیری زمان در
خشخ خود راتا بآنتر وانموده است یکی از
مثنویات او هفت پیکر است ، هفت گنبد و
بهرام نامه نیز بدان اطلاق کنند و این مثنوی
را بنام سلطان علاءالدین كرب ارسلان در حدود
۸۱۵۹۲ هـ انشا نموده است ، افسانه های دل
انگیزی سروده كه از زمانی ، جهانی آینده داری
می كند .

نظامی گنجه بی از شاعرا نیست كه آفاق ،
خانم خود را در شعر به نیکی و حسن و دلبری
یاد كرده است ، به خلاف سایر شاعران ...
سنت شكنی نموده است عشق آفاق را در برخی
اجزاد مثنوی خسرو و شیرین جای داده است
در مثنوی خسرو و شیرین گوید بر سبیل
ابهام و اشارت :

درین افسانه شرط است اشك را ندن - گلابی
تلخ بر شیرین نشاندن
بحكم آنكه آن كم زند گمانی
چو گل بر باد شد روز جوانی
سبك رو چون بت قبحاق من بود
گمان افتاد و خود آفاق من بود
همایون پیکری نفرو خردمند
فرستاده بمن دارای در پنه
پرمعشای درع و از درع آهتین تر
قباش از پیر هن تنگ آستین تر
مران را گوش برمالش نهاده
سران را گوش برمالش نهاده
چو ترکان گشته سوی كوی محتاج
بترگی داده رختم را بتاراج
بهرام و كنیزك

بهرام گود هموار برای شكار گوره خر
تلاشمدانه صحرا به صحرا می رفت ، این
بار كنیزكی را كه بر او دل بسته بود با خود برد
تا مهابت خود را در چشمش بگشاند او فتنه ،
كش خرامی جو باد بر سر گشت

روزگار بود .
تازه رویی چونو بهار بهشت
انگبینی بروغن آلوده
چرب و شیرین چو صحن پا بوده
این كنیزك رود نواز و آهنگ ساز بود
آوازش مرغ را بر قصی می آورد .
با همه نیکویی سرود سبزی
رود سازی بر قص چابك پای
ناله چون بر نوای رود آورد
مرغ را از هوا فرود آورد
كنیزك جنگ می نواخت و بهرام نخچریه
تیر میزد .
بهرام شیر و نخچر را به هم دوخت و آرزو
داشت از زبان كنیزك تحسین بشنود .

و آن كنیزك زناز و عیاری
در ثنا كرد خویشتن داری
كنیزك گفت : این بار باید سر گود را بر
سمش دوزی

گفت باید كه رخ برافروزی
سر این گود در سمش دوزی
غرور بهرام اوج گرفت و بر آن شد سرگود
بر سمش دوزد و این مهابرت را بخرچ داد .
صید را مهربه در فگند بگوش

آمد از تاب چهره سفر بجوش
سهم سوی گوش برد صیه زبون
تاز گوش آرد آن علاقه بردن
در این شكار بهرام توفیق یافت و كنیزك در
خویشتن داری استوار ماند .

گفت بر كرده شهر یار این كار
كار بر كرده کی بود دشوار
هر چه تعلیم كرده باشد مرد
گرچه دشوار شد تواند كرد
بهرام از كنیزك آزرده شده بر سر لشكر
خود امر كرد كه این كنیزك سر عصیان دارد
برگرو حیالش را بر باد ده
فتنه بار گاه دولت ماست
فتنه گشتن زردی عقل رواست
سر لشكر آن بر بچهره را بخانه خود برد .
خواست تا كار او ببرد آزد
شمع وار از تنش سر اندازد

كنیزك گفت چون من از عزیزان بهرام بودم
و گستاخی كردم و او زود و گرم در نابودی من
حكم نمود ، تو خون مرا بگردن خود مگیر .

ممکن از نیستی تو دشمنی خویش
خون من بیگنه بگردن خویش
من مونس خاص او بودم و همواره در پهلویش
زندگی می كردم .
تا بدان حد كه در شراب و شكار
جز منش كس نبود مونس دیار
چند روز دست نگه دار ، بهرام از گفته خود
پشیمان خواهد شد . *
در شود تنگدل ز گشتن من
ایمنی باشد ت بجان و بدن
تو ز پرسش رهی و من ز علاك
زاد مردی نیوفته بر خاك
روزی آید اگر چه هیچكس
كانچه كردی بد خدمت برسم
در این لحظه كنیزك هفت پاره لعل برای
سر لشكر داد ، تا از گشتن او بهر اسد و
بلاخره سر لشكر در خانه خود او را پذیرفت

این سخن گفت و عقد باز گشاد
پیش او هفت پاره لعل نهاد
هر یکی زان خراج اقلیمی
دخل عمان ز نرخ آن نیمی
مرد سر هنگ از آن نمونش راست
از سر خون آن صنم پر خاست
گفت و زینهار سر زگار میر
با کسی نام شهر یار بر
با هم عهد کردند كه این راز را بهیو شانند
و به بهرام گفته شود كه كنیزك را نابود كردم .
گفت به رابه ازدها دادم
گشتم از اشك خونبها دادم
چشم بهرام را آب فرا گرفت و ظاهرا از
كرده خود پشیمان بود و فكر می كرد كنیزك
از بین رفت ولی خیالش در دل بهرام چا
داشت .
بقیه در صفحه ۶۳

Plate 36



کوه‌ها و دشت‌های وطن در پر تو مساعی و مجادلات نظام نو، ذخایر خود را عرضه می نماید

کار سروی و تفحص معادن مس عینک لوگر توام با کشف و تثبیت مناطق دیگر مسدار در نواحی کابل و لوگر بمنظور اخذ نتیجه نهایی توسط متخصصین معادن و جیولوژی وزارت

کشور ها مشابه نبوده تفحص کار بیشتر عمیق تر را ایجاب مینماید. در این ساحه مس به شکل سلفیت، کاربونیات اوكساید و فیروسلفیت مس یافت میشود. و طوریکه با متخصصین ورزیده معادن مس مقایسه صورت گرفته بعقیده آنها معادن مس عینک از نگاه فیصدی يك معادن متوسط محسوب میگردد و از نظر حجم يك معادن خوب مس پیشبینی میشود. ساحه غربی مس عینک که با قسمت مرکزی معادن مس عینک ارتباط مستقیم دارد توسط مواد راسبه پوشانیده شده است. طول و عرض معادن مس این ساحه که از نوع مس ساحه مرکزی عینک میباشد تثبیت گردیده است و هنوز سروی های مقدماتی آن ادامه دارد. حجم مس معادن ساحه غربی مس عینک در حدود

نیم میلیون تن طور مقدماتی تخمین شده است. از نگاه ستندرد بین المللی معادن مس عینک از جمله ذخایر بزرگ بشمار میرود ولی از نظر فیصدی مواد مسدار متوسط محسوب میشود. در ۴ کیلومتری جنوب ساحه مرکزی معادن مس عینک يك معادن جدید دیگر مس نیز کشف گردیده که از نظر مقدار بعد از ساحه غربی عینک به درجه دوم قرار میگیرد امور مقدماتی این ساحه آغاز شده و کارهای تفحصاتی آن در پروگرام بعدی در نظر گرفته شده است. از مناطق دلچسپ دیگری که دارای معادن مس میباشد ناحیه دربند است که معادن مس آن ساحه هفت کیلومتر را احتوا میکند. ضخامت ذخایر مس این ناحیه نظریه مطالعات مقدماتی ۷۰-۱۰ متر تثبیت شده و فیصدی مس آن بیش از ۵۰ فیصد پیشبینی میشود اگرچه کارهای تفحصاتی در این ساحه نظر به قسمت مرکزی معادن مس عینک به پیمانه محدود پیش برده شده اما در نظر است که در سال آینده تو جه بیشتر به آن مبدول گردد.

وطن مادر راه انکشاف

بقلم ضیاء جاوید

معادن و صنایع شدت پیش میرود. در تابستان سال ۱۳۵۲ به تعقیب استقرار نظام جمهوری در کشور بعد از آنکه جیولوجیکای افغانی ضمن نقشه گیری مقیاس يك بر صد هزار معادن مس عینک را کشف کردند، تفحص معادن مس عینک آغاز شد که تا حال ۲۸ نقطه مسدار در نواحی بین کابل و لوگر کشف گردیده است. در زمره مناطق که از نظر داشتن معادن مس بیشتر دلچسپ خوانده شده ساحه عینک، دربند، جوهر، خورد کابل و تفر میباشد که در این نواحی کار سروی و تفحص بیشتر متمرکز ساخته شده است.

از مطالعات ابتدائی پیرامون معادن مس عینک چنین برمی آید که ساحه مرکزی عینک بهترین منطقه مسدار تثبیت شده است. برای اینکه کارهای تفحصاتی ذخایر مرکزی معادن مس عینک تکمیل شود در پهلوی کار های دیگر باید در حدود ۲۲-۲۳ هزار متر بر سه کاری ۳۵۰۰ متر سوف کتی صورت گیرد.

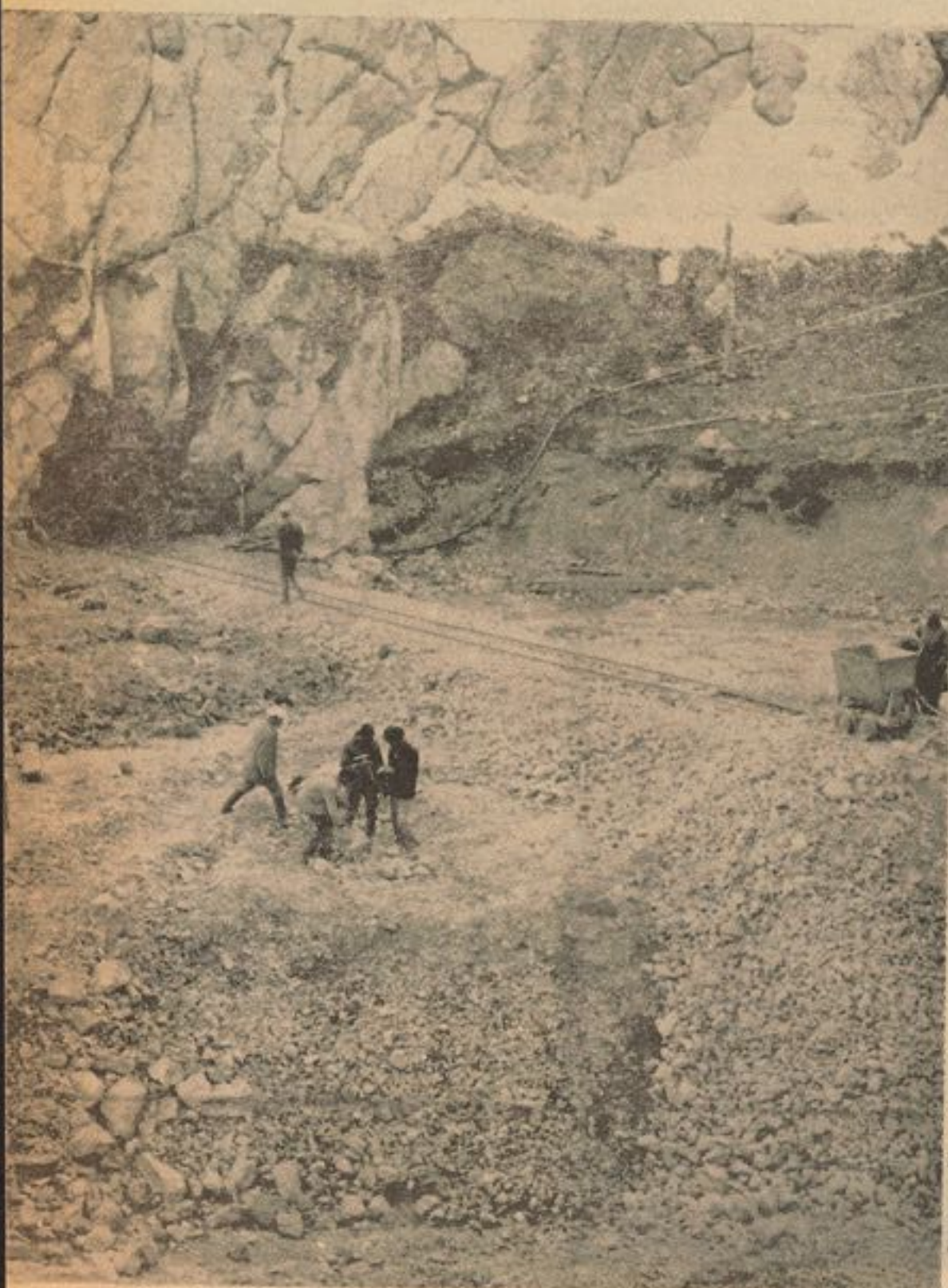
طبق پلان پیشبینی شده قرار است در سال آینده در حدود ۱۵-۲۰ هزار متر بر سه کاری انجام پذیرد تا با اساس آن در ختم سال ۱۳۴۵ زمینه مطالعات اقتصادی و تخنیکي این پروژه مساعد گردد.

آنچه در مورد سروی و تفحص معادن مس عینک شایان توجه زیاده دانسته میشود اینست که امور سروی و تفحص در مناطق مسدار نسبت به پروگرام پیشبینی شده سریعتر و بیشتر پیش برده شده است به عبارت دیگر در مدت کمتر از یکسال یعنی از شروع امسال الی اواسط ماه دلوته تنها پروگرام مطروحه صد فیصد تطبیق شده بلکه مقدار بیشتر کار با سرعت

۱۴۰۰ متر بلکه ۱۹۱۶ متر سوف کتی انجام شده است و این رقم با وجود مشکلات جوی تا اخیر سال جاری به بیش از ۳۰ هزار متر افزایش خواهد یافت. همچنان با ۷۸۸۰ متر جر کتی یعنی در حدود ۴۰۰۰ متر بیشتر از پلان پیش بینی شده در سال جاری جر کتی ۱۹۷ فیصد پیش رفته است. نقطه دیگر قابل تذکار نقشه گیری يك برده هزار میباشد. با وجودیکه در پروگرام عمومی امسال نقشه گیری بیست کیلو متر مربع گنجانیده شده بود در اثر فعالیت و زحمات کشتی کارکنان و متخصصان وزارت معادن و صنایع در مدت کمتر از یکسال نقشه يك بر ۱۰ هزار سی کیلومتر مربع تکمیل گردیده که ۱۵۰ فیصد کار بیشتر را نشان میدهد.

عکلاً با اعمار بیش از ۲۴ هزار متر مکعب ساختمان سرك که شش هزار و چار صد متر مکعب اضافه تراز پلان میباشد ۱۳۵ فیصد در امور مربوطه پیشرفت حاصل شده است. از ارقام و اعداد چنین برمی آید که در اثر توجه دولت در زمینه بهره برداری از معادن به نفع ترقی عمومی و انکشاف همه جانبه کشور در ظرف کمتر از یکسال نه تنها امور سروی و تفحص معادن مس عینک مطابق پروگرام تکمیل گردیده بلکه نسبت به پلان پیشبینی شده حجم بیشتر کار با سرعت بیشتر انجام یافته.

طبق نتایج مطالعات مقدماتی حجم معادن قسمت های مرکزی ساحه معادن مس عینک بین يك و نیم الی دو میلیون تن مس تخمین شده و فیصدی مس در این ناحیه بصورت او مسط عمومی بلند تراز نیم فیصد تثبیت گردیده است. معادن مس عینک طوریکه متخصصین هم باین عقیده اند از نظر ساختمان با معادن مس دیگر





مردی که بادیست و پادشاه نیروی وجودش بخاطر معاش حلال برای رفاه خانواده و حیثیت خودش، برای خدمت به هموطنش کار میکند درواقع مشوق آنان است که از کار فرار میکنند.

هر گاه از برابر دکان های شهر نو
میگذرم، نگاهم از تشت شیشه های بزرگ
بل سازی ها، لحظه ای بر روی کوچ ها و
چوکی های بزرگ و رنگا رنگی دوخته می شود
و گهگاه که فرصتی داشته باشم، با کنجکاو
بر شکل ها و فرم های تازه آن که هر روز در
تغییر است سعی نگرم ..

از چند گاهی به اینسو، در کنار جاده های
اسفلت و به فاصله های کوتاهی، ازین مبیل
سازی ها، انواع دیگری ازین چوکی ها،
نظر هارا جلب میکند
چوب های خردی شده و بر نقش و نگار ..
رسمان های (مونچی) و کوچ ها و میز های
کوچک و بزرگی که ازین چوب و رسمان

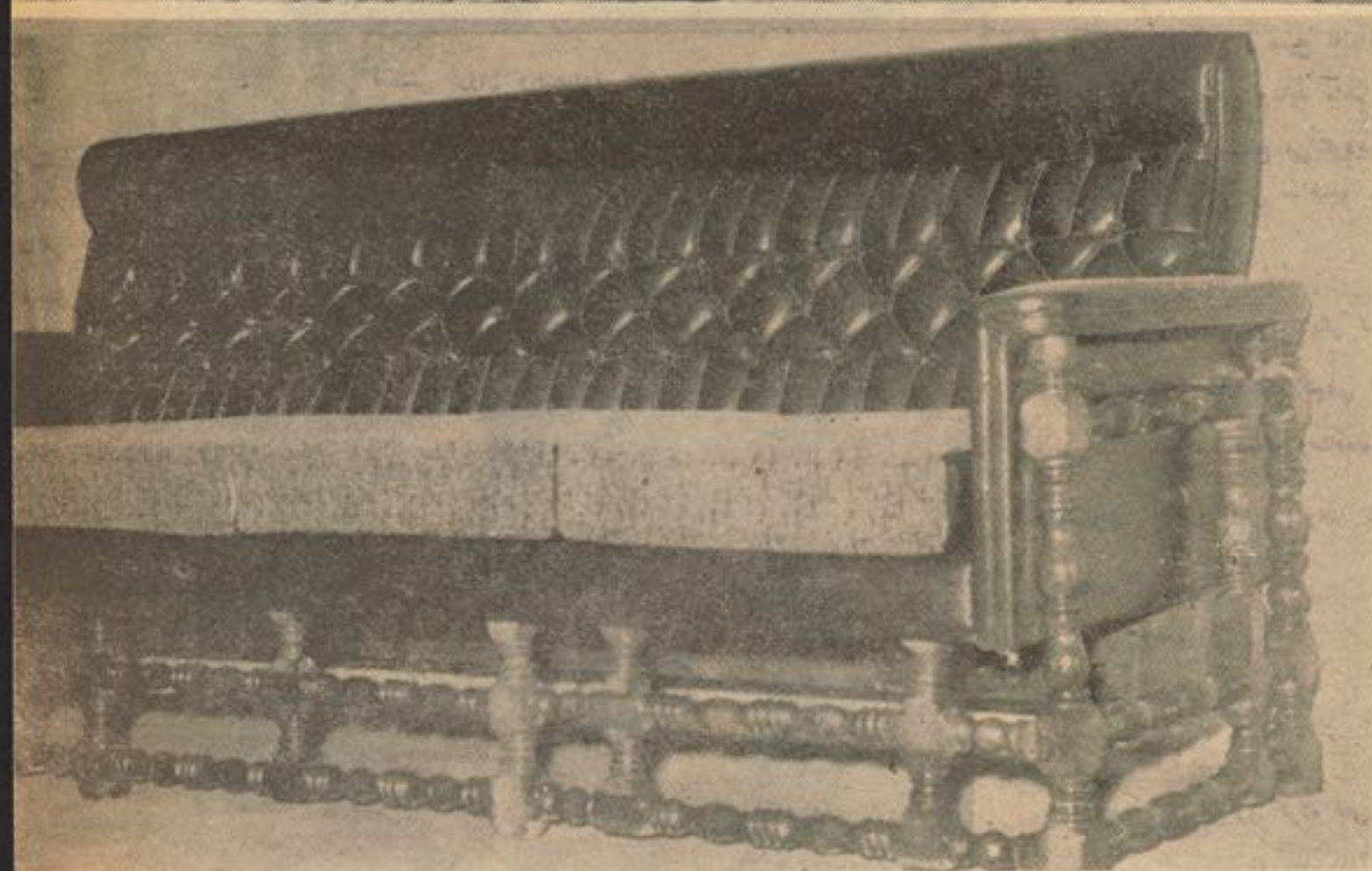
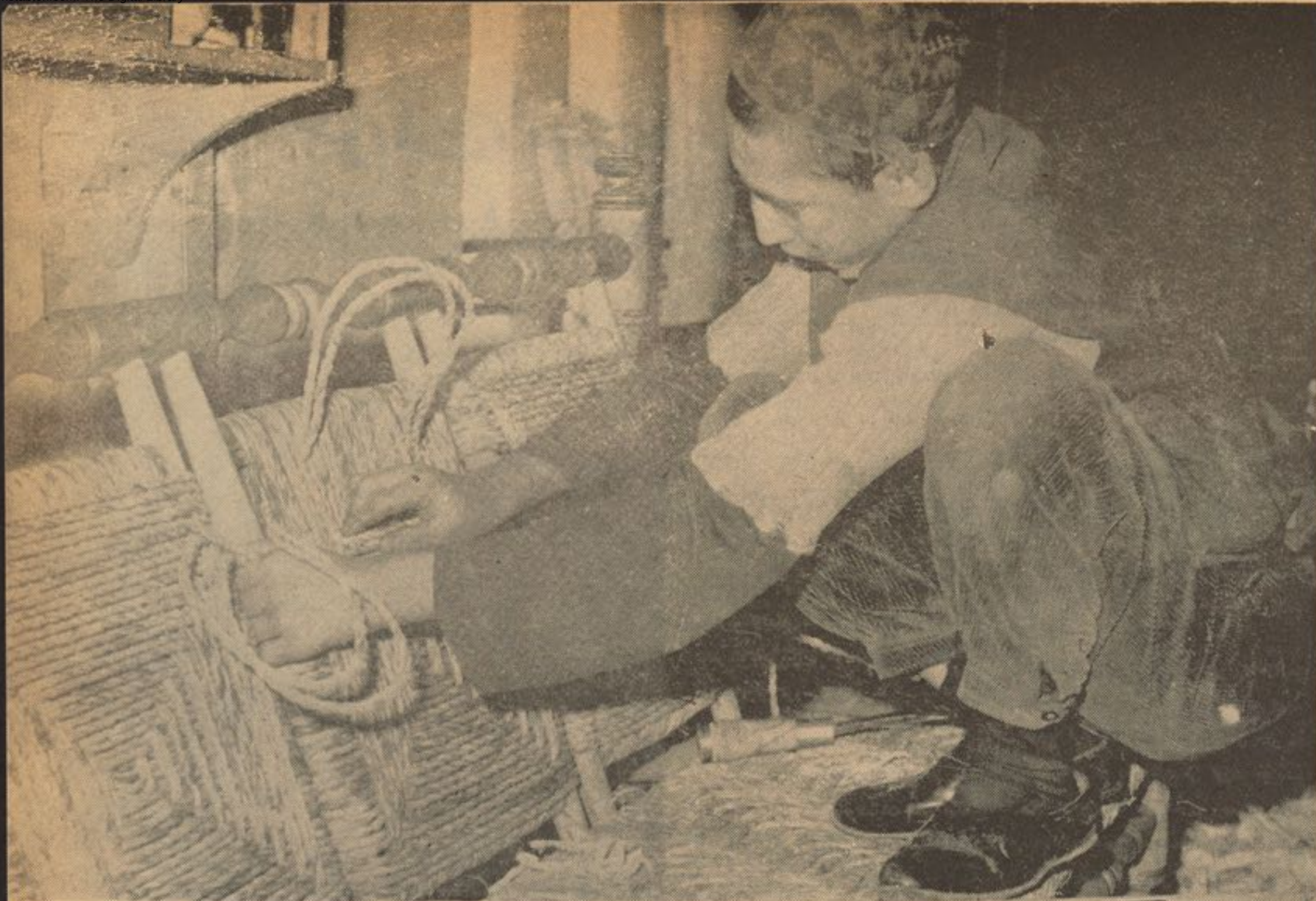
ساخته شده ...
دروازه یکی ازین کار گاه هارامی کشایم
در گوشه نیمه تاریک دوکان، پیر مردی نشسته
و با انگشتان پایش، ماهرانه چوب سپیدار
خشکی را محکم گرفته است ...
صدای گمان خردی و تیغ فولادی بطوریکنواخت

از : ذک، سراب

خرادی، کهن حرفه محلی رو نق تازه یی یافته است



نمونه از چوکی های منجی که با ظرافت و زیبایی خاصی که دارد میتواند راه خود را در هر خانه باز کند.



شسته می شود و لحظه پی بعد، چوب خشک
سپیدار رامی بینم که پراز بستی و بلندی های
موزون و پراز نقش و نگار های زیبا از لای
انگستان پای پیر مرد، بیرون می افتد ...

برخیزد این مرد خیره می شوم، چین های
پیشانی اش جای پای کاروان زمان را نشان
میدهد و حکایتگر گشت سال های عمرش
است او رنگی تیره و قدی کوتاه دارد ...

می پرسم :

چند سال است این سفر را داری ؟

میگوید :

سدرست بادم نیست، همیشه همین کارم
بوده

به نزدیکش می نشینم، دیگر همکارانش
با تعجب مرا می نگرند ... با پیر مرد به
گفتگو می پردازم، او را (بابه گریم) میگویند.
خودش میگوید :

من در دامنه عاشقان و عارفان (رج) بدینا
آمدنم پدرم نجار بود، در آن زمان نجارها قدر
و قیمت زیادی داشتند هر روز بدروازه خانه
مانتر می آمد و از پدرم می خواست تا برای
نجاری خانه اش برود ... ولی پدرم خیلی
کُتر داشت اصلاً در آنوقت نجار کم بود ...
کار هم زیاد

من گاه گاه باید پدرم می رفتم و همراهش کار
می کردم، روزی رسید، که من جوان شده بودم
نجاری را یاد گرفته بودم، ولی هنوز پدرم
مرا تنها نمی گذاشت، با خودش مرا می برد و

شماره ۴۹

مجبور بودم زیر نظر او کار کنم ...

بابه گریم همان خردی را آنقدر فتر می
اندازد، رویش را بسویم می گرداند و لحظه ای
بمن خیره می شود، بعد میگوید :

باید آنوقت ها بغیر ... من مانند توجوان
بودم وقتی یکروز تیشه بالای کلکم خسورد
و قسمتی از آن را قطع گردیدم نیز رویه اش
را بمن تغییر داد، مدتی مرا با خود به نجاری
نبرد و یکروز عصر خبر شدم، که برایم دکان

پیر مردی از گسلسته های دورش قصه میکنند...

چوب ها سپیدار در زیر گمان و تیغ خردی به شکل های زیبایی تراشیده می شوند.

...

کوچ و چوگی پی گاه هزاره هزار افغانی قیمت داشت ...

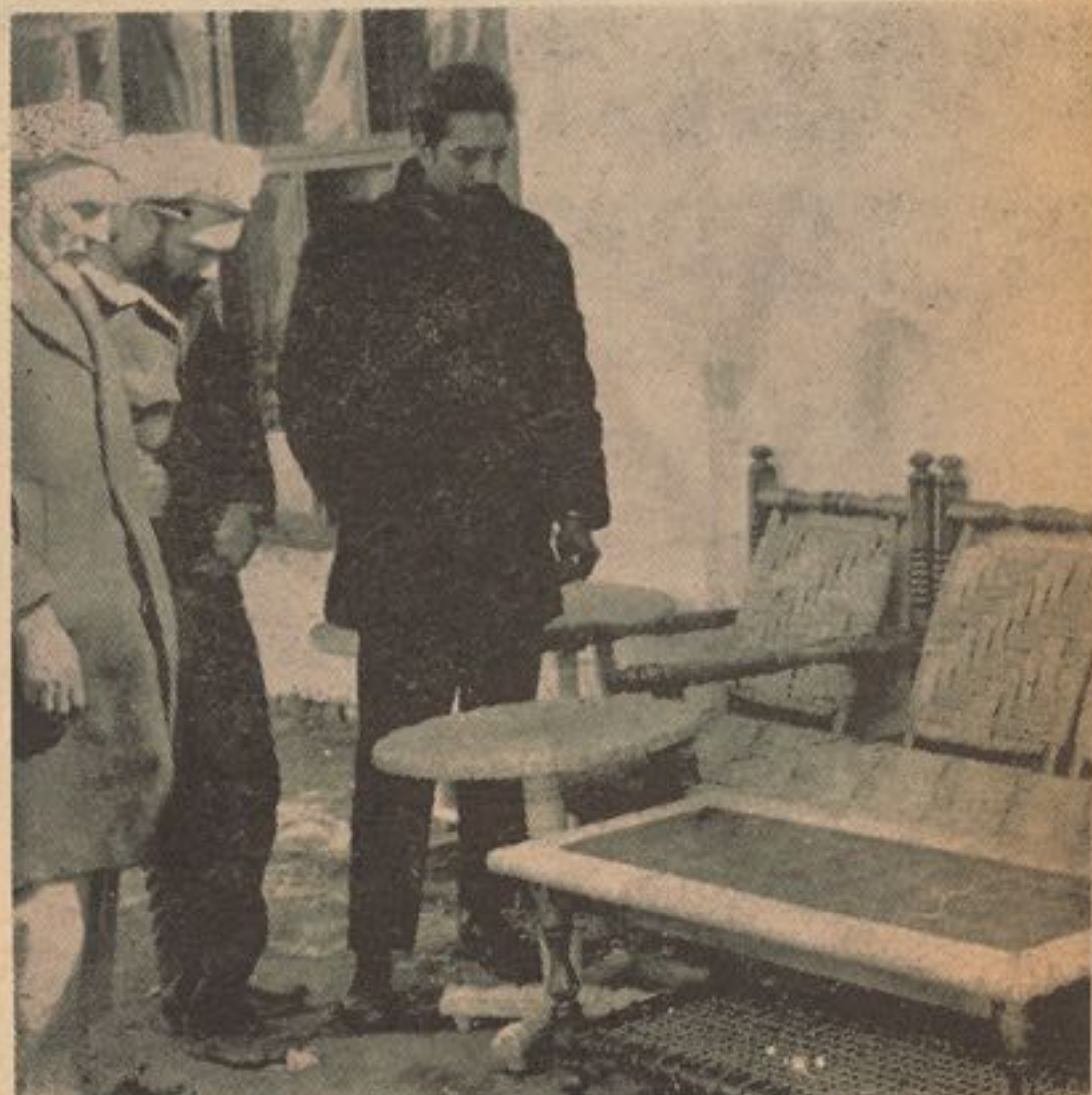
کوچکی باز کرده ... از آنوقت به بعد من
به اینکار ادامه دادم و امروز هنوز هم می بینم که...
او سکوت می کند، به دست چش نگاه می
کنم می بینم یک کلکش با دیگران فرق دارد،
کوتاه تر است ...
لعلها ورق بزئید

خرادی، کهن

حرفه محلی



قیمت ارزان و اقتصادیت



حرفه خردی که در لابلای گذشت زمان فراموش شده بود دوباره رونق گرفته است.

هنوز زندگی اش را خودش اداره می کند .
از آنجا بیرون می آیم ، قطار کوچ های
مونجی ، در کنار جاده بسیار جالب به نظر
می خورد .

قیمت آن هارامی پرسم ، یکی از فروشندگان
کان میگوید :

- قیمت آن ها فرق دارد ، ما این چوکسی
هارا به (مود) های مختلفی می سازیم یک
سیت آن که دوجوکی یکنفری و یک چوکسی
سه نفری است از هزار تا هزار شصت افغانی
قیمت دارد ...

بقول این فروشنده ، مردم امسال نسبت
به کوچ و چوکسی های لوکس ، این هارا بیشتر
می خرند

در باره ریسمان های (مونجی) که از آن میز
ها و چوکسی هارا می بافند می پرسم ، می گوید:
سما قرار داد داریم ، قرار دادی های ما
مونج هارا از (خوست) می آورند ، چند شب
آنها در بین آب می گذاریم ، بعد که ملایم
شد آن را بصورت ریسمان های باریک تاییده
واز آن چوکسی و میز می سازیم ...

بعد سری به چند مبل سازی می زنم کوچ
های رنگا رنگی از چوب های چار مغز و اسفنج
یکی بالای دیگری در آن ها چیده شده است .
قیمت یکی از آن ها رامی پرسم ، دکانسدار
گمان ، میکند من خریدارم ، نخست با دست
اسفنج های آن را فشار می دهد ، بر چوب بازو
های کوچ دست می کشد . بعد میگوید :

- از چوب چار مغز ساخته شده ،

بسیار محکم است ...

میگویم :

- به چند می فروشید ؟

میگوید :

- به دیگران خو بیست هزار می فروشیم

ولی به شما هزده هزار افغانی ... البته بدون

میز جای ...

میگویم :

- تشکر .

بعد از دکان بیرون می آیم ، آنطرفتر
نزدیک چهاراهی چشمم به چوب های خردی
شده می افتد و می بینم که باز حرفه خردی
که در لابلای گذشت زمان فراموش شده بود
رونق تازه ای یافته است و کلکان خردان
ماهر ، از چوب های ساده ، چیز های قشنگ
و زیبایی می تراشند .

بابه کریم خنده بی میکند و تک تک دندان
های تیره رنگی از لای لب هایش خودنمایی
میکند ...

او میگوید :

روزی که کلکم را بریدم برایم روز فراموش
ناشدنی است همان شب من از درد ناله
میکردم و پدرم با دیگران رفته بودند ، تا از
دختر کاکایم برایم خواستگاری کنند و دو ماه بعد
از آنروز من غروسی کردم ...

میگویم :

- کمی در باره زندگی ات بگو ، از گذشته
هناها شغلت و از خانواده ات قصه میکند ...
بابه کریم ، لحظه ای سکوت میکند ، بعد
میگوید :

- گذشته ها ... از صبح تا شام کار میکردم
چند شاکرد داشتم و عاید ما هم بسیار خوب
بود خانه هارا مسطح می کردیم دروازه های
(گندنگاری) شده می ساختیم ... و مشتریان
فراوانی هم داشتیم ...

ولی روزی رسید که دیگر کسب هاشتری

نداشت خانه هارا ، در عوض تخته های

برنقش ، از تخته صاف و ساده مسطح می کردند

دروازه های دوبله بی و کند نگاری شده از

رونق افتاد ...

می پرسم :

- حالا چگونه است ؟

میگوید :

من دیگر نجاری کرده نمی توانم ، آخر

پیر شده ام ، ولی از چند ماه به اینطرف

خرادی در شهر کابل رونق یافته ... من

هم به این دکان کار می کنم پایه چوکسی

و میز می تراشم و دیگران آن را بالای هم نصب

کرده می فروشند ...

بابه کریم یازده پسر و دختر دارد که همه

جدا زندگی میکنند ، این پیر مرد زنده دل

اسکندر مقدونی

شک نیست که همه خوانندگان عزیز ما لشکرکشی های اسکندر مقدونی را در مشرق زمین، منجمله خاک های کشور ما که اصالت تاریخی دارد خوانده و یا شنیده اند. همچنان مورخین این گذارش ها و واقعات را بعضاً به شکل مبالغه آمیز و بعضاً به شکل واقعی و حقیقی درج تاریخ کهن این سرزمین نموده اند.

همه میدانیم که اسکندر مدت چهار سال در گویایه های وطن ما یعنی در مرز و بوم دلیبران آریایی قهرآ متوقف شد. دو سال در جنوب و دو سال در شمال هندوکش آواره و هراسان مصروف تلخت و تاز بود بسط و توسعه نفوذ و دوام تسلط یو نانی هفت یا هشت قلعه مستحکم (اسکندریه) در نقاط مختلف این سرزمین باستانی بناء کرد که بصورت کلی از وجود اکثر آنها در حوضه های (هری رود، فراه رود، ارغنداب و در نقاتی مانند پروان و غیره جاعا) خبر هائی داریم. همچنان برخی دیگر آن در مجاورت آب های آمودریا در نزدیکی های مسیر آن رودخانه بنائیده بود که معمولاً بقایای بعضی از آنها را از «ماروشاق» بالا مرغاب تا محل ریزش (رود خانه کوکچه) به آمو دریا (آی خانم) پیدا می توانیم.

توقف جبری چهار ساله اسکندر در افغانستان، بنای قلعه ها و دژها و ماندن دسته های چندین هزار یونانی ها درین سرزمین، تأثیر خود را بر رسم الخط، فرهنگ و ادبیات، هنر و عیال تراشی، طب و نمایش های هنری و ورزشی افغانی گذاشته و از خود خاطره های بس عریق و دوام داری باقی گذاشتند.

همچنان در همه جبهان و باز در مشرق زمین بخصوص در کشورهای هند و ایران و افغانستان داستانهای عامیانه مربوط به شاهان و کشور گشایان رواج زیاد داشته و دارد که البته تمام اسکندر در ذیل اسمای «دارا ه» و «اکاسره» (شاهان هخامنشی و ساسانی) جا گرفته و داستان سراسر آن و شعر و در قطار دارا نامه ها و شاهنامه و خداینامه ها، اسکندر نامه را هم به میان آوردند و بدین طریق نام اسکندر و کارنامه های او از خلال داستانها و منظومه ها در خاطره های عوام راه خود را باز کرد.

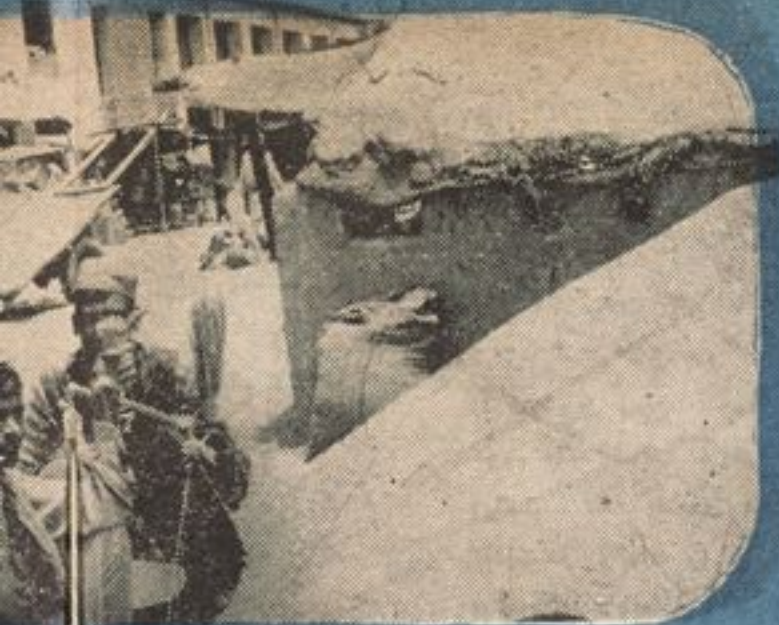
داستانهای عامیانه در افغانستان بنای برخی از شهرها و قلعه ها را به اسکندر نسبت میدهند مانند شهر هرات، قندهار و شهر سکندری با حصار سکندری در نزدیکی های سرای خواجه و چندین قلعه و شهر دیگر. مقاومت اهالی افغانستان علیه اسکندر و سپاه یونانی او در داستانی منعکس است که بشکل مکاتبه بین مادر اسکندر ملکه اولمپیاس و خود او صورت گرفته است که در نگارش درامه (مردان پارو یا میزاد) یا (اسکندر در افغانستان) از آن استفاده گردیده است.

همه ما شنیده و خوانده ایم که اسکندر با (روشنانه) یکی از دختران زیبای این سرزمین ازدواج کرد راجع به برخورد این دختر و اسکندر در میدان جنگ داستانهای زیبا و جالبی موجود است که از آن مطالب تاریخی مربوط به اشتراک زنان افغان در جنگ ها و دلاوری های ایشان و عرف و عادات و ازدواج های محلی و غیره بدست می آید.

همچنان ملاقات اسکندر با خضر، اسکندر و تجسس آب حیات، اسکندر و رفتنش به ظلمات، اسکندر و ملاقاتش با مردان عجیب و شگفت انگیز، تسلی یافتن مادر اسکندر با رفتن بر سر چاهی و شنیدن آوازی که میگفت زیر خال هر قدمی دهها اسکندر مدفون است و نظایر این ها قصه های است که در گوشه و کنار وطن ما به صورت های گوناگون نقل کرده و میکنند.

شکی نیست که فتوحات اسکندر، مشرق زمین را تکان داد و همان طور که اروپائی ها میگویند ارتباطی را میان شرق و غرب مرتبط ساخت ولی با وجود اینکه دامنه فتوحات اسکندر در مملکت ما بیش از چهار سال طول نکشید اما تاریخ زمین ما نام اسکندر را با درسها و انتباهاتی که از فرزندان کپساران بلند فراتر و دور جهان را خود را باز کرد در سینه خود درج نمود و از نسلی به نسلی ارمغان می شود و نام و نقش اسکندر پیروزی و حملات برق آسای او در دیگر بلاد با سراسیمگی هایش وادی های مرد خیز و در دامنه های کوهساران مغرور و سربلند ما مقایسه و جز الفسانه های محلی و داستانهای حماسی و رزمی ثقافت و کلتور مردم ما شده و تا امروز از سینه ها به سینه ها نقل و از ذهن ها به گوشه ها منتقل شده و می شود.

تبع و نگارش از: راحله راستخ



ساليکه نیکو ست از بهارش پيدا است در مندوی جلا آب
جات فراوان عرضه می شود



درین فصل بازار ماهی فروشان خیلی گرم



بیر مردیکه لباسی فرسوده و مندرسش را و بیکه
خیاط جان خود است



طبیعت امسال سر لطف آمد و بازار محکترین را کساد

شوندون و مردم



پیشه و ران قشر کار کن و زحمتکش جا معه ماستند

خیاطیکه با معاش هفتگی

مبلغ ده افغانی شروع بکار کرد

آرزو دارد تا برای کسبه کاران نیز
کورسهای سواد آموزی بوجود آید

همه مردم از وعده
خلافی خیاط ها
شکایت دارند

خواهان اتحادیه ها و کوپراتیف ها
برای خیاطها میباشد

روی این مفکوره بدوگان خیاطی بالا شده و بعد از احوال پرسى از يك جوان خياط كه در عقب ميز كارش ايستاده بود سوالاتى نمودم كه ذيلا به اطلاع رسانده مى شود.

بقية درصافه ۳۹



سالی که نیکو ست از بهارش پیداست در ممدوی جا
جات فراوان بحرفه می شور



درین فصل بازار ماهی فروشان خیلی گرم است

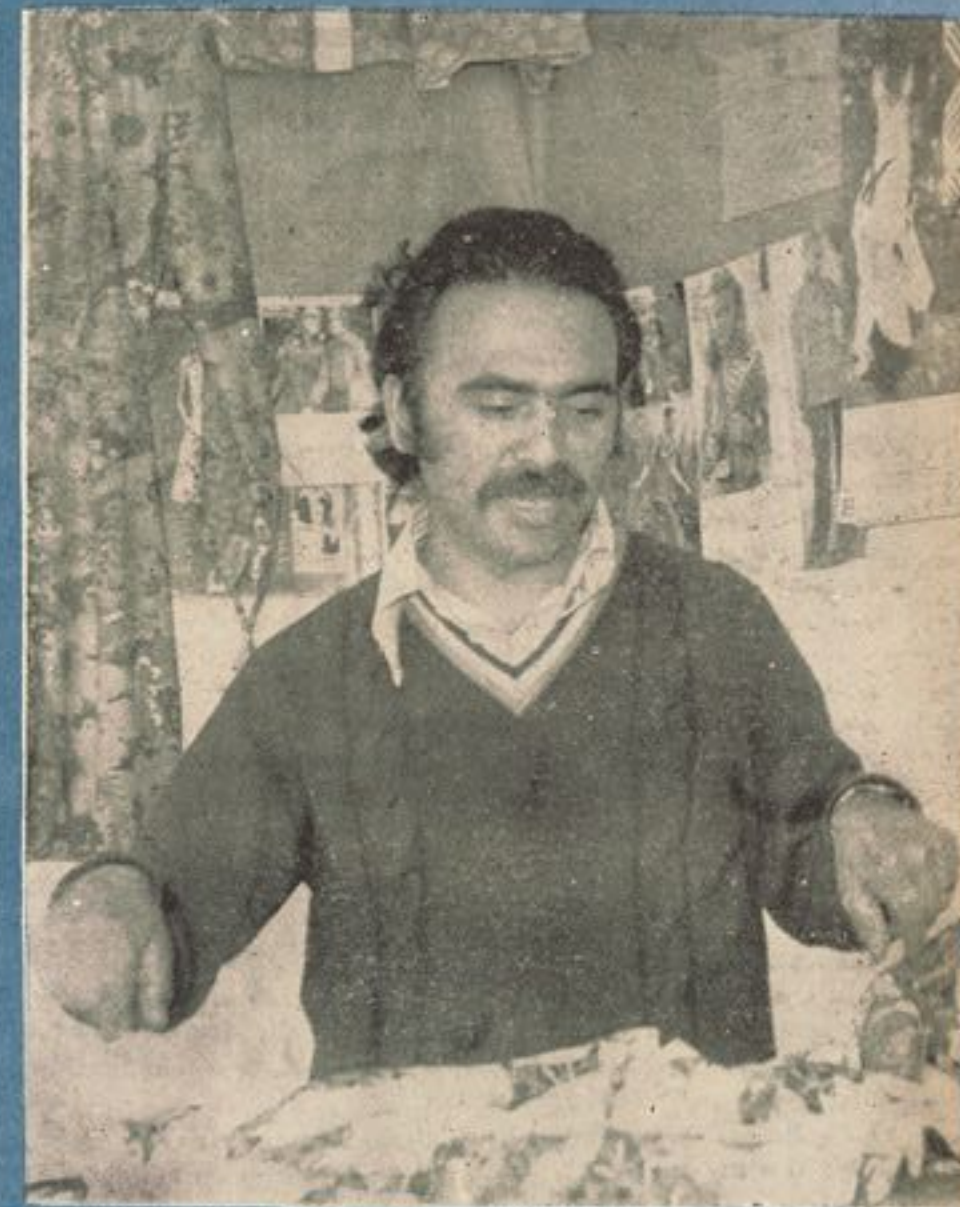


پیر مردی که لباسی فرسوده و هندی در تن داشت و او را می زدند.
خان خان خود است



شعبه اقتصاد و بازرگانی

شزندون و مردم



بیشه و ران قشرکار کن و زخم کنی جا معه ماستند

خیاطیکه بامعاش هفتگی

مبلغ ده افغانی شروع بکار کرد

آرزو دارد تا برای کسبه کاران نیز
کورسهای سوادآموزی بوجودآید



اعظم رهنورد قصه نویس معاصر
رجوع به صفحه ۱۱

همه مردم از وعده خلافی خیاط ها شکایت دارند

خواهان اتحادیه ها و کوپراتیف ها برای خیاط ها می باشد

خیاط جوان که خود را محمد ظاهر
واصل معرفی نموده میگوید از سن
یازده سالگی به اینطرف است که
به خیاطی مصروف می باشم و بعد از
طی زمان و گذشتادن مراحل شاگردی
بدرجه فعلی رسیده ام که صاحب
دستگاه کوچک خیاطی می باشم.

وی میگوید: دراول خلیفه من
هفته وار برایم ده افغانی میداد و مدت
هابه مبلغ ده افغانی کارنمودم سوژن زدم
و کارهای دوکان را انجام دادم تا معاش
هفتگی ام بعد از مدت زیاد به بیست،
سی و چهل افغانی و بالاخره به صد
افغانی رسید و ازین گذشته در اثر
نشان دادن لیاقت و اهلیت تکه ای برای
دوخت می گرفتیم و مـزـد
انرا برایم میدادند یعنی
اجوره کاری نمودم و وقتی به کارها
خوب وارد شدم هاشین خریدم و وسایل
دیگر مثل اتو و غیره را مهیا نمودم و
دوکان نمودم و حالا به اصطلاح خلیفه
دستگاه خیاطی خویش می باشم
که پنج نفر شاگرد دارم که فعلا در کارها
مرا کمک میکند.

ظاهر واصل که یک خیاط پر حرف
معلوم می شود به صحبت خود ادامه
داده درمورد اجوره کاری شاگردانش
میگوید که هر کدام ایشان که خوب
کار کنند مزد بیشتر می گیرد.

در حصه زندگی خیاطان می گوید
که خیاط ها با زحمت زیاد و عرق ریزی
و مشکلات گوناگون به هموطنان
خدمت می کنند ولی وضع اقتصادی
خیاط ها بصورت عمومی خوب نمی
باشد و اکثرا به مشکلات اقتصادی
مواجه می باشند.

بقیه در صفحه ۳۹

در اثر رشد وسایل تولید و ایجاد
مراکز در شهر ها نخستین گام
هاست که پیشه وران مزد بگیر بوجود
می آیند و با افزار ساده کار و ماشین
های دستی فعالیت نموده و در تولید
اشیای مورد نیاز بنابر تقسیم اجتماعی
کار سپیم شده که به اینتر تیب تولید
پیشه وری بوجود می آید.

پیشه وران یک قشر کارکن و
زحمتکش مرحله تاریخی است که
عبارتند از بوت دوزان خیاطان،
حلی سازان، مسگران، نجاران و غیره
کسبه کاران و پیشه وران هم
دردهات و هم در شهر هابه فعالیت
می پردازند ولی محل کار اصلی و تعداد
زیاد شان از نظر کمیت شهر ها
بشمار می آید.

در شهر ها و دهات کشور ما نیز
پیشه وران و کسبه کارانی در شقوق
مختلف مصروف کار اند و ازین را
امرار معاش و زندگی می نمایند جوانان
که یکتعداد ایشان به دهقانی، و کارگران
در موسسات صنعتی و غیره می پردازند
بعضی به مکاتب جذب می شوند
و عده ای هم راه کسبه کاری را در
پیش میگیرند و به این ترتیب خواستیم
تا بایک جوان خیاط صحبتی
نمائیم و قسمی نمونه از زندگی
و مشکلات و آرزوهای این
قشر اطلاع بدست آریم و خوانندگان
صفحات جوانان را نیز به این جریان
بگذاریم.

روی این مفکوره بدوکان خیاطی بالا
شده و بعد از احوال پرسشی از یک
جوان خیاط که در عقب میز کارش
ایستاده بود سوالاتی نمودم که ذیلا
به اطلاع رسانده می شود.



خانواده آباد نیز گندم و غله
سود



خیلی گرم است



راوده می زند.



بن را کسار ساخت

راپور از م.م



گفتم :

(من تعجب می کنم . خانواده گرانستو روستایان چه خواهند گفت اگر مرا ببینند؟ من فکر نمی کنم آنها حتی اندیشه راجع به ثروت پدرم که توسط زنش می رسد داشته باشند ؟)

فرانسس گفت :

(تصور نمی کنم . به صورت یقین پدرم به آنها چیزی نگفته است)

بزودی پس از این گفتگوها برای تحصیل به یکی از خانقاه های فرانسه فرستادند من نیز مانند لوسی بیچاره تارک دنیا شده بودم و یگانه روز نه که مرا با جهان بیرون راه می داد نامه های فرانسس بود .

تقریباً در پایان سال دوم تحصیل بودم که در یک فوردهام برایم نامه نوشت :

هلن عزیز !

این يك نامه مشکل است که برای منی نویسم . و مجبورم خبر های تأثر باری را برای تو تحریر کنم . بسیار غمین هستم که می گویم پدرت و خانم گامن مرده اند . هنگام باران شدید کالسه که آنها از سرک لغزید و از کنار پرتگاه به پایین پرتاب شد . یگانه ترحمی که بر آنها شد این بود که بدون احساس رنج و درد شدید مردند .

من با یکی از حقو قدانان زمین بادنبورگ تماس دارم که او مسأله باز گشت تو را به ستکاتلند تنظیم می نماید .

از گامن ها کدام اقوام وابستگان دیگر باقی نمانده است و تمام ملکیت آنها به تو انتقال می یابد آیا تو راضی هستی که از ملکیت نظارت کنم ؟

من به این کار عادت گرفته و بلد شده ام . و طوریکه می دانی پس از ازدواج گامن ، من امور سر پرستی را به عهده داشته ام .

بروی چیرکت باریکم دراز کشیدم و شروع به گریه نمودم بلاخره اشک هایم خشکیدند . و اکنون وظیفه ام بود تا به ستکاتلند باز گردم در ادنبورگ با فرانسس گامرون و پدرش زندگی می کردم . آنها فکر کردند که من به آستر ایامی روم ولی در گذشته هدف رفتم به آنجا دیدن پدرم بود و اکنون او مرده بود .

در عوض تصمیم گرفتم دوباره گاللوهری بروم ۱۲ ساله بودم که آنجا را ترک نموده بودم و اکنون بدین قلمه اشتیاق شدید داشتم ولی حالا بحث هلن گامن دختر يك محکوم و میرشکار نمی رفتم اینبار سعی کردم نام ناظر پدرم را قرض نموده بنام هلن فورد هام که بدین آنجا آرزو دارد برگردم .

فرانسس از اندیشه من تکان خورد و مرا تشویق کرد که به ادنبورگ زندگی کنم . و حتی زمانی که دانست من تصمیم محکم گرفته ام در بستن گالایم بمن کمک کرد و در حین کار گفتگوی شدیدی نمودم .

يك بکس را از کالا پر کردم و به دیگری شروع نمودم . در همین موقع که شنیدم که

فرانسس روک میز را کش نمود و بدنبال آن فریادی از تعجب نموده و با صدای شگفت زده از من پرسید . (هلن این ها چیست ؟ تو می خواهی جادو گر شوی ؟ او به صورت یقین یکی لئونوکس است و دیگری خودت) دور خودم و چهره ام از شرم داغ شد . فرانسس با آرامی ایستاده بود و هر گدی به یکی از دست هایش قرار داشت .

گفتم :

برای من بده فراموش کردم که آنها آنجا هستند . این ها خاطره دوران کودکی من هستند)

(ولی چرا او ؟ چرا؟)

شانه هایم را بالا زدم .

(نمی دانم ؟ ممکن بخاطری که او بمن مهربان بود ولی تو چقدر جنجالی هستی آیا تو چیزی را که در کودکی برای تو ارزش داشته است دوست نداری نگاه نکردی ؟)

(این يك فکر نو است ؟ اینبار نگاه هایش بصورت من میخکوب شده و از آنها جرعه ملامت می بارد ادامه داد (تو نمی بینی که چقدر پوچ است؟ تو با این گدی ها که سر شان می شوی) کلماتش محبت آمیز بود ولی لحن آن پراز ملامت بود .

گدی ها را از بین انگشت های چسپیده اش گرفتم و به جیبی که بداخل پوش بکس قرار داشت گذاشتم ولی او هنوز به ملامتش ادامه داد . گدی ها او را بشکی دگرگون نموده بود برای اولین دفعه دیدم که فرانسس حسادت می نمود من یگانه دوستش بودم و او اجازه نداده دوست دیگری برگزینم .

شالم را گرفتم و بهیوای سرد ماه اکتوبر برآمدم احساسی در درونم موج می زند ولی نمی دانستم که آن رادوست تعبیر کنم .

پارک کوچک در میدان مرکزی متروک بنظر می رسید و آرامش درون آن مرا بیاد روز های آرام گذشته انداخت . چند طفل بالباس گشتی بانان از کنارم گذشتند و باری چشم بزن دیگری افتاد که آنطرف روی جاده قدم می زد . او سعی می کرد که اطفال را دنبال کند و ناگهان صدا کرد (اونه سرویس آمد) چیزی در لحن صدایش مرا بطرفش کشاند . بطرف ستاره سیمی رفتم تا خوبتر او را ببینم چاقتر از آن بود که در خاطره ام نقش یافته بسود و لباس زیبا بتن داشت زیبا یش کمی تغییر یافته بود ولی هنوز باوجود يکه چین به پیشانی اش انداخته بود ، زیبا معلوم می شد .

من زمزمه کردم (مادر ! او مادر ...)

سعی کردم فریاد بکشم ولی سرویس با شدت از برابرم گذشت و بدنبال خویش جز چند برگ خشک که بر اثر شمالتش پراکنده شده بودند ، چیز دیگر نگذاشت .

بعد از آن هر روز تا هنگام رفتن به سوی گاللو مری ، به پارک می رفتم تا بلکه مادرم را ببینم ولی نه او و نه اطفال را دیدم و حتی بعد ها باوردم نمی شد که او را دیده باشم .

مترجم : کاوشگر

شمع های یکه

نوشته الکساندر منزوس

در قلبم میسوزد

بخش چارم



ولی خاطره دیدارش تارسیدن گاللو مری
با من باقی ماند. وکیلیم برایم خانه داور را که
متعلق به زمین فوردیس بود به گروگرفت این
خانه پس از مرگ مادر کلان فوردیس خالی
بود و منتظر روزی بود که مری ازدواج کند
با آنجا اقامت نماید. من متعجب بودم که آیا او
هنوز منتظر لوسی گرانت است.

من بانام جدیدم هلن فورد هام بغانه
زیبا و بزرگ اقامت نمودم و چند روزی را به
استراحت و مطالعه صرف کردم.

بعد روزی امر کردم که اسپی را از طویله
زین نمایند و بسوی دریا راندم. آرزو داشتم
تا قلعه گاللو مری را از آنجا ببینم.

نزدیک دریا رسیدم و از آنجا بسوی جنگل
سیاه دیدم. دلم می‌تپید و فکر اینکه درختان
را بریده اند تکانم می‌داد می‌دانستم که نهال
های جدید غرس کرده اند ولی نمی‌خواستیم
تا شاهد تفرات که با آنجا رخ داده بود باشیم.
می‌خواستیم که جنگل سیاه همانگونه که بود
باقی‌مانده باشد.

همانطور که به سوی جنگل می‌دیدم.
متوجه شدم که مرد بلند قد با موی های کم
رنگ از جنگل برآمد همانجا که ایستاده بودم
قدرت شور خوردن نداشتم. تنها لئوگوس
گرانت چشمان آبی رنگ مانند جواهر داشت
نزدیک شد موی هایش کمی تیره تر شده بود
و چهره‌اش تغییر یافته بود.

مرا دید و پرسید:

(فکر می‌کنم شما دوشیزه فورد هام هستید؟
عروس ما گفته که شما خانه را اجاره گرفته‌اید)
او هیچ نشانه‌ای مبنی بر شناسایی من نداد.
ادامه داد. (چطور از اینجا خوش تان آمد؟)
(بلی بسیار زیبا است)

(شما باید به قلعه گاللو مری بیایید. در
اینجا به ندرت آدم های از دیگر جای های
آیند مادرم و ایزابل عروس ما بسیار آرزو دارند
تا چهره های نورانی ببینند)

آواز لوسی چیزی یاد نکرد و نفهمیدم چرا؟
برایش گفتم (حتما خواهم آمد) خواستم تا در
برابرش آرامش را حفظ کنم ولی دریافتم که
این مرد خیلی زیر فشار قرار دارد او خودش
این را می‌دانست من از احساس نگاه‌هایش تبسم
کم رنگی که روی لبانش قرار گرفت این را
دانستم و چنین معلوم می‌شد از اینکه روی
دوشیزه فورد هام اسرار آمیز اثر گذارده بخود
می‌بالید.

می‌خواستیم آن تبسم معنی دار را ختم کنیم
لذا گفتم: (جنگل، روبه ویرانی گذارده‌است)
چشم های آبی سبز رنگش تنگ شد معلوم
می‌شد که از این مطلب خوشش نیامد. گفتم
(نباید کلمه (ویران) را بکار برد فقط آنهاییکه
بدرد نمی‌خورند قطع می‌شوند دوشیزه فورد
هام یک زمین با هوا سر برآه نمی‌شود به
یقین شما این را از همه بهتر می‌دانید؟ بمن

گفته اند که در این کار دست چیره دارید).

گفتم:

(مبالغه آمیز بنظر می‌رسد) برای اینکه
موضوع صحبت را عوض کنم بزودی افزودم
(تا به گاللو مری راه زیاد نیست؟)
تا گمان متوجه شدم که اشتباه کردم. باید
راجع به اینجا هیچ چیز نمی‌دانستم لبم را
گزیدم ولی او مطلب را نادیده گرفت.
ما خدا حافظی نمودیم و او اضافه کرد:
(فردا مادرم دعوت نامه پی‌برایتان خواهد
فرستاد)

لگام های اسب را کشیدم.

(آقای گرانت، منتظرش هستم)

(با من خدا دوشیزه فورد هام. نام دیگر
تان چیست؟)
چشمان آبی به شدت زیرک معلوم
می‌شدند.

بالکنت گفتم:

(نام دیگرم - ... هلن است)

(هلن؟ نام جالب و زیبایی است. من آن
را دوست دارم) این را با لحن که من تکان
خودم ادا کرد بعد اضافه نمود.

(من بسیار دختر هارا می‌شناسم که
هلن نام دارد.)

جواب نداشتم. دستم را برسم خدا حافظی
تکان دادم و بسوی جاده اسب را تاختم.

در برابر پرسش ایزابل گفتم:

(خانه دودزبیاست و من در آنجا به شدت
آرامش احساس می‌کنم و سعی می‌کنم از آنجا
خوب مراقبت کنم و حالاکه با هم معرفی شدیم
امیدوارم شما نیز سری به آنجا بزنید.)
در همین موقع لئوگوس با دریشی سیاه که
از آن باکی می‌بارید و پیراهن سپید که سخت
با هم زینت می‌دادند در آستانه دروازه معلوم
شد و گفتم:

(من نیز در این دعوت شریک هستم؟)

احساس کردم که بر چهره ام موج گرمی دويد.
در عقب چشمان درخشانش موجی از ریشخند و
استیلا خواننده میشد. با وضاحت گفتم: (طبیعی،
چرا من استثنا قایل شوم؟ من فکر کردم که

تمام خانواده رملات نموده ام.)

خاموشی سنگین و دراز مدت بر همه جا پال
گسترده ولی بالاخره آن را خاتم گرا نست
شکستند:

(پفله فورد هام شما هیچ راننده‌اید ما...
دختر دیگری هم داریم. ولی آواز مدتی است
مریض می‌باشد و کسی رانمی‌زند.)
(خو، درست است.)

بهنگام نان شب پرده از روی ترازیدی لوسی
برداشته شد. نان به صورت عادی صرف میشد
تا اینکه من راجع به گوشت گوسپند نظر دادم
و گفتم:

(ادامه دارد)

از بیرون، قلعه گاه لئو برای بهمانگونه که
بیاد داشتم بنظر می‌آمد. برای نان شب به
آنجا دعوت شده بودم و به همین دلیل پیراهن
شب درازم که بتازگی دوخته بودم، پوشیدم.
دروازه باز شد و مرا به اتاقی راهنمایی کردند
که آنرا بیاد داشتم. این همان محلی بود که
پس از دست دادن بیهوشی در سردآب مرا به
آنجا آورده بودند. دنس بیچاره ورنج کشیده
در حالیکه می‌لنگید بطرف آمد و دستش را به
بسویم دراز کرد:

(پفله فورد هام، شب بخیر. ما از دیدن تان
خوشحال هستیم.)

سپس با سرعت دستم را رها کرد و بعد اضافه
نمود:

(بلی، این جانی برادرم. و او البته زنش.)
رویم را بطرف جانی و ایزابل گشتاندم و
گفتم:

(چطور هستید؟) جانی پیرتر و خشن تر
شده بود. ایزابل هنوز زیبا بود و به آن آگاهی
کامل هم داشت. ظاهرش شجاعت ر بنظر آمده
و در چشمان سبز رنگش هنوز شیفتگی موج
میزد.

دنس ادامه داد:

(و این پدر و مادرم هستند) بتوبه با خانم
گرانت و سرگریک حرف زدم. در حالیکه
مشغول گفتگو با ایشان بودم و چشمانم
لئوگوس را می‌پالید ولی او آنجا نبود. و راجع
به لوسی کسی حرف نزد.

آه و تنه ای از مساران و در سینه ایستادن وطن



جنگلات سرسبز و درختان انبوه اسمار از بیش از آنچه پندار انسان مدد کند زمین پرکوه و دره کشور عزیز ما در هر دره عشقی و بر هر کوه بهاری دارد. این کوه ها و این دره ها پرورشگاه مردم خوار و گشتی است که میان خار و سنگ ها برای شان زندگی ساخته اند و از ریگزار نان بدست آورده اند و در تحکیم بنیاد اقتصاد مملکت سهم گرفته اند. اسمار مربوط ولایت ننگرهار در میان کوه های سر بر آسمان سوده دودرویا انگیزی است.

و قتی که بایور از روی پل چوبی دریای بیخ جفه سرای را پشت سر بگذارید در دره عمیق و دور و درازی پامی گذارید که از شمال تا جنوب پاکوه های بلند و آسمان بوسی احاطه شده که درختان کهن سال همیشه بهار سرانداز مخملین سبزی روی آن کشیده است.

در میان دره دریای خروشان و کف آلود کتر باتکوه خیره کننده بی چون و چاره اکستری مست می خزد و هجوم موج هایش ساحل

از خطر نیست. سفری بچپ میان دره سر سبز اسمار خاطره انگیز است. به دوطرف سرگردانده های سرسبز و شادابی تنها به نظر می خورد که به ساحل شمال دریا

لحاظ فراورده های جنگلی در تقویت اقتصاد رانی لرزانند بیاید باموتر سفر کنیم. آواز موتر این سفر ترس انگیز آمادگی بیشتری میخواهد زیرا راه باریکی که از شمال دریا می گذرد حتی برای موتوهای چپ نیز خالی بریکوت آخرین منطقه اسمار است جای که مردان

اسمار

یک نقطه زیبای کشور

در ساحل جنوب دریای کنر چون زمرد در حلقه دره ها و وادی های رویا انگیز افتاده است

در صحرا ها و مزارع کار می کنند و مردان امور خانه را انجام میدهند.

مرکز اسمار در ساحل جنوبی در یای کتر افتاده است و آنجا دروازه ای برای دخول دره دیگری حساب میشود که ظاهرا بادره بزرگ و طولانی یکی است. اینجایی چوبی معلق که بامهارت تام روی دریای کتر ساخته شده است هر دو ساحل را با هم پیوند میدهد و متأسفانه این پل قابلیت برداشت اشای لقیل را ندارد، چه جای آنکه انسان بخواهد باموتر از بالای آن بگذارد.

بارگام، سنگورک، شال، جلالا، شهمام، سنگ ساو، ناری، باشنگر و بریکوت از دهکده های معروف اسمار به شمار می رود که مردم شان بعد از جفه سرای و پیرامون آن تا بریکوت در دوطرفه دریا زندگی دارند. این دریای خروشان هر چه بیشتر ساحل خود را سیراب می سازد و تا چشم کار می کند دوطرفه دریا سرسبز و شاداب است و درختان

غنی می بشمار میرود. بزرگی سینه کوه هاراپو شانه است که علاوه بر زیبایی و کیفیتی که دارد بخش بزرگ و سینه معاش مردم آن دیار است.

مردم اسمار به زراعت و مالداری مشغول اند اما چون سینه سخت خار و سنگ های زمین اسمار برای مردم محل کشت و زرع کمتر میدهد فروش چوب تعمیراتی یکی از حرفه های عمومی مردم گردیده است که سالانه پول هنگفتی برای مردم می آورد.

آواز شکستن چوب

درختان بزرگ اسمار به غیر از شاخه ها ۱۸ تا ۲۰ متر بلندی دارد که از هر یک به صورت عمود سه ستون شش متره میسازند و درختان قطور و بزرگ را دریای کتر به شکل می تواند تا جغه سرای به دوش بکشد.

بزرگترین جنگل های اسمار در ریزه گل، ناری، خیره گل، مشواتی، لواتی، ساو واقع است و در این جنگل ها بیشتر درختان بلوط ارچه و زیتون پیدا میشود و امروزه از درختان ارچه این جنگل ها بیشتر کارگرفته می شود.

مردم نزدیک جنگل به قطع کردن تراش و انتقال چوبها تا ساحل دریای کتر استفاده میشوند و چوبها بعد از آنکه توسط امواج دریای جفه سرای میرسد جاله بسته میشود و توسط جاله بانان ماهر این چوب ها به ثمر خیل که گدام چوب موسسه در آنجاست برده میشود. اکثر مردمان محل در میان آن جنگل ها زندگی میکنند و دهکده های کوچکی دارند و برخی هم در روز های گرم تابستانها به سوی جنگل ها می شتابند هوای ملایم جنگل روح انسان را نوازش می کند و فریاد پرندگان وحشی



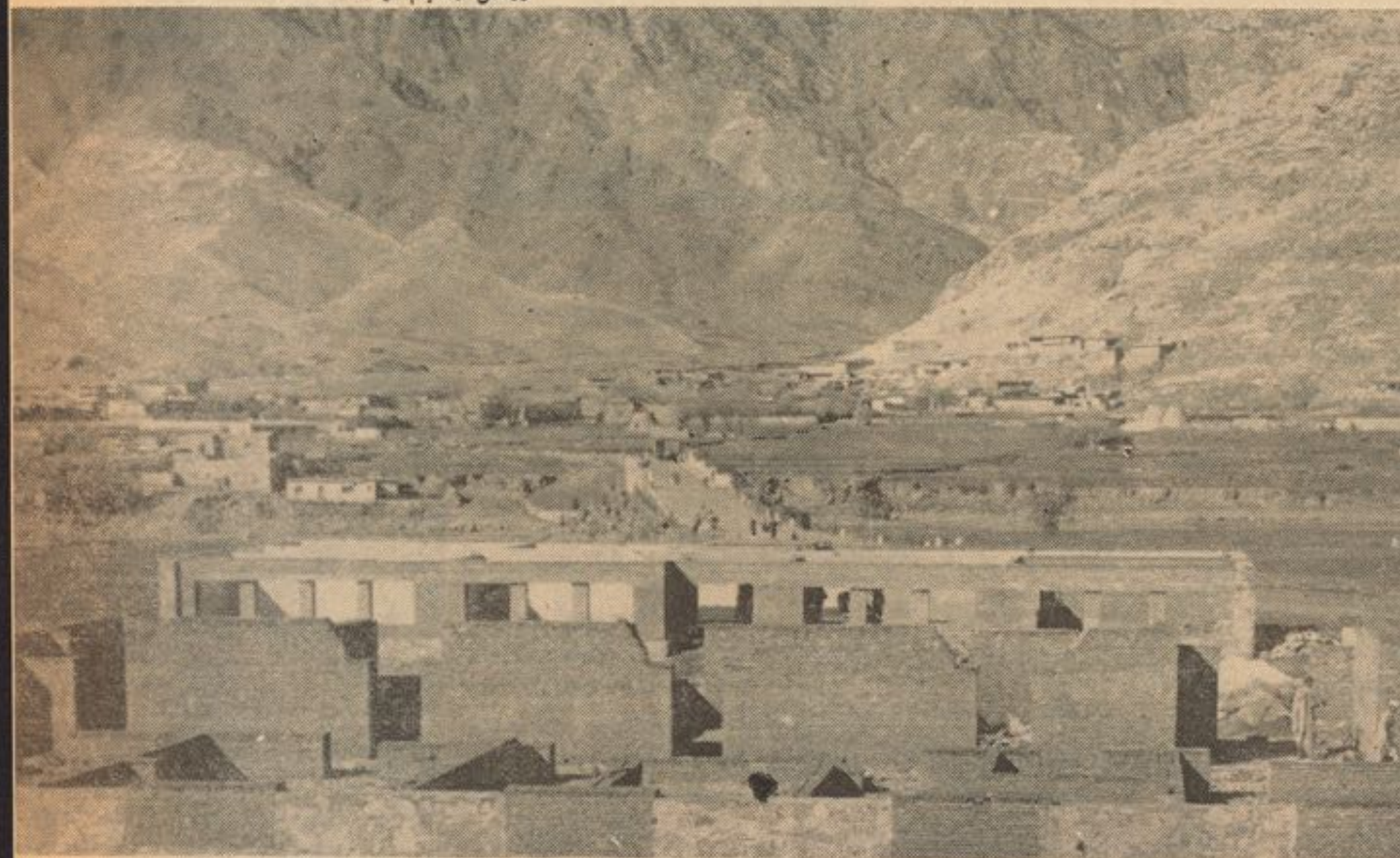
از چوب جنگلات اسمار دروازه و انواع لوازم تعمیر ساخته میشود درین عکس پله دروازه که به هنر نوستانی مشبک شده دیده میشود.



از کار گاههای دستی مانند دیگر نقاط کشور در اسمار نیز محصول صنایع دستی مروج عرضه میشد



در اسمار نیز آنجا که زمین هموار برای کشت و زرع مساعدت کند دهاقین باین شیوه خدمات زراعتی را انجام میدهند



شهر اسعد آباد در دامنه های کپساران سربلک بحیث وادی زیبایی مرکز کثر است با اساس پلانهای انکشافی عمرانی این نقطه کشور نیز از آبادی های عصری بهره مند میگردد .

مطالعات نشان میدهد که این دهکده سرسبز و زیبا که در وسط دره کتر مو قعیت دارد و در ازمنه باستان یکی از معبرهای بحساب میرفت که حصص شرقی و حتی دامنه های شمالی و جنوبی سلسله عظیم هندو کش را بهم وصل میکرد مجرای رودخانه کتر بود که از منبع تا مصب آن (رود خانه کابل) نزدیک سرکانی کامه جلال آباد در عرف عامه مردمان محلی بنام های یار خون، کاشغر، کتر و درماخذ کلاسیک به نامهای کومیس و کواس شهرت داشت.

دره کتر که اسمار نقطه وسطی آنرا احتوا کرده است معبر مهمی است که یکطرف از راه دره های فرعی (باشگل) و (ارنوی) و کوتل های (ماندل) و (دوره) یا بعبارت دیگر از راه بریکوت ولندی سین و (کامدیش) و دیوانه باب به دره منجان بدخشان منتهی می شود و از جانب دیگر راههای ازان به علاقه های باجو و چترال و سوات رفته است.

هوای اسمار گرم و بادهای مغالف ز یاد دارد.

اسمار نظر به مو قعیت خود روی یکی از معابر قدیمه عبور و مرور اسکند رو بایرادیده و قبایلی که با اسکندر درین حوالی مقابله های شدید کرده اند باسم (اسپاسیان ها) یاد شده اند. از لحاظ درختان میوه دار اسمار غیر از توت برای مهمانان و سیاحان خود چیزی ندارد این منطقه اهمیت سوق الجیشی تاریخی دارد.

زندگی را مست و باحرارت می سازد . تهیه مواد زراعتی آنچنانکه یاد کردیم چه دردهات وجه در جنگل ها مشکلات زیادی دارد قطعه های کم مساحت کوه ها و دامنه ها با اندک ترین امکان کار در آن قابل کشتندی گردیده است و مردم نیرومند و با شہامت اسمار مانند دیگر باشندگان این سر زمین پیوسته به رام کردن طبیعت و تسلط بر آن با همه بیوسیلیگی کمر بسته اند و تا هنوز به صورت خستگی ناپذیر تلاش میکنند .

زراعت مشهور اسمار، گندم ، جواری و برنج است . در میان جنگل های اسمار لانه های زنبور عسل فراوان است که توسط عده یی از مردم آنجا به نقاط مختلف کشور غرضش فروش پراه میشود . روغن اسمار ، شال های شانه اسمار ، کلاه های پکول اسمار ، در کلیه نو احسی مشرقی و کابل شهرت دارد . درسوا، ناری و بریکوت مردم به لجه یی مشا به پشه یی تکلم میکنند و در دیگر قریه هالجه های مختلف پشتو معمول است. دریای بزرگ کتر در حصه بریکوت از چترال وارد می گردد و دریای لندی سین نیز در همین جا با آن می پیوندد در جنوب و شرق اسمار، باجو و دیر، سوات و چترال افتاده است.

اسمار یکی از مهمترین دهکده های دره کتر است که از لحاظ مراودات در دره های پر پیچ و خم و کثرت شرقی حایز اهمیت میباشد.

بهتر است به طفل خویش اجازه ندهید در بستر شما بیايد



بماند. اگر درین مدت یعنی بعد از بیدار شدن تا صدای زنگ ساعت خاموش نمانده غالمغال و گریه را - براه اندازد لحظه ای صبر کنید اگر باین حالت اصرار ورزد آنوقت بر شما است تا بیدار شوید البته برای عادت دادن طفل به دوباره خوابیدن و یا آرام ماندن در بستر در ماه مابعد نیز بکوشید.

هر گاه ممکن باشد بگو شید تا در سن شش ماهگی طفل از اطاق والدین کشیده شود.



وقت احساس راحت طفل وقتی است که در آغوش شما قرار گرفته باشد و در آنوقت يك جهان تظاهر اشتیاق، آرامش رادر سیمای شما مشاهده می کند مخصوصا وقتی به وی مینگرید و هم همین احساس را از کیفیت صدای پر لطف و مهر شما والدین که با وی صحبت می کنید بدست می آورد.

اگر بتوانید طفل خود را تربیه کنید تا در صبح وقت که بیدار می شود روی بستر خود بی سرو صدا باشد:

بسیاری اطفال در و سبب سال اول عمر خود می خواهند کمی ناوقتتر از وقت معین (ساعت پنج یا شش صبح) که در اوایل د و ست داشتند بیدار شوند یعنی بیشتر در بستر بمانند.

معذالك بسیاری والدین عادت دارند به خواب طفل خویش گوش داده و با اولین غمغم که از بیداری طفل بگوش شان می رسد از بستر خود جست زده و این موقع را بطفل نمیدهند تا اگر خواسته باشد دوباره بخواب برود یا خود را لحظه ای به چیزی مصروف سازد در نتیجه و وقتی که طفل رویا سه ساله می شود هنوز هم ممکن است قبل از ساعت هفت صبح بیدار شود و طبعاً طفلی که عادت پیدا کرده باشد برای مدت طولانی در ساعت و وقت صبح رفیق داشته باشد هنوز هم بآن تقاضا خواهد داشت.

بنابراین والدین اگر آرزو داشته باشند تا ساعت هفت یا هشت بخوابند عوض اینکه برای بیدار شدن صبح از آواز طفل، از ساعت زنگدار استغاده نمایند باین ترتیب که، زنگ ساعت را پنج دقیقه ناوقتتر از وقتی که طفل شما بیدار می شود عیار سازید، و در هر چند روز هنوز هم پنج، پنج دقیقه وقت آنرا پس تربیرید. هر گاه طفل شما قبل از زنگ ساعت بیدار شود و شما اعتنا نکنید ممکن است دوباره بخواب رود و یا ممکن است بیاموزد که برای وقت درازتر بیدار

بعضی اوقات وقتی يك طفل كوچك در شب از خواب بیدار میشود ممکن است به اطاق والدین خود برود و یا اینکه مصراً گریه کرده و بنابران والدین وی رادر بستر خود برده یکجا بخوابند تا طفل شان آرام بخوابد.

این حالت مانند بسا موضوعات عملی در ابتدا ساده به نظر میرسد، مگر بعداً این حرکت بعین يك اشتباه عرض اندام می نماید.

پس توصیه میشود که هرگاه طفل شما از خواب بیدار شده و مکرراً به بستر شما بیاید همیشه بکوشید فوراً وجدیانه وی را به بسترش برگردانید (ببرید). مؤلف عقیده دارد که روی تردیلی باشد معقول به نظر میرسد تا بطفل اجازه داده نشود به بستر والدین برود حتی حینی که پدر غرض اجرای کدام وظیفه هم از خانه دور باشد.

با طفل خویش رفیق باشید :

هر وقتی که با طفل خویش باشید کاملاً با وی بقسم يك رفیق رفتار نمائید. چه طفل احساس مینماید چطور با وی معامله می نمائید مثلاً تمام اوقات وی را غلامی دهید، غسل می دهید، بپوشانید، می سازید، يك تشمت پیشروی وی قرار میدید تا بادست های لطیف خود آ بازی کند، لباسش را می پوشانید، لته عایش را که ملوث گردیده عوض می کنید، وی رادر بغل می گیرید، و یا فقط در اطاق لحظه با وی یکجا می نشینید.

وقتی طفل تانرا در آغوش بر میر و محبت خود فرشته یاروی پاها انداخته با وی مهرب می ورزید، یا با آواز مهربانوی راجان و قربان می گوئید وقتی باین همه حرکات بطفل نشان میدید که فکر کند وی (طفل) بهترین

خشك و غیر قابل معاشرت با دیگران بار خواهد آمد.

يك موضوع قابل ذکر که می توان به والدین بی تجربه نسبت داد اینست که وقتی انجام کدام کاری را بسیار جدی می گیرند و زمانی را برای آن صرف می نمایند، فراموش می کنند تا طفل خویش را محظوظ گردانند که باین صورت هم والدین و هم طفل فی الواقع چیزی را از دست داده اند.

طبعاً با گفتار و توصیه های بالا چنین مقصد ندارم بگویم تمام اوقات که طفل شما بیدار است باید با وی پیوسته حرف بزنید یا به اصطلاح با طفل خود را میخکوب سازید و با وی بچسبید. زیرا هرگاه چنین تصور کرده باشید این وضع طفل را خسته ساخته و اگر برای مدت زیاد دوام کند وی را ضایع خواهد ساخت یعنی عادت بد را فرا خواهد گرفت.

می توانید از ده حصه نه حصه وقت خود را که با طفل خود میبایست خاموش باشید که هم شما و هم به طفل شما خوب است. پس بهترین





بقیه صفحه ۳۳

بقیه خیاطی

وی درباره قیمت بودن و اندک بودن مواد اولیه و خام هم اظهار نظر نموده و کمبودی و قیمت بودن مواد خام را همراه با اضافه بودن کرایه دو کانه‌ها که اکثراً از طرف صاحبان دوکان خود سرانه تعیین می‌شود و هر سال خواهان کرایه بیشتر می‌گردد. با چنین ابدان نظر کرد، که باید بشاروالی در تعیین کرایه دوکانها اقدام جدی نماید و کسبه کاران را ازین مشکلات نجات بخشند در حصه مصروف بودن خیاط‌ها میگویند که ما اکثراً در شب‌های عید و جشن و غیره کار زیاد داریم و تقریباً کار ماشین‌های فصلی را بخود می‌گیریم و در باقی وقت کار بسیار کم وجود دارد که ازینرو بالای زندگی اقتصادی ما تأثیر دارد.

ظاهر خیاط از بیسودی قشر خیاط نیز یاد نموده و آرزو دارد تا در کورس‌های اکابر خیاط‌ها بتوانند سواد بیا موزند.

در حصه اجرت کار به جواب‌سوالی

تو ضیح میدهد که : ما اولاً وقتی تکه را برای دوخت می‌گیریم برای آن مصارف هم داریم اول اجوره شاگردان، تهیه مواد مورد ضرورت مثل تار، دگمه و غیره و مواد مثل تیل و سامان ماشین و همچنان کرایه دوکان ما لیا ت بر عایدات که سالانه پرداخته میشود و به این لحاظ یکمقدار پول که باقی میماند ضرورت‌های روز مره دستگاه نان خوردن و غیره بمصرف میرسد و باقیمانده پول را برای خرج فامیل‌های خود تخصیص میدهیم تا از راه آن زندگی خود و فامیل‌های خود را پیش ببریم

و به مشکل زندگی را برای خود و فامیل تامین می‌نمایم.

بنابغلی واصل درمورد وعده خلافی خیاطان چنین ابراز می‌نماید: چون کار خیاط‌ها اکثر قسمی است که قبلاً گفتم فصلی می‌باشد و بعضی هم اصرار می‌نماید که قبل از موعد کارشان تمام شود که در وعده خلافی تأثیر دارد البته نبودن مواد مورد ضرورت در بازار و مریضی بودن شاگردها هم تأثیر دارد.

به هر حال باید گفت که همه هموطنان از خیاط‌ها در حصه وعده خلافی شکی ندارند.

وقتی درباره وعده خلافی خیاطان باوی صحبت زیاد نمودم وی گفت که بعضی‌ها که کارش تمام می‌شود بصورت قرض کار تمام شدرا می‌برد و ملتفت این امر نمی‌گردند که مانیز برای زندگی بخور و نمیر به پول ضرورت داریم روی همین احتیاج است که از نوک سوزن احتیاجات خود را مرفوع می‌سازم.

ظاهر خیاط از واردات اموال دوخته شده هم جدید و هم کهنه شکایت داشته و می‌گوید در زندگی خیاطان تأثیر نامطلوبی دارد که باید درمورد توجه صورت گیرد.

بقیه در صفحه ۵۴



کاروان بزرگ انتقال دهنده برف و مژده رسان بهار زیبا است.

لایزال و مستقر



التر: م. ن. آی بیک
ترجمه حکیم سرعی

علیشیر نوایی

خبر باز گشت عیشیر نوایی بهرات و انتصاب او بهت میر دار دولت، چون حادثه مهمی انعکاس میکند. اهالی خراسان این تقرر را بغال نیک میگیرند و چشم امید بسوی او میدویند.

چندی بعد میرزا یادگار یکی از سرزادگان تهوری علم بدوت بلند میکند و باوجود شکست فاحشی که از حسین باقرا میخورد، موفق میشود در اثر خیانت برخی از سر گردگان (بیکها)، شهر هرات را اشغال نماید.

حسین باقرا پس از مدتی آوارگی در بادغیس و میمنه سر انجام شامگاهی بر هرات هجوم میبرد و یاری نوایی قدرت از کف هرات را دوباره بدست می آورد و میرزا یادگار را بقتل میرساند.

در زمستان همان سال بر اساس یک فرمان عیشیر نوایی به وظیفه خطیر امارت انتصاب میگردد این اقدام در عین حالیکه خصوصیت و کین توزی مخالفان را برمی انگیزد، مورد تایید اهالی عدالت پسند هرات و کافه مردم خراسان قرار میگیرد.

روزی بعد از آنکه پیشنها د های نوایی در مورد بهبود امور و رفع نواقص موجود در دستگاه دولت طرف تایید جدی سلطان قرار نمیگیرد، وی ناراضی از کاخ سرای خارج میگرد و نزد شاعر بزرگ عبدالرحمن جامی میرود.

سرداد مجدالدین پروانه چی زیر گانه چشمک زد.

جناب داد گستر، ما خود عمداً عبدالوسیع را دعوت ندادیم. کمی مذاکره داریم...

امیر مغول گفت: ...

آخر خود شما هم از استادان اطفه و مطایبه هستید چرا شروع نمیکنید.

شهاب الدین دست خود را تکان داد و گفت: ...

لغیر، چنانچه من هزل مطایبه را با ارکان دولت و امرا برای این ترک گفته ام عبدالهین با خنده ای کنایه آمیز گفت:

ما سبیش را که میدانیم از طرف غلی شیر تعزیر شده اید.

خواجہ خطیب، غافلگی که با وجود کبر سن لباس (شیک) پوشیده بود و حرکاتی کودکانه داشت، گوشهای خود را تیز کرده پرسید:

ساز این موضوع ما اطلاعی نداریم، آخر چه واقعه ای رخ داده است؟

سدر یک مجلس در برابر مطایبه ای که عیشیر بمن متوجه ساخته بود، بی درنگ پاسخ داده بودم، ازین حرکت من نهایت متاثر شده اند شهاب الدین بق- بق خنده سر داد یکی از بیک های شکاری سینه خود را بیرون کشیده گفت:

شما هم شاعر را درست مانند من، بسان خرگوشی که ناگهان سر راه قرار گیرد بیک تیراز یا افکنده اید!

مجدالدین از اینکه راه مذاکره بصورت طبیعی باز شده بود، خیلی مسرور شد. برای اینکه توجه همگان را جلب نماید، مانند کسیکه از فلاکت واد باری خبر بدد، صدای پست ادامه داد.

جناب، بحال خود شکر کنید اجنب داد گستر، موقع کنونی خود این محفل را نعمت بزرگ خداوند بشمار آورید شما هنوز ضرب پنجه علی شیر را نخورده اید هرگاه شمارا از شهر ما میراند، چه می توانستید بکنید؟

شهاب الدین چشمای خود را از حد بیرون کشید:

قربانت شوم، آخر ازین چه گناهی سر زده است! خداوند بزرگ چنین روز سیاهی را نصیب هیچ یک از بندگان خود نسازد!

مجدالدین قامقام خندیده دستها را بهم زد. ...

ساین سخن بیپرده است اتو خبر نداری...

مجدالدین بطرف سطرین باز چشم خود کشید...

یکی از بیک ها درین صحبت دوید.

طوری که شنیده ام، شهرت ساز نوایی از یکسو تا کارزان و از سوی دیگر تا خشن و کاشغر بخش گردیده است

امیر مغول بطرف او که رشته صحبت را قطع کرده بود از زمین نگاهی خشم آگین افکند و آنگاه باده را چون آب لاجریه سر کشیده ادامه داد:

آنچه مرا به تشویش افکنده، جنبه دیگر مسئله است. سر چشمه تمام مصائب اینست که نوایی قدرت سراسر خراسان را در کف خود گرفته، تمام امور و مناصب را تحت نظارت قرار داده است. آخر برای برخی بیک ها که اسلاف شان مانند برده در خدمت تیمور صاحبقران قرار داشته اند، هیچگونه صلاحیت و اختیار باقی نمانده است جای بحث و گفتگو نیست که بیک ها ستون فقرات دستگاه را تشکیل بدهند، آنها همیشه در انجام وظایف خویش استقلال و آزادی تام داشته اند اما...

نوایی تمام متن و رسوم گیتی دولت را برهم زده میروید میگویند که باید حکام شهر ها و ولایات با دفتر حساب و کتاب، چون (ماکوی جول) پیوسته به شهر هرات در رفت و آمد باشند نمیدانم نوایی زیر پرده شعار هایی چون مردم، عدالت، وقانون، چه کار های به منصفه ظهور خواهد کرد!

سخنان امیر مغول اکثر حاضرین را تحت تاثیر قرار داد سطرین بازان نیز بیستایانه کوشیدند تا هر چه زود تر بازی خود را بی پایان رسانند. پروانه چی انگشت های مزین با انگشتر های گرانبهای خویش را آهسته آهسته بعد از آورده ماهرانه نگاهی به مجلس افکند و چون توجه همگان را بخود جلب کرد، با حرارت سخن گفت:

آنچه نوایی راجع به مردم و عدالت ابراز میداد، از نگاه رجال مجرب و کار آگاه چیزی جز سلسله خشک میان تپی نمی تواند باشد. عوام بسان رما گوسفندند برای راندن آن، چوپان فقط به چوب مستحکم ضرورت دارد نوایی بجای آنکه برای ورنک بزند، چشم بیرون می آورد، مثلاً نوایی برخی از عاملان محترم را بجرم بیداد و ستم بر مردم محکوم نموده بود و این مایه بیداری تمام مردم مملکت شد. هر روز سیل شکایت از عاملان و احکام ولایات بسرا زیر شدن آغاز نهاد، این رسالت نه، بلکه صحافت است، چه...

مردم مملکت شد. هر روز سیل شکایت از عاملان و احکام ولایات بسرا زیر شدن آغاز نهاد، این رسالت نه، بلکه صحافت است، چه...

میتوان کرد، اکنون نتوانسته ایم چشم و گوش خاقان را متوجه برین حقایق بسازیم.

خواجہ خطیب سر را به علامه ناظر تکان داد و گفت:

دام به خاقان میسورد. باین روش که عیشیر نوایی خوشن را در نظر اهالی بیکو جلوه میدهد، مملکت آله دست وی و گروهش خواهد گردید. هرگاه توده جاهلی که روزی بدون موجب مرا سنگباران نموده بود، زنجیر نظارت کشیده شود، باز هم حوادث دهشت زانی بر خواهد انگیخت دروای شعار های عدالت و قانون نوایی چیزی جز ظلمت و تاریکی وجود ندارد!

ساری، در وای آن ظلمت است. تاریکی است! شهاب الدین که آب از دهانش هر طرف میپرید، خشمگین سر حرف آمد:

جناب خطیب، شما حرف حق را اظهار داشتید آیا بدلیل اذیت نیز ضروری است؟ اگر این کینه با حرف مرحله شکوفان عمر عزیز هست بیاس خاطر شریف شما اینک یک دلیل:

وگر هر فکر خود اثری پدید آوردم که در نفس الامر نظیر آن در هیچ یک از السنه عربی فارسی و هندی وجود ندارد. اما به سعی و مجاهدتی که درین راه بخرج داده بودم، هیچگونه توجیهی مینول نداشته اند. اکنون دروازه تمام مدارس بر روی بنده مسدود است

آنایکه پیرامون نوایی گرد آمده اند و نیز استادانی که در مدارس ماتدریس میکنند، اهل علمی چون هیات، ریاضیات و منطق اند که با آئین ما سر ساز گاری ندارد و در پیشداد ملکشان، شبیه پدید می آورد کجاست آئین و کجاست آئین داری؟ کجاست عدالت؟

مجدالدین گفت:

جناب باید این سخنان را مستقیماً در میان مردم تبلیغ نمود!

مجدالدین به ساقی برنای زیبای خویش لباس اشاره کرد. باده گلگون در پیمانه های طریف و نفیس بی در پی ریختن گرفت:

...

...

...

...

...

هرات کاری انجام میدهد ، حتما رویش نام
(علیشیر) میگذازد»
نوربابا بزحمت خود را از جنگ وی رها
ساخت. از خشم ابرو درهم کشید و بامتانت
و اعتماد خاص پیران خردمند گفت : «چرا
اینهمه بر علیشیر دندان خالی میکنید ؟ مگر
جناب ایشان جو شما را خام درو کرده اند؟»
(باقی دارد)

بعد ، زیر تاثیر باده ، با سهاجت و (شلگی)
به هزل و شوخی شروع نمود و در پیش سفید باریک
و قشنگ پیرمرد رادر قبضه دست گرفت
گفت : «این چیست ؟ آیا میشود آدم از آن
چاروبی بسازد و نامش را «چاروب علیشیر»
بگذارد ؟» چهره پرچین و چروک پیرمرد از خشم
لرزید . توغان بیک فریاد کشید :
«پیرمرد خرف ، آیامیدانی ، حالا هر که در

سر انجام چون دید مجلس آنقدر زود پایان
نمیرسد ، با کنج چشم به مجدالدین اشاره کرده
از مهمانان دور شد .
در باغچه ، نور بابا - برده خدمتگذار که
خاموشانه در میان درختان مصروف کار بود ،
با وی مواجه گردید. توغان بیک نخست با وی
باند پسر مهربانی که باید خود مصافحه
نماید صمیمانه احوالپرسی کرد. اما محفلای

جستی قفل از اسرار دلها گشود. بیکها
و عاملانی که از خزانه دولت، همیان ، همیان
ملا و نقره حقوق می گرفتند به اظهار تخیلات
شیرین خود دایر بر اینکه هر یک شهر و ولایات
مکمل در تحت حاکمیت داشته باشند ، آغاز
نمودند (و نقشه تجزیه خراسان را نزد خود
کشیدند) .

در حالیکه مجلس باوج گرمی خود رسیده
بود توغان بیک (کشال - کشال) وارد شد
چکمن ابریشمین آبی رنگ دربرگلاه مقلی
نوربابا قطرات اشکی را که بر رخساره های
بر سر ، کمر بند عریض مرصع با سنگسپای
گران قیمت بر کمر و تازیانه ای بابتد نقره نین
دردست داشت ... او موفق شده بود بیاری
مجدالدین در سلك جوانان خاص سپه اده
خو رد سال ، مظفر میرزا ، پسر خدیجه بیگم ،
فرزند عزیز سلطان داخل گردد.

بیک ها ی هست کوشیدند تا از پیمان
توغان بیک که آنها تاته سر کشیده بود ، قطره ای
فرو چکانند و بر طبق شیوه کهن ، نه پیمان
پیشم او را بنو شانند . توغان بیک که نسبت
به سنن قدیمی سخت اعتقاد داشت ، اعتراضی
نکرد. فقط غم غم کنان گفت : (مگر میتوان
روان گد شکان را فقط با این پیمان کوچک
خشتود ساخت ؟) بیک ها دست بر شا نه
او زده بعنوان جوانی که پایبند رسوم کهن
است نوازشش دادند . کاسه چینی بزرگتری
برای او آورده شد. سا قی باریک میان
بر یختن باده از سبوعای کوچک به پیمان
بزرگ آغاز نمود. توغان بیک دوزان نوشت
باجرعه های بزرگ به نوشیدن شروع کرد.
هر بار که پیمان تهی میشد ، آنها سرنگون
میکذاشت ، اما یک قطره هم از آن سر و
نمیریخت . حاضران چشمان مست خویش را
نیم باز نموده به لافندی میگریستند. هرگاه
پیمان از می لبریز نمیشد ، صدای بلند
فریاد میکشیدند :

«بریز ، بریز ، او حتی دریای جیعون را هم
میکشکاند !» توغان بیک همین پیمان را هم
سر کشیده بر زمین گذاشت ، بابی اعتنا یی
بیل تارتار سرخگوشه خویش را پاک کرد
خواجه خطیب توغان بیک را نشان داده
گفت :

«او جوانی است که شایستگی سرکردگی
جهانکشایانی نظیر چنگیز خان را دارد!
محل ... باز هم گرمتر شد... شهاب الدین
ناگهان بروی زمین افتاد و مانند مرده دراز
کشید. توغان بیک پیرامون اینکه به معیت
مظفر میرزا و صد نفر جوان خاص هم گاه
وی بشکار رفته ، مدت ده روز سر گرم شکار
بوده است و ششزاده جوان در تیر اندازی
مهارت زیادی حاصل کرده و مسایلی ازین
قبل صحبت کرد. درباره شکار و نیز درباره
مرغها با برخی از بیک ها به مناقشه پرداخت



از: مریم محبوب

آن روز بسیار خوشحال بودم ، ناخودآگاه دلم ذوق میزد و خنده‌ای از خوشحالی بر لبانم زنده شده بود . بسوی هرکس که نظر میکردم احساس می نمودم که او هم مثل من خوشحال است ، احساس میکردم که تمام خوشی های دنیا بمن رخ کرده ، دست هایم را زیاد تر به جیب هایم فشار دادم سکه های را که پس انداز کرده بودم ته و بالا انداختم ، صدای برهم خوردن پول ها دلم را قوت میداد ، هرچه زیاد تر آن ها را در گف دستم فشار میدادم همانقدر لذت می بردم .

از بیخ بیخ دوکان ها رد شدم بکوچه تنگی که به خانه ای مامنتهی میشد پیچیدم ، قلبم (گرب گرب) میزد . بعد از مدت طولانی به این کوچه آمده بودم ، آدمها بیکه از این پهلوی و آن پهلویم رد میشدند همه به نظرم آشنا می آمدند «خبرو» که زمانی در پهلوانی بیکه تاز میدان بوداز پیشم گذشت «پیرتر شده بود سعید» کله «جوجه» غمگین کتان به طرف خانه اش می رفت ، یوسف (پوچاق) چیلکی را بگردنش آویزان کرده منتظر شکار بود . زن همسایه ای ما مادر «نصرو» بچه یی را زیر بغلش زده بود معلوم میشد حمام میرود ، مادر «هاجره» نزدیک تل آب نوبت گرفته بود ، یکمرد پیر که در میان چین کهنه اش گم شده بود عصا زنان از جلوه رویم رد شد او را شناختم پدر عبدال «لبگرده» بود قدم ها را تیز تیز کردم تا زود تر به خانه برسم در زیر دیوار پیش بر آمده یی که به خانه ای ما وصل میشد چند تاز بچه های کوچکی مردهم حلقه زده بودند وقتی به آن هانز دیک شدم عبدال «لبگرده» را شناختم در آن جمع نشسته بود دیدم سخت سرگرم قماراند خوشم نیامد زود راهم راکج کردم . چند قدم آن طرف تر چندتا از بچه های کوچک نشسته بودند شیر و خط میکردند یکی از آن میان قرانی را بالا انداخت و گفت :

- بگویند چیست ؟

چندتای شان گفتند:

- شیر ! شیر !

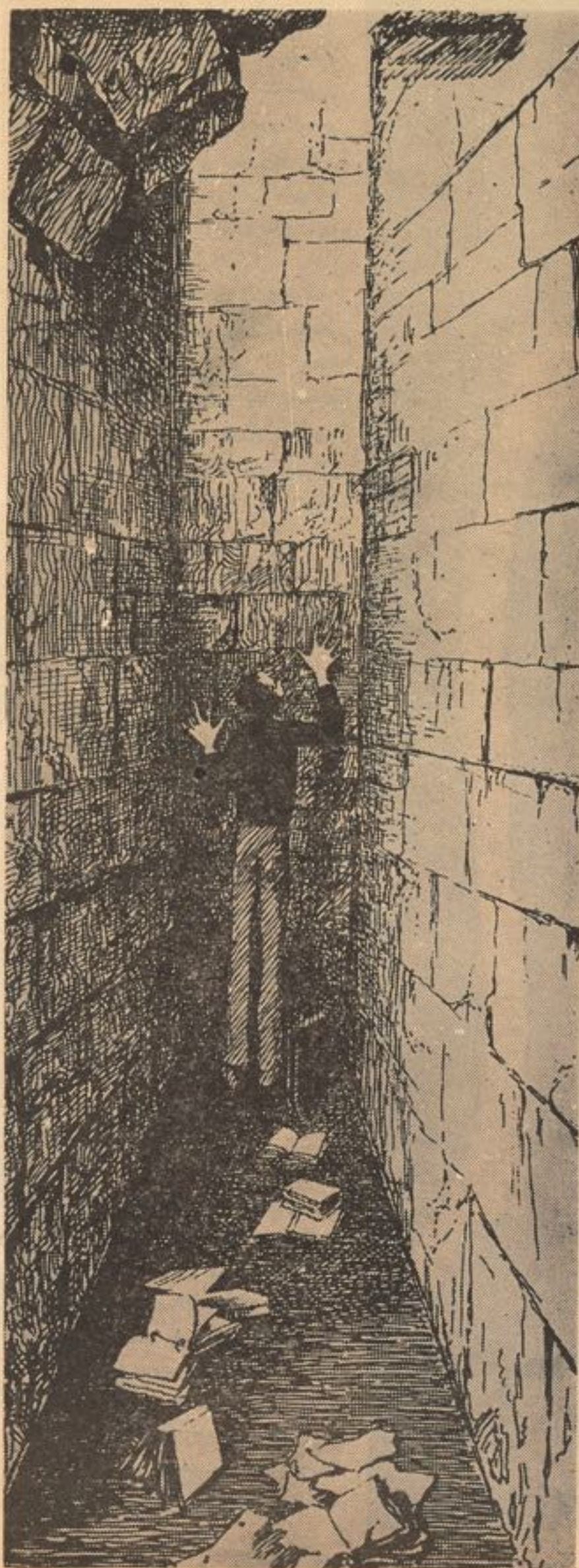
چندتای دیگر شان گفتند :

- نی ، نی ، خط ، خط ،

غلغله و صدا های شان در هم پیچیده شده بود ، بلند بلند جیغو فریاد می کشیدند و با دستان کوچکشان خاک ها را زیر و رو می ساختند .

پول هایم را زیاد تر فشار دادم ، از آنها هم دور شدم بدروازه یی حویلی مانزدیک شدم از خوشحالی دلم باغ باغ میشد دستم را پیش بردم تا زنجیر را حرکت بد هم بدروازه یسج و کوتاه خوب خیره شدم تا گمان جیره ای خشم آلود بدرم که سه سال قبل مرا از خانه رانده بود به نظرم مجسم شد لرزشی ناشی از ترس سرا پایم را فرا گرفت ، اندوه سختی قلبم را پر از غصه ساخت . گذشت های غم انگیزم به نظرم زنده شد

شکار حلیفه قصه حکایت مقامی



ژوندون

ناگهان آن شب به یاد آمد شب سرد تاریکی بود مادرم پشت بیدوار نشسته بود در روشنایی چراغ لعاف پخته میکرد. پدرم قهیر و خشم آلوده در حالیکه گساده پوستش را روی سکمش می گذاشت رویش را بطرف من کرد و گفت:

— باز امروز مکتب رفتی؟ ترا نگفته بودم که مکتب نرو؟

مابوسانه کتابهایم را جمع کردم بگونه‌ای گذاشتم التماس آمیز گفتم:

— پدر چرا مکتب نروم؟ ...!

پدرم گفت:

— تاصفت هشت خواندی چه کردی؟ که حالا میخواهی صنف دوازده را بخوانی؟ برو کم شو ... بی غیبت ...!

ناگهان صدایش بلند تر گردید و گفت:

— من گریه خانه بدم، پیسه بتری را تحویل کنم، نان پیدا کنم، یا کتابچه و قلم بگو بخرم؟! چکم، بگریه تو مادرت مرا بارچه بارچه کند!

مادرم سرش را بالا کرد دستش را زیر زنجش گرفت جرت زد، جرت زد و بالاخره گفت:

— آخر چرا نمی مانی مکتب را خلاصی کند؟

پدرم خشمگین به مثل پلنگ تیر خورده بی بسوی مادرم تکرست و با صدای غورس گفت:

— خوب پشیمان شو! بعد رویش رایه طرف من کرد و گفت:

— ده ها مرتبه گفتم که برو کار کو، یک کسب یاد بگیر! کسی شو دیگران که مکتب خوانند چه کردند که تو کنی؟ کیم پیسه گوشت نمی رود، هان ...؟

سرم را بسوی سینه ام خم کردم، نمی دانستم چه کنم، یک قدرت تاری می را بسوی مکتب می گشاد وقتی بطرف پدرم تکرستم حرص عجیبی چشماش را بر کرده بود، پدرم گفت:

— بهتر است از امشب به ای خانه لباسی ... خاتم یکلی دگرگون شده بود نزدیک بود خشماتم از حدقه بیرون شود گفتم:

— پدر شما عصبانی هستید ... من کجا بروم؟ تا مکتب را خلاص نکند کسی بواریم کار نمی دهد؟

تا گمان پدرم مثل صاعقه از جانش جست میخواست زیر لگلو و مشتایش مرا خرد و خمر کند، مادرم خودش را میان من و پدرم ایستاد کرد، پدرم نعره زد:

— حالا من دیوانه شده‌ام، و تو هوشیار ... هان ... برو گمشو از خانه‌ام بیرون شو کات ... ندارم ...

کتابچه هام را ورق ورق به حویلی انداخت و یکتعداد آن را را روی یکسم پرتاب نموده و گفت:

— بی غیبت ...! برو اونو واوهم مکتب! شما ... ۴۹

بعد از تمام داداخانه بیرون کشید دروازه صدای خشنکی کرد و بعد بهم چسبید، شب بود، همه جا را تاریکی دود مانندی احاطه ساخته بود، نمی دانستم کجا بروم، لحظه دوتنگ کردم زیر اوسی خانه ایستادم، شاید دل پدرم نرم شود دیدم ایستادن فایده ندارد ناچار سرم را خم انداختم یکسم را زیر بغل زدم هنوز چند قدم از خانه دور نشده بودم که صدای پدرم مرا متوجه ساخت، سرش را از لای دروازه بیرون کشید و گفت:

— ما اولاد ندارم، نوعاق هستی ... عاق فامندی ...

صدای گریه مادرم از پشت در بگویم می رسید حق حق گریه میکرد، ناچار در میان تاریکی پیش رویم در کوچه هیچ کس دیده نمیشد تنها چند تنگ و لنگرد این سو وان بدلیل طعمه قدم میزدند جهر جهری را جستجو میکرد، از کوچه ها و دالان های تاریک گذشتم رفتم و رفتم احساس خستگی میکردم شدیداً ضرورت به استراحت داشتم، چند قدم بالاتر در بیخ دیوار بایه ای نظرم رابه خود جلب کرد رفتم کنار بایه نشستیم، یکسم را زیر پایی ماندم، زانوهایم را بغل گرفتم سر را میان دوزانویم تکیه دادم، خواب شدیدی به چشمم سنگینی میکرد هنوز خوابم نبرده بود که ناگهان از کوچه ای دست چپ صدای بانگوشم رسید سرم را بلند کردم دیدم دو نفر با عجله از بایه ای که من به آن تکیه داده بودم بالا رفتند و خود را انطرف دیوار انداختند هنوز چند لحظه نگلخته بود که از کوچه عقبی صدای کمک کمک بلند شد با خود گفتم:

— این دو نفر حتما دزد بودند!

صدای کمک کمک هر لحظه نزدیک میشد در عقب آن تب تب پای یگو می رسید مثل اینکه چند نفر در حال دوش باشند، در همین فکر و خیال بودم که دستی آمد و بازویم را کش کرد و گفت:

— دستگیرش کردیم ...! خودش است ...!

چهره ای پولیس از خشمم می لرزید و حالت وحشیانه ای پیدا کرده بود هنوز موضوع را نفهمیده بودم که سیلی سختی از عقب سر پولیس به بیخ گوشم نشست، صورتم سوزش میکرد، داغ شده بود، درد شدیدی داشت، بالکت زبان گفتم:

— سرا چرا می برید ...! من دزد نیستم ...!

مردی شکم برآمده بی از آن سو جواب داد، خفه شو بی غیبت!

این صدا شبیه صدای پدرم بود احساس میکردم پدرم است، احساس میکردم این آدمها طرفداران پدرم هستند، احساس میکردم همه ایشان میخواهند کتابهایم را بسوزانند، احساس میکردم مرا میخواهند زنجیر و زولانه کنند ...

پولیس دستم را بسوی کش میگرد، سخت گریه‌ام گرفته بود صدای آن مرد دوباره

بگویم انعکاس کرد.

— بی غیبت! بی غیبت!

چهره ای پدرم هر لحظه به نظرم جان می گرفت، احساس میکردم او مرا بطرفش می کشد به ماموریت پولیس رسیدیم، هر چند زاری کردم، کسی گیم را قبول نمی کرد میگفتند:

— دزد ...! دزد ...! یکسم را از نزدیم گرفتند یکی دیگر از این آدمها که عینک های زده بینی اش تانوک بینی اش پایین آمده بود نزدیک من شد با هر دو دستش گوشهایم را بطرفش کشید و گفت:

— خجالت نمی کشی که دزدی میکنی؟ برو کار کن، کسی یاد بگیر ...!

گفتم:

— شما دیوانه شده اید دیوانه! من دزد نیستم، مثل اینکه اصلاً صدای من بگوش کسی نمی رفت ...

بالاخره بعد از تحقیق بر گناهی من ثابت شدو مرادوباره آزاد گردند و بی از ماموریت برآمدم صبح شده بود و اساتیرف مکتب رفتم، به کتج اتاق که جای عیش گیم بود نشستم سرم را میان دو دستم گرفتم بفکر جستجوی کاری بودم تا کار پیدا کنم، کسی نبود، احساس میکردم هیچکس به اتاق نیست همه جارا نارید می دیدم احساس میکردم خوابم سرم گسج میرفت فکرم کار نمی کرد، ناگهان یکی از هم صغافم با انگشتش به گلهام زد و گفت:

— امروز زنگت گر است ... برخیز که معلم آمد ... چه جرت میزنی؟

معلم دینیات بارش انبوه اش در حالیکه تسبیح سرخی را بد ستش نه و بالا میگرد به صنف دو آمد همه با احترام برخاستیم و بعد از لحظه ای با هم معلم دو باره به جاهای خود نشستیم خاموشی مطلق صنف را پر کرد من ورق ورق بسوی دهن معلم خیره شده بودم اما فکرم جای دیگر بود معلم اشاره ی بسویم نمود و گفت:

— بیا درس را بگو!

هیچ نگفتم از جایم تکان نخوردم، معلم فریاد کشید:

— تبیل ترا میگویم به چه جرت هستی؟! صدای شاگردان به خنده بلند شد گردن های شانرا کج کردند باخته های تمسخر آمیز بسویم خیره شدند.

گفتم:

— معلم صاحب درس را یاد ندارم!

— درس را یاد نداری؟! نزدیکم آمد با سیلی محکمی برویم کوفت و گفتم:

— زود به جای استاده شو ...! زود، بی غیبت ...!

صدایش شبیه صدای پدرم بود، انعکاس آوازش شبیه آواز پدرم بود ناگهان قشقه اش

هم به مثل پدرم جلوه کرد، خشم آلود و قهیر امیز به نظر می رسید نار های ریش انبوهش تکان میخورد سرم را خم انداختم به جایم ایستاده شدم، بعد از زنگ رخصتی راستاً رفتم به یکی از وزارت خانه ها ناگاری برایم پیدا کنم به یکی از سعبات داخل شدم.

اتاق پر از میز و چوکی بود مثل صنف ما، به پشت هر میز یک نفر نشسته بود چهره های شان خسته و خواب آلود به نظر می رسید صدای ترق ترق لب بلند بود در قسمت بالایی اتاق مردی جق و گوشت آلودی نشسته بود سرش خم چیزی می نوشت نزدیکش رفتم، مرد سرش را بلند کرد و گفت:

— خیر است ...!

گفتم:

— من میخواهم کار کنم اگر کمبود دارید ...

— فاکولته را خواندی؟

— نه!

— مکتب را خلاص کردی؟

— نه.

ناگهان باخته ای استیضا آمیزی گفت:

— برا کسی پیاده هم نمی گرد! برو بیرون مارا از کار نکش!

خجالت زده و سرمنده از اتاق بیرون شدم آهسته آهسته از نزدیک ساختمان دور گردیدم همه دروازه‌ها را برویم بسته دیدیم احساس میکردم همه از من گریزانند فرار میکنند، احساس میکردم، نادانیا دنیا است همین طور تنهایم گرسنگی سخت بر من غلبه کرده بود باز فردا روز های دیگر به پشت کار این طرف و آنطرف رفتم تا رفتم و بالا دویسم ایمن طرف تیدم و آن طرف تلاش کردم تا کاری پیدا کنم و کسی یاد بگیرم به استری خانه رفتم که مرا شاگرد بگیرند قبول نکردند به نزدیکته دوزی رفتم او هم بامن موافقه نکرد چند ماه سرگردان و دالان صبح ها مکتب میرفتم و بعد از جانت هابه پشت کار این طرف و آن طرف می دویدم شب غایب مسجد میرفتم و می خوابیدم.

در یکی از روز ها که هوا بسیار گرم و سوزان بود بطرف ناتوایی روان شدم تا شاید بتوانم کاری به خود پیدا کنم.

به ناتوا گفتم:

— شاگرد میگرد؟

ناتوا نظر خریداری به سرا با هم افکند چشمش به یکسم افتاد و گفت:

— ساز مکتب آمدی؟

— هان!

— صنف چند هستی؟

— هشت.

— دزد نیستی؟!!

— امتحان کنی!

بقیه صفحه ۵۴

قال حافظ

شنبه

چه فکر از خبث بدگویان میان انجمن دارم
۶- چه بودی اردل آن مساه مهربان بودی
که حال ما نه چنین بودی از چنان بودی
۷- فضول نفس حکایت بسی کند ساقی
تو کار خود مده از دست و می به سحر کن

که جنس خوب ، مبصر به هر چه دید خرید
۴- میی در کاسه چشمست ساقی را بنام ایزد
که مستی میکند با عقل و می بخشد خماری خوش
۵- به کام و آرزوی دل چو دارم خلوتی حاصل

۱- غرور حسنت اجازت مگر نداد ای گل
که پر ششی نکنی عندلیب شیدا را
۲- آن کس است اهل بشارت که اشارت داند
نکته ها هست بسی محرم اسرار کجاست
۳- بهای وصل تو گرجان بود ، خریدارم

یکشنبه

برو که هر چه مراد است در جهان داری
۶- اگر فقیه نصیحت کند که عشق مباد
بیاله ای بد عشق گو دعاغ را ترک کن
۷- من به خیال زاهدی گوشه نشین و طره آنک
مغیبه ای زهر طرف میزنم به چنگ و دف

که سنگولان خوشبخت بیاموزند کاری خوش
۴- مگر قلب دلم را نزنند دو ست عیاری
من نقد روان در دلم از دیده شما دم
۵- به وصل دوست گرت دست میدهم بکنم

۱- ای صاحب کرامت شکرانه سلا مت
روزی تفقد ی کن در ویش بستا را
۲- گویند خواهد گشتود از دوستم کاری که دوش
من هم کردم دعا و صبح صادق می دید
۳- به غفلت عمر شد حافظ بیا بامابه میخانه

دوشنبه

ورنه از جانب ما دل نگرانی دا نست
۶- هر دمش با من دلسوخته لطفی دگر است
این گداین که چه شایسته انعام افتاد
۷- غزل گفتمی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ
که بر نظم تو افشاند فلک عقد تریا را

فتاد در سر حافظ هوا ی میخانه
۴- قبا ی حسن فروشی ترا بر آردو بس
که همچو گل همه آیین رنگو بو داری
۵- دلبر آسایش ما مصلحت وقت ندید

۱- با آنکه از وی غایبم وز می چو حافظ تاییم
در مجلس رو حانان گهگاه جامی میزنم
۲- ز خط یار بیاموز مهر بارخ خوب
که گرد عارضی خوبان خوش است گردیدن
۳- حدیث مدرسه و خانه مگوی که باز

سه شنبه

این آه خون افشان که من هر صبح و شام میزنم
۶- عشق من با خط مشکین تو امروزی نیست
دیر ماه است گزین جام هلاکی مستم
۷- خلاوتی که ترا در چه زنگدان است
به کته آن نرسد صد هزار فکر عمیق

روزی کرشمه ای کن ای یار برگزیده
۴- باده خور غم مغور و پند مقلد منوش
اعتبار سخن عام چه خوا هد بو دن
۵- دانه سر آرد غصه را رنگین بر آرد قصه را

۱- راه دل عشاق زد آن چشم خماری
پیدا است ازین شیوه که هست است شربت
۲- به صحرای رو که از دامن غبار غم بپاشانی
به گلزار ای کز بلبل غزل گفتن بیا موزی
۳- تا کسی کشم عقیبت از چشم دلفریبت

چهارشنبه

آری آری طیب انفاس هواداران خوش است
۶- نخست مو عطفه پیر می فروش اینست
که از مصاحب ناچسب احتراز کنی
۷- مگر بود عمرو به میخانه رسم بار دگر
بجز از خدمت رندان نکتم گسار دگر

نصیحه ازل از خود نمی توان انداخت
۴- روق عهد شباب است دگر بستانرا
میرسد مزده گل بلبل خوش الحان را
۵- از صبا هردم مشام جان ما خوش می شود

۱- جان به شکرانه کنم صرف گران دانه در
صدف دیسده حافظ بود آرا مگش
۲- گفتن دل رحمت کی عزم صلح دارد
گفتا مگوی با کس تا وقت آن در آید
۳- کتون به آب می لعل خرقه می شویم

پنجشنبه

ملباتگ زد که چشم بد از روی گل بدور
۶- من اگر باده خورم ورنه ، چکارم با کس
حافظ راز خود و عارف وقت خویشم
۷- آشنایان ره عشق درین بحر عمیق
غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده

زان زمان جز لطف و خوبی نیست در هوسیرما
۴- در کعبه گوی تو هر آن کس که بیاید
از قبله ابروی تو در عین نماز است
۵- دیگر ز شاخ سرو سپی بلبل صبور

۱- ما باده زیر خرقه نه امروز می خوریم
صد بار پیر می کند این ما چرا شنید
۲- سرم به دلی و عقی فرو نمی آید
تبارک الله ازین فتنه ها که درس ماست
۳- روی خویت آبتی از لطف بر ما کشف کرد

جمعه

یارب نوشته بد ا ز یار ما بگردان
۶- عمری است تا من در طلب هر روز گامی میزنم
دست شفاعت هر زمان در نیکنامی میزنم
۷- در چمن هرورقی دفتر حالی دگر است
حیف باشد که ز حال همه غافل باشی

مارا دوسه ساغر بده و گو رمضان باش
۴- دیده بغث به الهسانه اوشد در خواب
کو نسیمی ز عنایت که کند بیدا دم
۵- دوران همی نویسد بر عارضش خلی خوش

۱- می خور به بانگ چنگ و مغور غصه و رگی
گوید ترا که باده مغور گو هوالغفور
۲- در ازل بست دلم با سر زلفت پیوند
تا بد سر نکشد و در سر پیمان نرود
۳- زان باده که در می کند عشق فرو شوند

فال حافظ

بقیه صفحه ۴۹

جریان برق در منفی...



های فوق الذکر مختلف می باشند دانشمندان امریکائی بحیث ماده سرد کننده از مایع هیلیم که دارای درجه حرارت پایانی می باشد استفاده می نمایند برای اینکه لاین های انتقال انرژی را با مایع سرد کننده هیلیم بسازیم لازم است که بعد از هر ۱۲ کیلو متر دستگاه سرد کننده ساخته شود دانشمندان اتحاد شوروی هم چنان آزمایش هیلیم استفاده می نمایند مگر صورت استفاده آنها به شکل دیگری می باشد و این طریقه (فوق بحرانی) مشهور است این طریقه در هر قسم فشار و حتی در حرارت های بسیار عالی امکان پذیر است. (نظر به عقیده متخصصین این حرارت

تقریباً مساوی به منفی ۲۵۲ درجه سانتی گراد می باشد. این طریقه اجازه داده است که در سال ۱۹۷۱ اولین وبه تعقیب آن دستگاه آزمایشی دیگری ساخت بدین صورت امکانات بوجود آوردن لاین های کیبلی فوق هدایت کننده بمیان آمد نظریه محاسبه دانشمندان مسافه بین دستگاه سرد کننده می توان از ۳۰ الی ۸۰ کیلو متر زیاد ساخت دانشمندان وانجیران اتحاد شوروی معلومات و ذخایر علمی هنگفتی را در ساختن این قسم لاین های انتقال «کیبل های» فوق هادی لایراتواری یک فازه و سه فازه تا الحال ساخته شده است البته از ولتاژ های سه فازه فقط در مراکز صنعتی و غیره استفاده می گردد.

هریکی از این فازه ها و یا بطور ساده تر

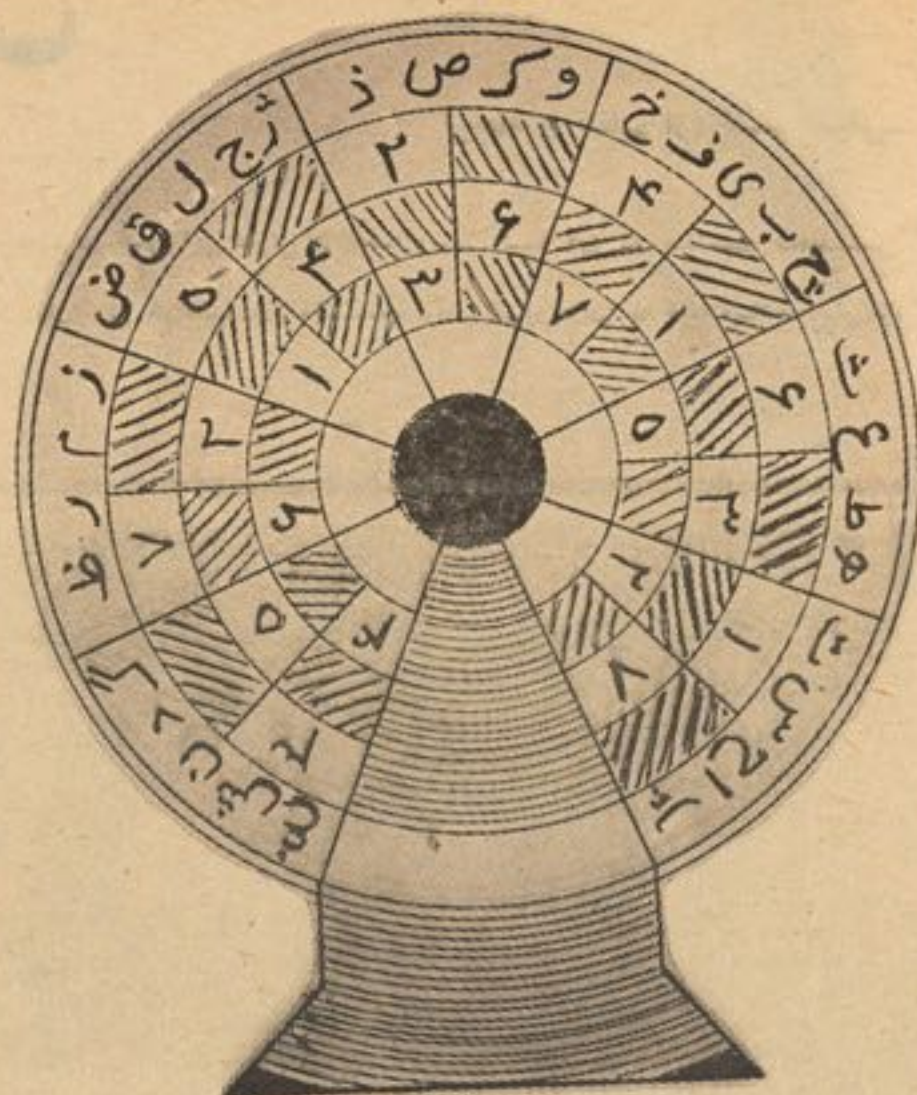


در لحظه آزمایش بالای کیبل

جرقه بسیار قوی برقی که در شرایط لایراتواری در جریان آزمایش لاین های ولتاژ فوق عالی بوجود می آیند.

بگویم هر یکی از این ناقل ها (سیم ها) می توانند جریان برق را با قوه هزار مرتبه زیاد تر نسبت به قوی ترین لاین های عصری امروزه بدون ضایعات و تلفات انتقال بدهند.

آزمایشات و تجارب اجرا شده اجازه میدهد تا ایند کنیم که در سالهای ۱۹۸۰ الی ۱۹۹۰ اولین لاین های کیبلی صنعتی فوق هادی برای انتقال انرژی ساخته خواهد شد. تمام



خوانند گان گرامی ! ترتیب از: ص، ه، پ، ثام

در هر روز از هفته که میخواهید فال بگیرید به تصویر بالا توجه نموده یک حرف از حروف نام خود را انتخاب کنید و آنرا از دایره بزرگ پیدا نمایید. (فرق نمی کند که حرف اول باشد یا دوم باشد یا مثلاً پنجم) در زیر همان حرف مثلاً قرار دارد که دارای خانه های سفید و سیاه می باشد و در داخل خانه های سفید آن سه عدد ثبت شده است از آن سه عدد هر کدام را که دلخواه شماست انتخاب کنید و آنگاه به همان شماره در زیر نام همان روز از هفته مراجعه کنید و جواب خود را از زبان حافظ شیرین سخن دریافت نمایید.

مثلاً روز یکشنبه حرف چهارم خود را که میم است انتخاب و از جمله سه عددی که در زیر قوس مربوطه به این حرف دیده می شود عدد «۷» را اختیار نموده اید. باید به بیست مربوط به روز یکشنبه در صفحه فال حافظ مراجعه کنید.

بقیه صفحه ۱۸

پایب لاین های

و طرح با عظمت آن انسان را مجذوب خود می سازد کلسای بزرگ ماریا وی و کتوریا یکی از شهرهای برادر آن آسام بوده و یکی از ارزش ترین دیزاین های پرتزین جهان می باشد. انگوشت جایی است که نخستین پوهنتون بواریا در آن ساخته شده که بعداً به لندسوت و سپس به مینونخ انتقال یافت. در پوهنتون مذکور رهبران جنبش هومیتزم جرمی تدریس نموده اند. تاریخ باستان انگوشت نه تنها از دیدن پورتريت دیولا های کاخ و تیلز باخ در (شلوس موزیم) و باکار استادانه ملیله دوزی (عشق ورزی ترکی) آشکار میگردد بلکه از جاده های پر ویج و خم آن نیز در نظر مجسم میگردد. تیاتر جدید بشاروالی در کرانه دانیوب مرکز فرهنگی است که از نگاه اسکال کار مدرن آن با مفهوم قدیم زیبایی در تضاد است و این تضاد نیز بدون جاذبه نیست.

استحکامات مذکور پارک های عمومی ساخته شده است.

یکی از خوبی های ساختن نهایی تاریخی آنست که آنها ما هیت اصلی زمان باستان را نگه میدارند.

آثار پر برج و باره انگوشت قرون وسطی در بسیاری جا ها بشکل دیوار های شهر، برج های دفاعی، در های بزرگ و دژ دیولا ها در زیر دیوار پیش بر آمده یی که به خانه بنظر میرسند کار ساختمان حصار های شهر در قرن ۱۴ آغاز یافته و قسمت های بزرگی از این استحکامات هنوز هم پابرجا است. کلیسای کاتیدرال (لیب فرون موستر) یعنی آن با مفهوم قدیم زیبایی در تضاد است و کلیسای مغربیه ما که در قرن ۱۵ ساخته شده این تضاد نیز بدون جاذبه نیست.

هوس

ترجمه و تنظیم از: قاسم ضیقل

تا اینجا داستان خواندید :

(زان) به خانه دوستش (بیتی) می‌آید (بیتی) او را نزد دوستانش میبرد و او را به ایشان معرفی می‌سازد در ضمن این معرفی (زان) با (بیر نا در) دو سبب صمیمی (بیتی) آشنا میشود. (برنارد) بعد از گفتگو با (زان) از وی خواهش میکند که به خانه‌اش برود. اما (زان) این خواهش را رد میکند. فردای آنروز (زان) به خانه می‌باشد (بیتی) نزد وی می‌آید و از او می‌پرسد که آیا گاهی عاشق شده است و اینک دنباله داستان :



گفتی احسان؟ حتماً تو تنها خواهی ماند

جایز - لاله یک مرد متفاوت است



بچه‌های را که من می‌بینم، مثل - جاج - رفتارشان است
آنها بدون اینکه کوچکترین احساس به نسبت بمن دارند
باشند، مراد در دنیا گوشت میکنند



فیول... کنیدی؟
او دیوانه است

همیشه او را دیدم، احسان دوستی - او پیدا نکردم



من می‌روم، فیول... می‌ترسند مگر...



اگر این شب تو حقیقت داشتی، بارش و امضا
عجیب خواهد بود - راست می‌گویم، سوخی نمی‌کنم



«کران» تنها است.

رفته. دیگر او را نخواهیم دید.



جارج. به شهر لیون. رفته.

پس به امید دیدار. حتماً به بیرون
«سرویل» خواهیم رفت و شاید
در آنجا «جارج» را هم ببینیم.



این نا ممکن است.



چند روز میگذرد. یک شب...

تنها جیس؟ «کران» چه کند؟

او هم به شهر لیون. رفته.

جارج. خدا نگهدار. من ترا دوست دارم
من نمی چشتم که یقیناً بهتری ترا دارم
چرا بمن وقت ندادی که خود را بهتر ببینم
نمی توانم؟



بله، او در فیوول «هم»
شیراز به تو راست!

اینها چگونه واقعه او عاشق
جارج. است؟



دلی نمی که تا عید اینها
جاءند؟

او قیصر منگوره داد. باید به این باور داشتیم
که این منطقه خاطره های تلخ را در فکر او زنده می سازد...



بالفعل میکنی!

بسیار دلم دارم

خوش شید، فردا اول ماه پیریل است
چرا با او یک شوخی نکنم، چگونه؟



منو امید یک چیز خسته را بگویم؟
«کران» حیلان عاشق نه شده!

دخترایی اند که همیشه شوخی میکنند.

ساختن مراکز صنعتی بسیار بزرگ و پسر قدرت، رشد و پیشرفت اقتصاد و کلتور و زراعت ماشینی بلند بردن سطح زندگانی ملی و نه انسان بدون مقدار زیاد انرژی برقی غیر ممکن میباشد. اعمار دستگا های تولید برق حرارتی، آبی، و اتمی از جمله مهمترین تقاضای عصر مامیباشد این راهم باید خاطر نشان بسازیم که فقط استحصال انرژی برقی ضروری نیست بلکه انرژی مذکور باید به مسافات بعید انتقال داده شود تا اینکه ساحات دیگر ازین انرژی استفاده کرده بتوانند این یک کار بسیار ساده نیست این موضوع یکی از مهمترین مثالهای حساسی را در پهلوی یک عده پراپلم عصری علم و تکنیک اشغال می نماید. حالا بیایید ببینیم که این موضوع را یک عده دانشمندان چه قسم حل می نمایند.

حمل و نقل انرژی برای یک عده کشور های جهان اهمیت زیادی دارد خصوصاً برای کشور های که دارای مساحت بزرگ مسافات بعید، دستگاه های تولید برق بسیار قوی و مراکز صنعتی بسیار زیاد باشند با اهمیت تر میباشد در اتحاد شوروی برای اولین مرتبه در جهان لین های ولتاژ جریان برق متناوب ۷۵۰ هزار ولتی ساخته و آزمایش شده است فعلاً ساختن این قسم لین های صنعتی که مراکز صنعتی دانباش و او گر این غربی را در مسافات ۱۰۸۰ کیلو متر باهم وصل بسازد جریان دارد لین جریان برق ثابت ولگا گراد دانباش انرژی برقی را با ولتاژ زیادتری یعنی ۸۰۰ هزار ولت انتقال میدهد این لین دارای طول ۲۵۰۰ کیلو متر و ولتاژ ۱۵۰۰ هزار ولت خواهد داشت در ساحات مرکزی کشور اتحاد شوروی انرژی برقی چندین دستگا های تولید برق حرارتی که در ساحه معادن زغال سنگ جمهورییت قزاقستان اتحاد شوروی ساخته خواهند شد از طریق همین لین انتقال خواهد یافت. در هیچ نقطه از جهان این قسم ترتیبات عظیم برای جریان برق ثابت و جریان برقی متناوب موجود نمی باشد.

باترید حجم انرژی برقی ضایعات همچنان بدون شك و تردید زیاد می گردد لازم است که اندازه ضایعات را باید کم کرد مگر موضوع فقط مربوط به ضایعات نمیباشد.

مقتضیات برای نقل دادن انرژی در مسافات بعید با مشکلاتی روبرو شده است که وسایط امروزی آن را برآورده نمی تواند این ها عبارت از لین های هوایی و قابلونی میباشد از هر دستگاه تولید برق به هر شهر بزرگ و صنعتی باید چندین لین های ولتاژ عالی تمديد گردد، زیرا يك لین قادر نخواهد بود که این قدر جریان زیاد را متقبل شود تزید آیتند ولتاژ با مشکلات زیاد همراه خواهد بود و این هوا بحث عایق خدمت کرده و بین زمین و ناقل عاجز و یاشارتی بوجود می آید.



درنل مخصوص ضخیم در دستگاه آزمایشی فوق هادی دوران هیلیم فوق بحرانی آزمایش می گردد. آزمایش وسایط جدید ترانسپورت انرژی برقی ادامه دارد

در جهان تخنیک برق

ترجمه : دیپلوم انجیر سروری

جریان برق در منفی (۲۵۲) در جهه سانتی گراد



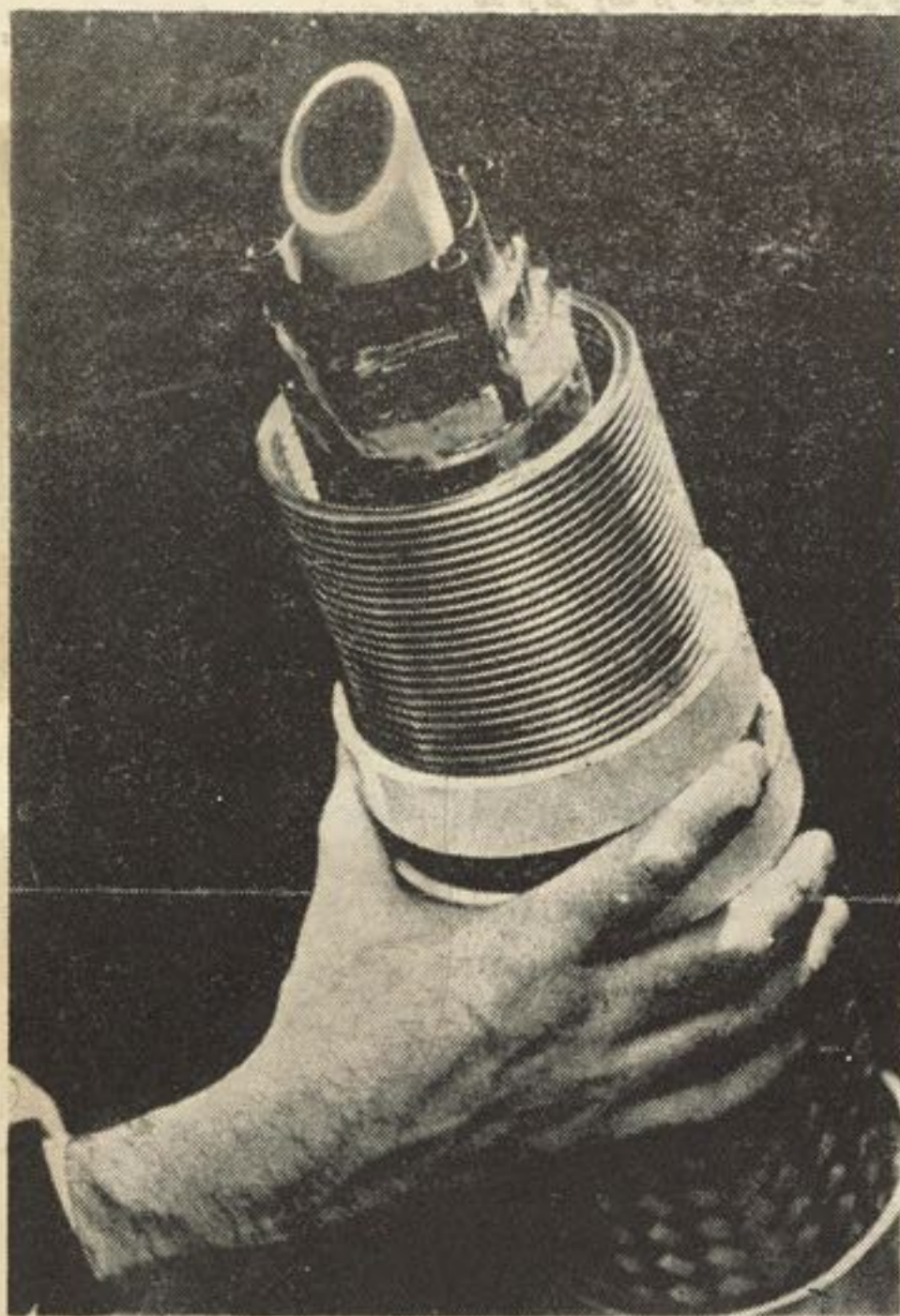
متخصصین اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا در اتنای یکی از کنفرانس هاراجع به ساختن لین های فوق.



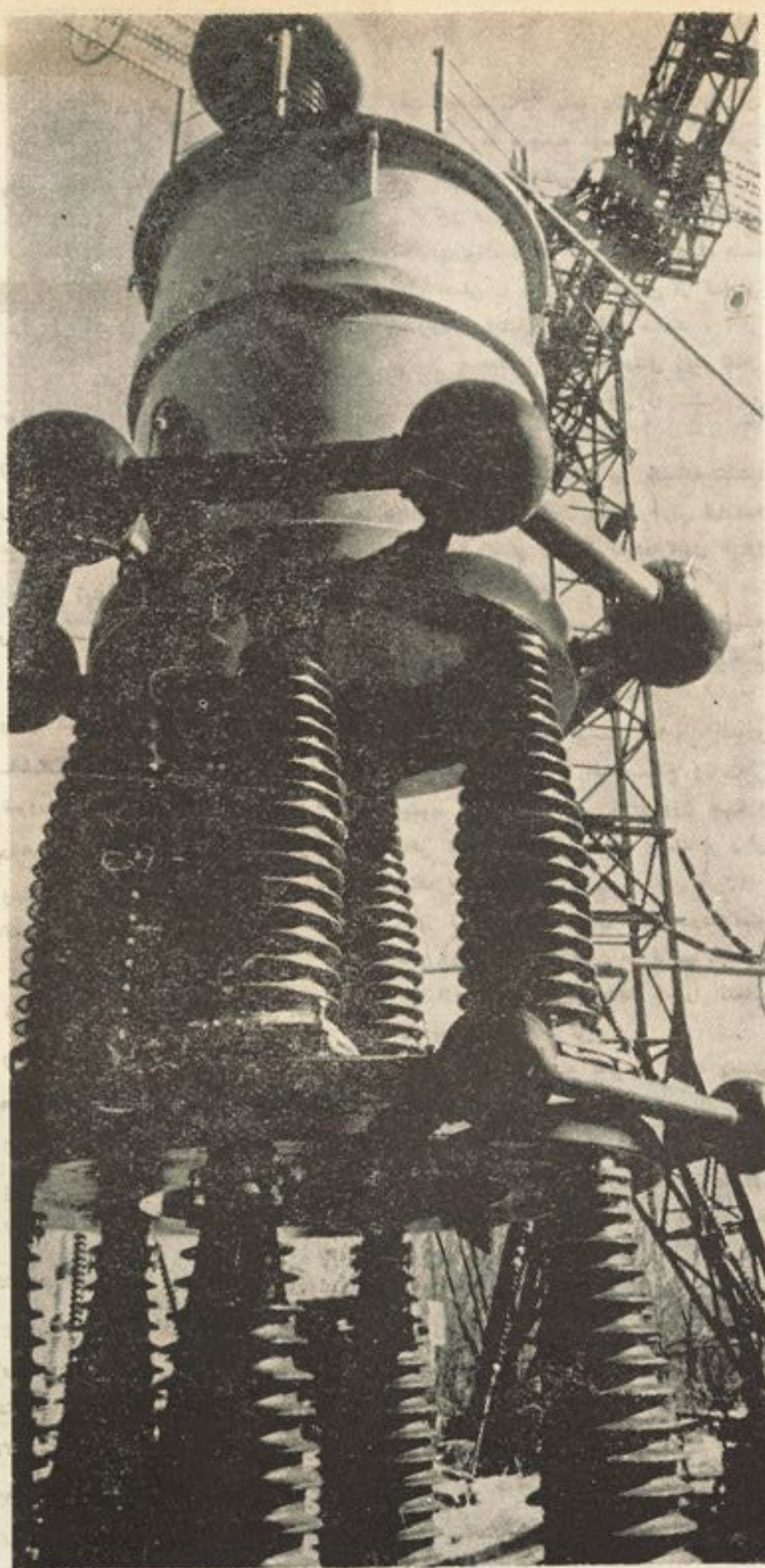
برای اینکه از این جرعه های خطر ناک نجات پیدا کنم لازم است که پایه های برق بسیار دراز نصب گردد هم چنان کثافت جریان برق را بسیار بلند برده نمی توانیم به نسبت اینکه ضایعات انرژی بسیار زیاد می گردد. این اثر هنوز شصت سال قبل ذریعه فزیک دان معروف هالندی کامبرلنگ اونس کشف گردیده و مفهوم آن ازین قرار است که بعضی فلزات در اثر سرد ساختن بسیار قوی تقریباً تا صفر مطلقه که مساوی به منسی ۲۷۳ اعشاریه ۱۵ درجه سانتی گراد است از مقاومتی که در آن جریان برق جاری است صرف نظر می نماید.

در ماشین محاسبه الکترونی (کمپیوتر) تحلیل و آماده ساختن معلوماتیکه از کبیسل فوق عادی در زمان آزمایش بدست آمده صورت می گیرد.

دانشمندان وانجیران ایالات متحده امریکا اتحاد شوروی، انگلستان از همه اولتر بحل این پرابلم اقدام نمودند این راهم باید یادآور شویم که طرق حل این پرابلم در کشور بقیه در صفحه ۴۵



یکی از اقسام کبیسل های فوق عادی جریان برق با کثافت هزار ها مرتبه زیادتر از سیم های عادی فقط از نل باریک مرکزی عبور می کند. ساختمانهای دیگر و فشرده قطیوی برای نگهداشتن درجه حرارت پایان خدمت می نمایند.

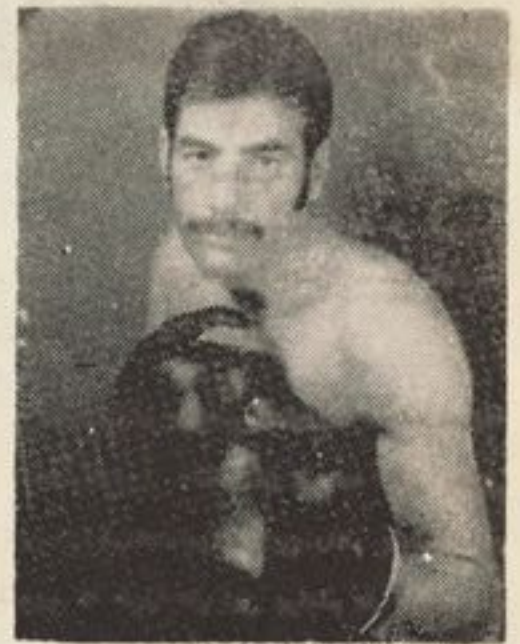


این قسم ترانسفرمر ها ولتاژ جریان برق را تا یک ونیم میلیون ولت برای ارسال آنها به مسافتات بعید بلند می سازد.

در سالهای ۱۹۸۰ الی ۱۹۹۰ اولین لسن های کبیلی صنعتی فوق عادی برای انتقال انرژی ساخته خواهد شد. در صورت انتقال دادن جریان برق ذریعه کبیسل هاو ناقل های موجود (۱۵) فیصد انرژی دادن تلف و ضایع می شود.

داپور از: م.ن

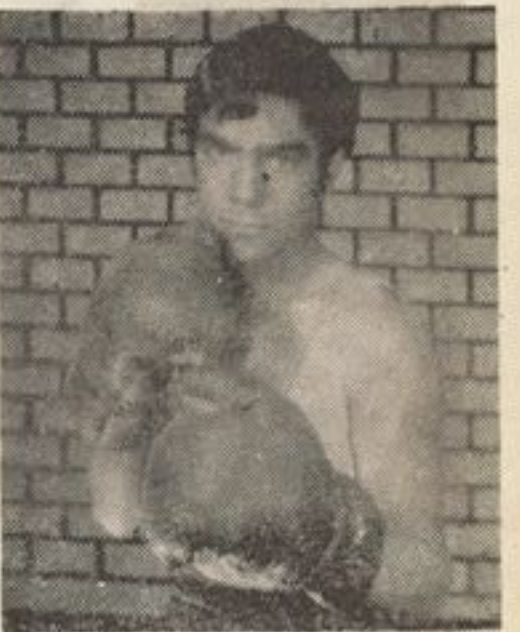
ورزشکاران بکسنگ کلب پامیر



عزیزالله عزیز ری رهبر بوکسنگ کلب پامیر



سید معروف عشرت



غلام مصطفی

کلب ورزشی پامیر که از مدت چند سال به اینطرف در راه رشد و تقویه سیورت در کابل به فعالیت پرداخته و دارای شعبات مختلفی می باشد از جمله بکسنگ کلب پامیر اکنون بیش از بیست نفر عضویت دارند.

عزیز الله (عزیزی) رهبر بکسنگ کلب پامیر در باره خود و شعبه مربوط اینچنین به صحبت آغاز می نماید:

از لیسه عالی استقلال فارغ شده ام و فعلاً مامور دافغانستان بانک می باشم عروسی نموده ام و خوشبختانه پدر دو پسر می باشم بعد از کمی وقفه در حالیکه دست های گوشت دار و سنگینی خود را به حرکت می آوردم و اشاره مطالب خود را ارائه می نماید میگوید: از مدت چهار سال به اینطرف مصروف تمرین در ورزش بکسنگ می باشم و علاقه و دلچسپی ام روز بروز اضافه می شود و نظر به مشکلات و ظیفه های نتوانا نستم در مسابقات شرکت کنم و از آنجای که ریاست المپیک در هفدهم ماه حوت مسابقه بکسنگ را اعلان نمودم خودم همراه شاگردانم هر کدام در کلاس های مربوط در آن شرکت خواهیم کرد و آماده ایم تا با حریف خودزور آزمایی نماییم به ادامه صحبت از شرکت در مسابقه ای که بقول وی از طرف ریاست المپیک دایر میگردد همراه خودش هفت نفر دیگر درین مسابقه بالای رینگ حاضر خواهد شد.

آن عهده بوکسوران آماده مسابقه می باشند. عبارت اند از:

عبدالمجید و غلام مصطفی در کلاس اول، عبدالسلام در کلاس دوم، عبدالقادر در کلاس سوم، سید معروف (عشرت) در کلاس چهارم و عبدالغفور و محمد یاسین در کلاس پنجم. بناغلی «عزیزی» با اطمینان و امیدواری میگوید: اگر حق تلفی صورت نگیرد و اگر حساب درست آید از رننگ موفق به نائشنا خواهد شد.

بناغلی عزیز ری در جواب سوالی در مورد علاقه اش در رشته بکسنگ تذکره داده می افزاید

که: برادر بزرگم همیشه مراد سیورت و ورزش تشویق نموده و مشوق اصلی و یگانه ام در قسم او می باشد من خودم به فوتبال علاقمند بودم.

درباره آینده ورزش بکسنگ چنین صحبت می نماید.

ورزشکاران ما که اکثراً روی تصادفات و روحیه شوخیزه می به ورزش روی می آورند با مشکلات و کمبود های از نظر و مواد ضروری مواجه اند که عامل اساسی عدم رشد ورزش را ضعف بنیه اقتصادی و نداشتن وسایل و مراکز لازم از نگاه های مختلفه تشکیل می دهد.

مثلاً ورزشکاران ما اول هیچگاه از امور فنی سیورت آگاهی نداشته و روی احساسات و بد بختانه بدبینی های که زاده عقب ماندگی محیط، اجتماعی به سیورت علاقه مند می شوند و بعد از آن در گراچ های نمائند و زیر زمینی های به ورزش می پردازند از آن گذشته از همین ویرانه ها و پس کوچه ها گاهی قهر مانان و ورزشکاران محبوبی هم بیرون می آید که زود از یاد می روند و فراموش می شوند.

کشور ما آب و هوای مساعد و محیط وسیعی که دارد اگر از آن در ست استفاده شود و ورزشکاران بصورت درست ورزش به پردازند میتوانیم ادعا کنیم که بیرق افغانستان در مسابقات بین المللی برافراشته تر از دیگران قرار خواهد گرفت.

و در ادامه صحبت خویش مثال آورد و میگوید:

اگر تنها اتحاد شوروی را که در المپیا ی مونشن مقام اول را بدست آورد در نظر بگیریم می توانیم بگویم که شرایط مساعدی که برای ورزشکاران آن کشور ایجاد گردید در پهلوی پشت کار، زحمت کشی و عرقریزی ورزشکاران تاثیر عمده دارد.

در حوضه بکسنگ هم باید بگویم که در اینجا جوانان علاقه ای زیادی به این ورزش نشان میدهند و تعداد ورزشکاران این بخش رو به افزونی است اما با اینهم ورزش وقتی پیش خواهد

رفت که تمرینات ادامه داشته و مسابقات بین کلب ها با روحیه دوستانه صورت گیرد ما را به مقصود خواهد رساند.

عزیزی درباره اینکه وی و شاگردانش تا بحال در تورنمنت ها شرکت نتوانسته اند علت اصلی را دور بودن خودش از کابل و مصروفیت ایشان در وظیفه میداند. آقای عزیز ری به محمدعلی کلی علاقمندی زیاد نشان میدهد و فن های وی را ستایش می نماید.

بعد از صحبت با ترینر تیم بکسنگ کلب پامیر بایک عضو فعال و جوان خوش قیافه این شعبه گفتگو را آغاز نمودم گوی خود را چنین معرفی میدارد:

اسم اینجا نب معروف و متخلص به (عشرت) فعلاً متعلم لیسه عالی حبیبیه می باشم در سنگتراشی کابل بود و پاش دارم.

قبل از اینکه از وی پرسش نمایم با شورو شوق و احساسات به اصطلاح ورزش میگوید من آماده هستم تا در وزن چهارم با هر کسی که آماده مسابقه باشند روی رینگ به مسابقه پردازم.

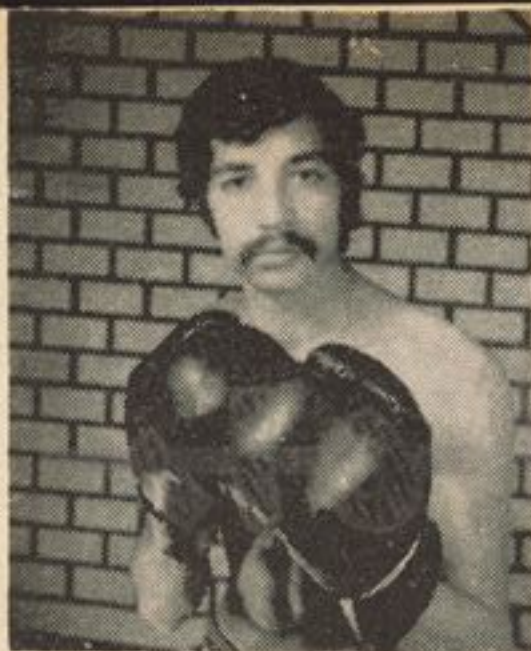
از عشرت که یک جوان با حرارت و علاقمند جدی ورزش بکسنگ است می پرسیم: شما چرا از جمله انواع سیورت ها بکس را انتخاب نمودید بدون وقفه می گوید:

من به سیورت البته به فوتبال علاقه داشتم و گاه گاه فوتبال می نمودم ولی چند سال قبل شاهد مسابقه ورزشکاران در چمن و رژی لیسه استقلال بودم وقتی ورزشکاران را بالای رینگ به علاقه می دیدم راستی شطارت ها و شارت آن ها مرا جذب نموده و تصمیم گرفتم یک بکس سر لایق باشم. به این مفکوره در شرایط خیلی نامساعد در همان کوچه سنگتراشی شروع به تمرین نمودم و تا بحال ادامه داده ام و یگانه کسی که مرا تشویق نموده استادم «عزیزی» می باشد که همیشه ممنون وی خواهم بود و همچنان محمد آصف آمر کلب پامیر نظر به علاقه ای که به ورزشکاران دارند ما را تشویق می نمایند.

از وی درباره چگونگی تعیین وزن ورزشکاران می پرسیم که با هر فن کمک از حافظه خود و خلیفه اش به ترتیب می گوید:

کلاس اول باید چهل و هشت کیلو وزن داشته باشد، کلاس دوم پنجاه و یک کلاس سوم پنجاه و سه و نیم کلاس چهارم پنجاه و هفت کلاس پنجم شصت و یک کلاس ششم شصت و سه و نیم کلاس هفتم شصت و هفت کلاس هشت هفتاد و یک کلاس نهم هفتاد و پنج و کلاس دهم هشتاد و یک و نیم کیلو وزن باید داشته باشد.

معروف عشرت در جریان صحبت از خلیفه اش می پرسد که در افغانستان عبد الرشید خان



عبدالقادر

نیز نقش خود را دارد و به بدینتر تیب به عقیده من باید تور نمند های پی در پی دایر گردد تا ورزشکاران به اصطلاح میدان دیده شوند و به قوی پیدا کنند از میدان و حریف نه ترسند در آن صورت هم ورزشکار موفق می شود و هم ورزش راه ترقی را می پیماید. و همچنان باید مسابقات بکسنگ از طرف مقامات مسئول قبلا اعلان شود تا ورزشکاران بتوانند در یک فرصت مناسب خود را آماده مسابقه سازند.



عبدالسلام

بیغم در حوضه بکسنگ از اولین ورزشکاران بود و خلیفه اش هم تایید می نماید.

از (عشرت) آخرین سوال خود را در باره انکشاف ورزش نمودم که با عجله چنین جواب می دهد.

بیشتر ورزش قسمی که آقای عزیز در باره اش صحبت نموده که در پهلوی نظریات وی تشویق مردم و حوصله مندی خود ورزشکار

دع «غیور» ترجمه

د ۱۹۷۵ کال دهاکی دلوبو لومری تو ر نمند

د ۱۹۷۵ کال دلوبو لومری فصل دروژی لوبو د تمرینات و پروستی مرحله و بشودله چسید تیرکال به نسبت اروپایی ورزشکاران دتورو تمریناتو به نسبت داتلیکی لوبو دسورته رسولو دپاره زیات چمتو والی درلوده د ۱۹۷۴ کال ددسامبر دمیاشتی به وروستی و رڅوکی دچکوسلواکیا دهاکی دلوبو دین المللی تورنمنت نامتو ورزشکار «انتونین» دیوی مطبوعاتی مرکی په ترڅ کس اعلام وکړ چی دتورو لسو یا پنځلسو کلونو په دوران کیش په نړی او په تیره دبالقان دحوزی په هیوادونو کیش دهاکی او په یخو او وارو باندي دلوبو او ورزشی تمریناتوسره د ورزشکارانو علاقه زیاته شوی اودا موضوع دماهیبت له نظره دوه ځانگړی عوامل لیری لومړی په بسپاری توگه د ورزشی نوو تاسیساتو موضوع او په دوهمه مرحله کی دتوریزم د انکشاف او تدریجی تکامل مسله.

پولنده، چکوسلواکیا، بلغاریا، شوروی اتحاد، فرانسې، هنگری، یوگو سلاویا اوروما نیا د ورزشکارانو په گډون دالمپیک د راتلو نکو بین المللی لوبو دسورته رسولو دپاره چمتو والی زیات شوی اوله حالاتو څخه داسی څرگند یږی چی امکان لری دالمپیک په راتلو نکو بین المللی لوبو او مجوز پرو گرامونو کیش داروپا ددواړو برخو ورزشکاران دسور و هیوادونو په نسبت دسرو زرواو سپینو زرو دزیات شمیر مهالونو په گټلو بریالی شی.

شوییدی چی دالمپیک راتلونکی بین المللی لوبی دی په مسکو کیش چوپ شی. ددی له پاره چی د ۱۹۷۵ کال ددوهم کوارتن دهاکی دلوبو دتورنمنت دپاره پسته کف واندازه ترکیبات نیول شوی زی تجویز نیول شوی چی دهمدی کال دهاکی دلوبو دلوبو لومړی دوری دتورنمنت دبشپړیدلو ننه وروسته دی دبالقان دحوزی دورزشکارانو په گډون داروپا دلوبو هیوادو ورزشکاران دپه نړی روزنی په یولی تمریناتو لاس پوری اوس د شوروی اتحاد ورزشی مقامات چمتو کاندی



داتلیکی لوبوتر پرو گرام لاندی د ۱۹۷۵ کال دلوبو لومری ورزشی فصل دهاکی دتمریناتو پوه ختمه.

راه بی برگشت

نوشته: رشاد وسا

فصل مسابقات بزرگسالی در سراسر صفحات شما ل کشور آغاز میشد و مردم با شور و هیجان زیاد انتظار آنرا میکشیدند. انتظار مسابقه تیرا که از روز کارباستان از اجداد دلیر شان برای آنها میراث مانده بود.

می گویند ، آریاییان که در سراسر کرانه های جیحون میزیستند بار اول اسب را اهلی کردند و آنها سوارکاران ماهر بودند. اسکندر یونانی در سر زمین آریاییان باد شواری های زیاد روبرو شد و مدت ها درین سر زمین ماندگار شد. زیرا سواران جابک و دلیر راه او را بسته بودند.

بالاخره آن روز فراز رسید. اسپهای گران قیمت و پهلوانان آهنگین پیکر در فراخای دشت گرد آمده بودند. در آن روز دودسته بزرگ با هم مسابقه داشتند و از هر کدام پنجاه سوار دلیر به میدان حاضر شده بود و صد هاسوار دیگر در آنجا آماده بودند که بابای سواران مسابقه را از نزدیک ببینند و هزاران نفر دیگر بر فراز تپه ها نشسته بودند و انتظار آغاز مسابقه را میکشیدند. در میان دشت گوساله سر بریده بی افتاده بود. باید پهلوانان گوساله را بر میداشتند و از جاییکه قبلا در دشت تعین شده بود میردند و دوباره به دایره حلال که در نزدیک جایگاه اولی گوساله قرار داشت میاور دند .

کسی که میتواند گوساله را بدایره حلال بیاورد برنده حساب میشد. و برای روستای خویش افتخار کبابی میگردد. بالاخره مسابقه آغاز شد. صد چاپ انداز مانند تیر بسوی دایره ای که گوساله در آن بود تاختند یکباره از غریو سواران و گرد پای اسپان زمین به لرزه در آمد و آسمان تاریک شد، و لحظه ای بعد سواران همه برگرد گوساله حلقه زده بودند و همدیگر را بستنی میفشردند. اسپها طوری بیکدیگر چسبیده بودند که سواران نمی توانستند خم شوند و گوساله را بر دارند. گاهی اسپها عقب میرفتند و دویای پیشروی خود را بلند میکردند و از فراز سر پهلوانان و اسپهای دیگر خود را به گوساله نزدیک میکردند. سواران کلاه هایی از پوست گوسفند و لباسهای پنبه دوزی گشاد و محکم بر تن داشتند. تازیانه ها به شدت در هوا میچرخید و بر پشت و پهلوی اسپها فرود میآمد. و گاهی سروروی چاپ

اندازان را نیز خونین میکرد. مشکلی اسپ سیاه رنگ مراد بر بالای گوساله رسیده بود. مشکلی اسپ باهوش و نیرومند اهمیت این لحظه را در یافت و همچنانکه فشار اسپهای دیگر را بر پهلوی خود بر میداشت. راهی پیشروی خود را خیم کرد که در همین لحظه کوتاه مراد برق آساخت شد و دست راستش مانند گبرای آهنگین بر ساقه گوساله پیچید و بر پهلوی های مشکلی میباززد. يك لحظه بعد مشکلی دوباره بلند شد و مانند فنساز حلقه فشرده اسپان و سواران بیرون جست و با سرعت چون باد

در پهنه دشتهای بیکران تاختن گرفت. اما پیروزی را نمیشود به این آسانی بدست آورد. قربان رقیب نیرومند مراد راه او را گرفته بود و بسویش میتاخت. مشکلی بجایکی راه کوچ کرد و سرعت از مقابل مراد دور شد. قربان فریاد هولناکی برکشید و تازیانه را سخت بر پهلوی جیران اسپ سرخ رنگ خویش فرود آورد و بدنبال مراد تاخت. سواران دیگر نیز از پی آنان میتاختند.

در آن غریو پیش تاختن اسپ که خوب ورزیده نبود. زمین میخورد و سوارش برخاک میفتاد و یکه و تنها ایستاده میرود و پیرویش میرد و باز میدیدند که سوار آهسته از خاک بر میخیزد و به سوی اسپ خود که دور از اسپهای دیگر ایکه و تنها ایستاده میرود و پیرویش میرد و باز میتازد او مجال ندارد که در باره این زمین خوردن بیندیشد. در باره اینکه چگونه جان سلامت برده دوباره اینکه چگونه طوری که بار ها دیده شده سرو گردن خودش و یا اسپش نشکسته است. او چنان پیش میتاخت که گویی حادثه یی رخ نداده است. نه اکنون نه در گذشته و نه هیچ وقت دیگر او چنان پیش میتاخت که گویی دیگر زمین خوردنی در کار نیست.

بر فراز تپه ها گروه های بیشمار مردم میدیدند که اسپ سیاه مراد در پیشا پیش اسپهای دیگر میتازد و هر لحظه از سواران دیگر فاصله میگيرد اما او درین پیش تازی تنها نبود.

قربان نیز خشمگین و انتقام جو در دنبالش میتاخت. و هر لحظه به او نزد یکنر میشد. بار اول نبود که مشکلی سوار و گوساله را بردوش میکشید. او در سالهای دیگر هم این پهلوان را به پیروزی و افتخار رسانیده بود و این دشتهای بیکرانه را در نور دیده بود.

دشت خاموش و خلوت بود. تکه های سپید ابر مانند گشتی های بادبانی در آسمان لاجوردی شناور بودند. و آفتاب چون تابه زرین در میانه میدرخشید. پرنده گان کوچک که از غریو سواران رعبه بودند. در آغوش بته های خشک ده پناه میردند. اما در آنجا در میان خانه های گلین روستایی ، دلیر دختر سیاه چشم و باریک اندام. بسیار هراسان و تنها بود و نمیدانست بکجا پناه برد و چگونه آرام گیرد. او در یافته بود که قربان در آتش حسد میسوزد و جان بدر بردن ازین میدان کار دشوار

ژونلون

زخمهای تازه را بر سروروی او دیده میتوانستند. آنها میدیدند که روی شقیقه هایش خون لخته بسته و خشک شده است. مراد کلاه از سر گرفت و یخن پیراهن پنبه دوزی کهنه خویش را بساز کرد و در آن تاریکی شامگاهی به خاکهای زمین پیش پای خود خیره شده بود لبخند نمیزد و هنگامیکه عرق پیشانی خود را پاک می کرد به یادگی های دستش نیز نگاه نکرد در این شبی که بغاطر او در روستا جشن میگرفتند در آن شبی که دوشیزگان پایکوبی میکردند و جوانان با دمبوره و دوتار ترانه های عاشقانه میسرودند، خدا میداند اوبه چه میاندیشید و چرا خاموش و اندوهگین بود ... پایان

که از آنسوی دشت اسپ و سوادری بستگنی خود را میکشیدند و بدایره حلال نزدیک میشدند. یکباره فریاد های شاد باشی و غریبوشادی و پیروزی فضای خاموش و پنهان دشت را پر کرد و مراد گوساله را بدایره حلال رسانید. جوانان ده راه را بر او باز کردند. در آنجا رسم نیست که قهرمان را بروی دست بلند کنند او به آهستگی از روی اسپ پیاده شد و با گامهای سنگین براه افتید. بهتر اسپ خسته او را برده بود و اکنون تنها میرفت چند نفر از دوستانش یک قدم فاصله از دنبالش میرفتند. آنها نیز مانند اوبه آهستگی گام بر میداشتند. او چند قدمی رفت و بعد روی خاکهای دشت نشست. هوا اندکی تاریک شده بود. اما دوستان او جای

نبود و هر دو پهلوان در کام امواج خروشان رفته بودند. آفتاب در پشت کوه نشسته بود. اکنون بر فراز تپه ها تعداد مردم کمتر شده بود. زنهای کودکان بخانه هایشان رفته بودند. روز به آخر رسیده بود و از پهلوانان خبری نبود. حتی سوادری که بدنبال شان رفته بودند هنوز برگشته بودند. مردم بسیار هراسان بودند و در میان آنها بیشتر از همه دلبر پریشان و تگران بود. ناگهان فریادی از میان تماشاچیان برخاست و در سکوت دشت مانند شیپور پیروزی طنین افکند. و بالا فاصله یک جوان سوار کار مانند تیر بسویی از دشت تاخت و همان لحظه هزاران چشم بدنبالش ره کشید. و بعد چشمها دیدند

است. شاید او مراد را بغاطر همین دلاوری ها و بیباکی هایش دوست داشت. اما درین لحظه دلش میخواست که او ازین ماجرا بدور میبود دلش میخواست که او مانند سالار پیروز متداز میدان بر میگشت و او برویش لبخند میزد و با چشمان سیاه خود ستایشش میکرد. در آن روستا جوانان زیاد دلباخته این زیبا روی سیاه چشم بودند. اما تنها مراد پهلوان آفتاب سوخته و بیباک که آوازه شهرتش در سراسر روستا های شمال پیچیده بود، دل از دست او رفته بود. قربان بیشتر از دیگران ازین ماجرا کینه در دل داشت. و اکنون که از چشمانش آتش کینه و حسد زبانه میکشید، هر زمان نعره های وحشتناک سر میداد و باخشم فراوان تازیانه را بر پهلوانی جیرن فرود میآورد. جیرن حیوان باهوش در یافته بود که پهلوان خشمگینی را بر پشت میکشد. تازیانه او را به ستوه آورده بود و اکنون مانند سیل خروشان به پیش میرفت، تکه های ابر دست بدست هم دادند و آهسته آهسته سراسر آسمان را پوشیدند.

از دنیای هنر دیگران

زندگی هنری در ۱۹۷۴



ژورا کیسیج

سر بیایی در قرن نوزدهم است که در بلگراد ذایر شد و شمار تماشاچیان آن ریکاردی درین نوع فعالیت ها گذاشت. این نقاش نام دار (ژورا جا کیسیج) نا مداشت که آثار و کارهای او را از رنگ ها و روشنی ها تماشا کنند. هنر مند دیگر سلاوی که در آرت گرافیک نقش اساسی او در هنر امروزیوگوسلاوی انکار ناپذیر است پنجاه تابلو از نقاشی ها و رسامی هایش را در نمایشگاه بلگراد گذاشته بود. این هنر مند «بو زیدار جاکاک» است که از مبارزات و هابی بخش تابلوهای جاودانی بوجود آورده است. آرت گالری (۷۳) بیست اثر را تحت عنوان «زنان و پرندگان» بیست اثر را به نمایش گذاشته بود. این آثار متعلق به «رستو ستیچویک» مجسمه ساز فقید مونتینگرویوگوسلاوی است که از سنگ و چوب در دوران پنجاه سال خدمات هنری اش بوجود آورده بود. همین گالری آرت آثار نقاشی «موسی پوجادی» را نیز که از نقاشان ایالت سربایوگوسلاوی است بمعرض نمایش گذاشت. این آثار همه بر اساس ریا لزم و آرت اجتماعی بوجود آمده است. در حالیکه موزیم هنر معاصر آثار «پیتر دو برویک» را که در سالهای بین (۱۹۴۲-۱۸۹۰) میزیست عرضه کرد.

سالون موزیم شام دو نمایشگاه بود. یکی نمایشگاه آثار و کارهای (ادو مورتیک) که شامل بیست و

فعالیت های هنری دریوگوسلاویا در سال ۱۹۷۴ بیشتر از هر وقت جالب توجه بود. در بسیاری از شهر ها بمناسبت تجلیل از سی سال زندگی جدید و بزرگداشت این خاطره نمایشگاه هایی برپا شد و آثار نقاشی و سایر آثار هنری به معرض نمایش قرار گرفت. البته مشکل است در باره یکی از این نمایشگاه ها بصورت مشخص و مقایسوی صحبت کرد، زیرا هر کدام بنو به خود خصوصیات و ارزش هایی از نوع خود داشت. از آنرو ما در اینجا از چند نمایشگاه که در مرکز (بلگراد) دایر شده بود نام می بریم. ازین جمله یکی هم نمایشگاه آثار نقاشی معر وف (پیتارلو باردا) است که شامل یک سلسله نقاشی های زیاد از زندگی امروز و دیروز یوگوسلاویا بود. نمایشگاه دیگری متعلق به آثار شاعر رو مانتیک و نقاش بزرگ



این عمارت با گالری های هنری آراسته شده بود.

آفتاب گاهگاهی مانند لکه کم نوری از آن طرف ابرهای کم بار بچشم میرسید و دشت و صحرا دیگران درخشش و پهنای پر شکوه خود را نداشت.

پایه های ابر چون گنبد های خاکستری بر کناره های دشت نشسته بود.

مدتی پیش این دو پهلوان بهم رسیده و در کشمکش بودند. قربان پای دیگر گوساله را در دست داشت و آنرا بسوی خود میکشید. اما دستهای مراد نیز مانند گیرای آهنین بر پای گوساله پیچیده بود آنها که تازیانه ها را در دهان داشتند بر اسپها نعره میکشیدند و بسوی همدیگر نمینگریستند، دو اسپ سرخ و سیاه شانه بشانه پیش میرفتند. و دو پهلوان همچنان در جدال و کشمکش بودند. آنکه میتواند گوساله را دوباره بر گرداند و در دایره حلال جایگاه قبلا در میان دشت تعیین شده بود و هزاران نفر سوار پیاده آنرا می پاییدند بگذارد قهرمان میشد.

از آنجا که هر چیز بیانی دارد، دشت و صحرا نیز به آخر میرسد. از سمت راست شاخه کوهی در قلب صحرا پیش رفته بود و از طرف چپ دریای کوچک مانند ازدهای مست میگریید و بسوی این کوه میرفت. سواران هر قدر بیشتر میرفتند عرصه تاختن تنگتر میشد. کوه دریا هر لحظه چون دوسد نفوذ پذیر نزدیکتر میشدند. در آنجا صخره های کوه و دریایه پرتگاه و گرداب هولناک مبدل شده بود. دو پهلوان باید بسر میگشتند و یا هر دو در کام گرداب فرو میرفتند اما مراد سخت خشمگین بود و نمیخواست بر گردد. از چشمانش برق کینه و انتقام میجید. او همچنان نعره میکشید و اسپش را هم میزد. مراد در یک لحظه به کوه دریا و دشت خاموش و افسرده خیره شد. بعد قطعه راه باریک و کوچک را دید که بسرعت کوتاه تر و کوتاه تر میشود و لحظه ای بعد اسپها پاهایشان بر زمین

پنج بار چه بارنگ تیره از مطالعه طبیعت بود و دو می کار های معماری (بو گدان بو گدان نو یچ) را بسنام طبیعت و الهه میمو را احتوا می کرد. بافتخار سالروز بلگراد گالری مرکز کلتوری نیز نمایشگاهی بنام «بلگراد سالهام بخش نقاشان» دایر کرده و ۷۰ اثر از هنر مندان جوان در آن جابجا شده بود بهمین ترتیب در ایالات مختلف نیز نمایشگاه هایی از آثار هنر مندان زبده یوگوسلاوی دایر شده بود یا لست جمهوری سلووانیا نیز درین میان سهم ارزنده ای داشت و آثار ی که بیانگر پیام انسانی است در نمایشگاه این جمهوریت بیشتر بنظر می خورد. جمهوریت های کروشیان و مسید و نیا از ناحیه تدویر نمایشگاه ها درین سال نسبت به سایر جمهوریت ها کم نبودند و هر یک در راه احیای هنر قدیم و تشویق هنر جدید آنکشور سهم خود را بدرستی ایفا کردند.

خیاطی

وی همچنان افزود: که با یک اتحادیه و کو پراتیف خیاط ها بود آید تاشکلات شان از نگاه های مختلف رفع شود.

وقتی در باره زندگی فامیلش از وی پرسیدم در حالیکه چشمها نش در زمین بود گفت: قبلا عروسی نموده ام و فعلا دو طفل دارم که وقتم با آنها خیلی خوش میگذرد همچنان از زندگی فامیل رضایت دارم و خانم نیز همیشه به فکر زندگی راحت برای من و اولادهایم میباشد.

یعنی خستگی های روزانه ام را با لبخند نمکینش بدست فراموشی گذشته و خویش را در کبله ام که واقعا کاندن صفا و صمیمیت میباشند در کنار همسر و اولاد هایم مرد خوشبخت میکنم وقتی ازین خیاط جوان خدا حافظی نمودم با لبخندی همیشگی اش گفت: جای شکر است که تا دم در مرا استقبال نموده و مجله ژوندون به این ابتکار دست زده است و میخواهد واقعا و عملا این مجله مردم در خدمت مردم قرار میگیرد



من می خواهم شاگردان زیادی درین رشته تربیه کنم تا بتوانند رضایت مردم را حاصل کنند

است و میخواهد واقعا و عملا این مجله مردم در خدمت مردم قرار میگیرد

بقیه صفحه ۲۵

عاج های بگرام

نمایش گزارده اند ، این ظرف یکی از عجایب هفتگانه دنیای قدیم را نشان میدهد .

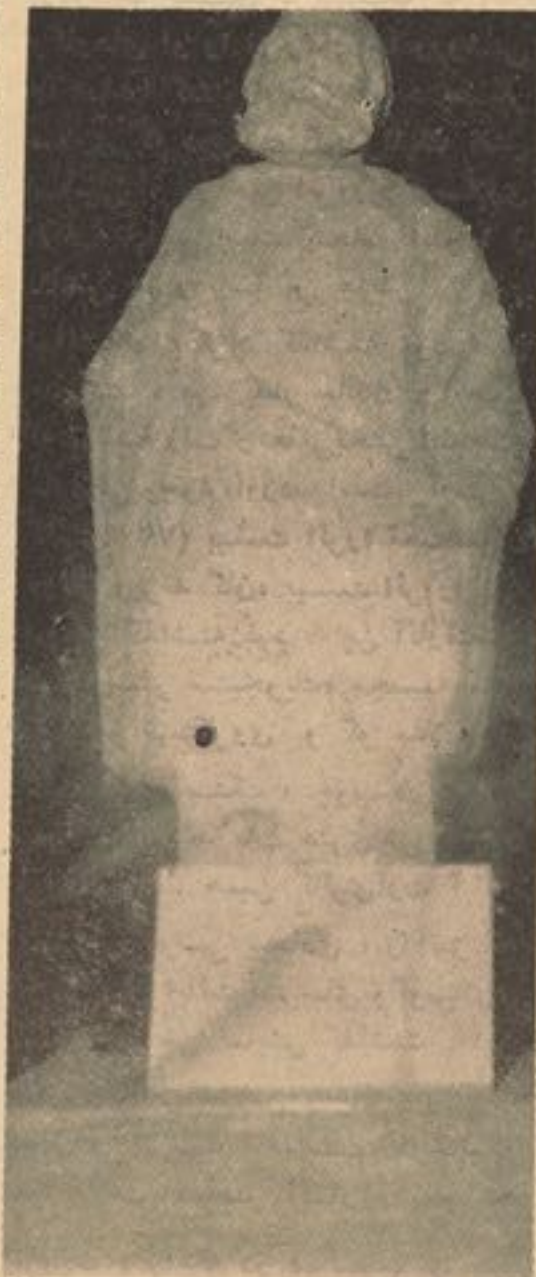
گیلاس شیشه یی که تزئینات نوری دارد ، نشان گجی که رب النوع بالدار عشق را تمثیل میکند ، عاج حکاکی شده و تکه های دیگری از حوالی سال ۵۰ میلادی اشیا ی جالب دیگر این الماری است .

الماری نمبر دوم اتاق بگرام به اشیا ی برنجی هلی نیستیک اختصاص داده شده است .

ماسک مفرغی یا تاجی از پیچك مجسمه های آتیه ، سوار کار ، مارش و هنر فسق که بعضی آن ها بحیث سنگ ترازو مورد استعمال داشته ، درین الماری گنجا نیده شده است . يك ظرف مفرغی نیز درینجا دیده میشود که در قسمت اخیر آن تصویر يك انسان دریشی داروشکل ماری دیده میشود .

سپر تجملی با اجزای متحرک ه مجسمه کوچک حصر بوکرات و ظروف مفرغی دسته دار نیز درای تاریخ کهن است .

در شماره آینده آثار دیگر مکشوفه بگرام روشنی می اندازیم .



مجسمه از عاج حکاکی شده در موزیم کابل

بقیه صفحه ۴۳

شاگرد خلیفه

ناگهان گفت :

از قیافه ات معلوم میشود که آدم راست کاری هستی ؟ یا بالا ...

به این تر تیب به ناوایی شاگرد شدم صبح ها ملا آذان از خواب بر می-خاستم ، ناوایی را آب پاشی و جارو میکردم تنور را در میدادم چند سیر آرد را خمیر می-نمودم زواله میکردم عموما زواله ها را از مقدار معینه آن کم وزن می کردم چون خلیفه ام دستور داده بود .

با مشتریان و دکانداران این طرف و آن طرف نا نوا یی آشنا شدم درس میخواندم و کار میکردم ، می نوشتم و کتاب میخواندم ، با گذشت هر روز و هر ماه بدرس هایم موفق تر میشدم ، با اشخاص مختلف سرو کار پیدا کردم ، ناوایی را هم خوب یاد گرفته بودم طوری که بسیار مشهور شدم . نام زیانزد عام و خاص شده بود همه امور دکان زیر نظر من اداره و تنظیم میشد بعضی اوقات خلیفه ام خودش می رفت و مرا کنار دخل می نشاند در دعوت ها ، عروسی ها ، مجالس عه و عه من با خلیفه ام یکجا میبودم میگفتند :

شاگرد خلیفه نصرو در این محل جوهر ندارد .

بعضی ها میگفتند : شاگرد خلیفه نصرو جاك (مانند) ندارد !

آوازه و شهرتم در همه جا تیت و پاشان گردید . در این مدت طولانی از پدر و مادرم بکلی بی خبر بودم . روزی هوای شان به سرم زد تصمیم گرفتم بدید نشان بروم . دلم سخت

دوباره برای شان پر بر میکرد مقدار پول پس اندازم را گرفتم و آترو بود که بطرف خانه روان شدم وقتی زنجیر خانه را تکان دادم صدای خشکی کرد و بعد پله ای دروازه چرخید و مادرم پیر ترو ضعیفتر در چار چوب در ظاهر شد و آلا مرا شناخت بعد تنگ در آغوشم گرفت از-شوق گریه میکرد در همین وقت پدرم را دیدم که از زینه های کج و بیقراره پایین می آید باز چهره اش را پراز خشم دیدم با چشمان کوچکش نظری دقیقانه بسویم افکند و قفسی نزدیک شد دستم را به جیبم کردم . پول هایم را برایش دادم و گفتم :

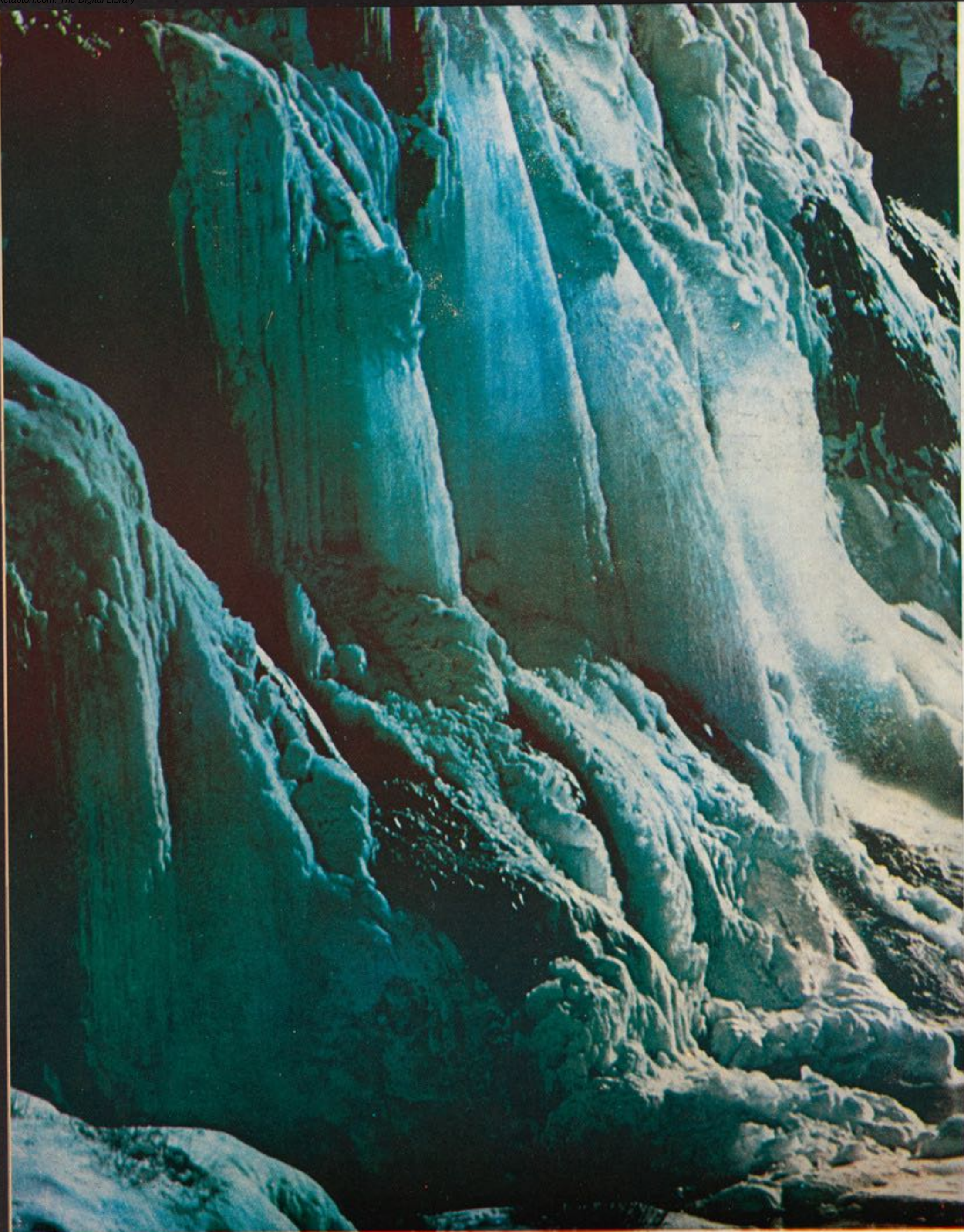
پدر من کسبی شده ام کسبی ناوایی را یاد گرفتم من شاگرد خلیفه نصرو هستم ! ناگهان مثل اینکه انتظار چنین سخنی را داشته باشد مانند ببر تیر خورده غریب رنگش سرخ شد و شیار های صورتش عمیق تر گردید و با صدایکه از خشم می لرزید گفت :

پرو بیرون ! تو اولاد من نیستی ترا عاق کردم !

بعد پول ها را برویم زدو تیله ام داد مادرم را بیکسو کشید و برآیم گفت : - خجالت نمی کشی که باز آمدی ؟! با صدای پدرم کوچکی ها همه بدورم جمع شدند خجالت زده و سر منده خود را دولا کردم پول ها را جمع نمودم پشتم را گشتاندم . عبدل «لپ کرده» ازدور مرا شناخت نزدیک آمد از بازویم گرفت و گفت :

- خبر است ، مانده نباشی مکتب را کجا رساندی ؟

سرم را بلند کردم نظری بسویش انداختم بازویم را از دستش رها ساختم چیزی نگفتم دوباره سرم را پایین انداختم از آن محل دور شدم . ژوندون



باشادابی معنی ایکه از جمهوریت جوان ما مردم و کشور میرسد فیاضی طبیعت نیز از بهار شاداب و خرم آینده مژده میدهد، برفباری‌های ماه دلو و تقاضای دوستان ژوندون موقع داد بازهم تابلوی زیبایی را بحیث یادگار زمستان امسال ارمغان کنیم ...

ستاره گان افسانه ساز



«ژولی ایگ» که چند سال قبل بحیث «سرناروی» لقب گرفته بود ویکی از زیبا رویان طنز و خوشگل در بین هم سلطان خود محسوب می‌شود پس از آنکه لقب افتخارآمیز رادربین سه صد و پنجاه نفر گانید بدست آورد و فوتو های او روی جراید و مجلات معتبر اروپایی بچاپ رسید سلی از تقاضا برای بازی در فیلم ها برایش سرازیر شد بعد یکه اصلا تصور نمیکرد.

او پس از مفاهمه باشوهرش حاضر شد با چند سازنده اروپایی قرار داد ظهور رادرفلم های شش عقد نماید . وقتی اولین فلم اودر فرانسه تهیه و نمایش قرار داده شد مجلات معروف اورا (ظریفه باهوش و سکسی اروپا) خطا ب نمود . بعضی از روزنامه ها نوشتند که (ژولی) تمام موفقیت های خود را مرهون اندام خوش تراش خود می باشد.

ژولی ایگ مرهون ظرافت و ذکاوت خود می باشد



روی بلاک و مونیکا لوندی در یک صحنه فلم، صحرای سر سبز



ژوهانا لون کوسیان



پیشکار گروه همفری

(ژولی) در حال حاضر مصروف بازی در فلمی بنام (پرند گتری) است که بخش اعظم این فلم در جزیره گتری فلمبرداری میشود. برای اینکه دخترک سه ساله اش از عواطف مادری بعد نمانده باشد اورا نیز با خود دارد تا هم بمواظبت دخترک و هم بامور محو له فعالانه رسیدگی کند او گفته است از اینکه شغل هنر پیشگی را انتخاب نموده هیچگونه تاسفی ندارد زیرا عنقریب بقدر کافی مشهور خواهند شد و این شهرت که همراه با پول فوق العاده است اورا به همه آرزو ها یش خواهد رسانید.

ستاره بد اقبال :

(مونیکا لوندی) ستاره جوان و مودل خوش قیافه آلمانی که مخصوصا در یکی از بازی های تلویزیونی خود محبوبیت و شهرت فراوان حاصل نموده بود اخیرا بیک بد اقبالی مواجه گردیده که ناشی از انقطاع از تپاوش با (روی بلاک) آواز خوان معروف آلمان می باشد او از این رویداد بی اندازه متاثر بوده و خود را شکست خورده می خواند .

(مونیکا) قبلا با (روی بلاک) در فلم (صحرای سرسبز) یک جاذبه شده بود که در آن وقت غالبا اوقات خود را با (هردست جانسون) سپری میکرد و حتی بقول ناظران چندین سال با هم



دو هیروی فلم های هندی راجیش کهنه و درمند



امیتا بچن وجیه بهادری که ستاره سال شناخته شده اند.

بهترین موزیک دایرکترها، مدن موهن سا موزیک فلم (هندوستان کی قسم) لکشمی کانت و بیاری لال باموزیک فلم (روتی کپرا اورمکان) کلیان جی آنندجی باموزیک فلم (کورا کاغذ) و راول دیویرمن باموزیک فلم (آپ کی قسم). همچنان بهترین فلم های سال ۱۹۷۴ از نگاه مردم فلم های (آپ کی قسم) (امتجان) (دوست) «کورا کاغذ» «روتی کپرا اورمکان» خوانده شده است.

آواز خوانان سال ۱۹۷۵ -

گروهی آواز خوانان (همفری) که مر کب از هنرمندان مختلف التزاد میباشند اخیرا تصمیم گرفته اند که بیک مسافرت طویل هنری پرداخته و در بسیاری از ممالک هنر نمایی نمایند.

متصدی و پیشکار این گروه هنرمند گفت زیرا عنوان (آواز خوان سال ۱۹۷۵) کنسرت خود را بعلافتندان تقدیم خواهد نمود. این گروه هنری قبلا شامل سیزده عضو هنرمند بود که در آن نوازندگان، آواز خوانان و کمپوزر ن شمولیت داشت ولی از آغاز سال ۷۵ با نطرف سه عضو دیگر جدیدان شامل گردیده است که هر سه عضو جدید الشمول آواز خوان بسو ده و عبارت از (دون آدمز) امریکایی سیاه پوست (کلودیاسورس) اتریشی و (میلی ووز) دوست اومی باشد.

این آواز خوانان که پیش از سال ۱۹۷۵ بنام (جنر لیشن عشق) کنسرت میدادند از شروع سال جاری سلسله کنسرت خود را در انگلستان و فرانسه بپایان رسانیده و تصمیم دارند در یکی از ممالک دیگر اروپایی مسافرت نماید.

سه سال زحمت برای دو آهنگ :

(رونافون کیسان) آواز خوان خوش آوازیست که اخیرا در آلمان بنام بزرگترین آواز خوان سال خطاب گردیده است (زوهانا) اصلا همسر کمپوزر و موزیک دایرکتر جوان (ولف کاییتسکی) است که در سال گذشته آهنگ های (تودرخانه منی) و (پولندارم) را سرود و سپس همین آهنگ ها بروی ریکاردها ثبت و بیازار عرضه شد که فروش آن قابل توجه بود.

«زوهانا» در مورد آهنگ ها و چگونگی موفقیت خود در دایره آواز خوانی گفته است:

تمام موفقیت من مرهون همکاری و زحمات (ولف) می باشد چه قدرت بی نظیر او بود که از من یک آواز خوان ساخت و آنهم آواز خوان بزرگ.

او گفته است آهنگ های راکه در ظرف ده دقیقه روی ریکارد ها ثبت نموده است محصول زحمات سه ساله او و شوهرش می باشد.

یکجا زندگی می کردند.

(روی بلاک) علت قطع علاقه اش را بامو نیکا ناشی از ارتباط نزدیک و حسنه خود بسا (هورست) خوانده و گفته است نمی خواهد بخاطر یک زن فضای دوستی خود را با هو رست مکنر سازد.

امامونیکا این گفته را تردید نموده و علاوه نموده که (روی) قبلا هم این موضوع را میدانست ولی بدان اعتنایی نمیکرد آنچه مسبب اصلی این جدایی شمرده می شود متلون فراچی و هر دم خیالی خود اوست ولی از بداقبالی خود هم نمیتواند چشم بسو شی کند.

موفقترین ستارگان سینمای هند

در سال ۱۹۷۴

در هند مرسوم است که بعضا بهترین فلم، ستاره، موزیک، ستاریو و غیره موضوعات سینمایی از نظر مردم و تماشاچیان نیز ارزیابی می شود که این ارزیابی مطلقا باتکای ذوق مردم بوده و به آرای علاقمندان تعلق دارد. کمیته صاحب صلاحیت بعد از رای شماری نامه های واصله که در حدود هفت صد هزار نامه حساب شده است نتیجه را چنین اعلام نموده است:

بهترین هنرپیشه امیتا بچن بابازی در فلم (بی نام) دلیپ کمار با بازی در فلم «سگینه» درمند بابازی در فلم (دوست) راجیش کهنه بابازی در فلم «آپ کی قسم» سنجو کمار بابازی در فلم «منجلی» و سنیل دت بابازی در فلم (گیتامیرانام) بهترین ستاره ها چه بهادری بابازی در فلم (کورا کاغذ) زینت امان بابازی در فلم (روتی کپرا اورمکان) شرمیلا تاگور بابازی در فلم (اوشکار) موسمی چترجی بابازی در فلم «روتی کپرا اورمکان»...

بهترین ساید هیروها اوم پرکاش، پران، بریم نات، شتروگن سنپا.



گروه آواز خوانان همفری

ازدوستان



ذبح الله رجباً

نامه

نامه ام بخوان
از قصه ام بدان
این راز قلب من
تاکی نهفته باشد
یعنی نگفته باشد
آخر ز سوز عشقت
بر دور شمع رویت
پروانه ام بسوزم
تا جاک دل بدوزم
آخر چه گفته ام من
تا تو ز من رهایی
از باغ حسنت افسوس
یک شاخه گل نه چیدم
الفت نکردی بامن
رفتی کجا ؟ ندانم
از بستم تراود عطر محبت تو
ای خوشتر از خیالم
رحمی نما به حال
بگر بروی زردم، ورناله های دردم
بوی زعشق خیزد ...!

از: محمد آصف (غروب)

سوگند

مراسوگند به چشمانت
به چشمان سیه مست
که آن دیوانه ام گردست
مراسوگند به عشق تو
به عشق پاک و زیبایت
که ساکن بر در میخانه ام گردست
مراسوگند به لطف تو
به لطف بی دوام تو
که دور از خانه و گاشانه ام گردست
مراسوگند
که دارم بیشتر از جان خویشم دوستت، جانا!
مراسوگند به اشک دیده خونبار بر یاران
به لب های زخم ترگیده بی نان
به جاک پیرهن در جان مسکینان
و در آخر
مراسوگند به آن چیزی که داری باوری بران
که دارم بیشتر از جان خویشم دوستت، جانا!

همایون (افق پائین)

قسم

به داغ لاله صحرا به شور بلبل شیدا
قسم باشد مرا ای ماه که جز رویت نمی جویم
به سوز نغمه مطرب، به جام و باد ساقی
به رو و قامت زیبا که جز وصلت نمی بویم
به زیب سینه گلشن، به سوز سینه بلبل
به زیبایی زیبارو که جز مویت نمی بویم
به رنگ زرد برگ فصل پائیز ...
به سرخی غروب و روشنی ماه
به ماهی های دریایی به مطرب خوان پائیزی
که توصیف تو می گویم
قسم باشد مرا ای گل ...

وداع

ایرمیارد و من می شوم از یار جدا
چون کنم دل به چنین روز زدلدار جدا ؟
ایر، باران و من یار ستاده به وداع
من جدا گریه کنان - ایر جدا، یار جدا
سبزه نوخیز و هوا خرم و بستان سرسبز
زاغک روی سیه مانده ز گلزار جدا
نعمت دیده نخواهم که بماند پس ازین
ماند چون دیده از آن نعمت دیدار جدا
حسن تو دیر نماند تو ز خسرو رفتی
گل سبی دیر بماند چو شد از کار جدا
به انتخاب پیغله شبنام (باران) - عادل سالیاس

کوتاه و دلچسپ خواندنی

تعبیر خواب



صدای گمرا و خوش آیند نشانه از خبر خوش برایتان است.

خزنده:

علامت دانایست . به خاطر احساسی که بدست می آورید توسط شخص دیگری به شما منتقل میشود قادر خواهید شد تا به عالی ترین حد موفقیت نایل آید. اگر خزنده آماده فیش زدن به شماست، گرمی درگارتان پیدا خواهد شد. ضمناً به معنی شک و تردید در امری خیانت آمیز میباشد که به شما صدمه نخواهد رساند.

رفتن به جانی یازندان :

اگر خود را در شرف رفتن به جانی یازندان ببینید تمام ناراحتی های شما راحت تر از حد تصوراتان بسر خواهد آمد .

اسب:

این خواب نشانه قدم به پیش گذاشتن در امور زندگیست اگر اسب بعقب میراند و لسی شما همچنان سوار هستید، قادر خواهید بود با هر مشکلی بسازید . سقوط از آن نشانه ناکامی است . دوباره سوار شدن، خواب مبهمی نیست اما ممکن است چیز های تازه بیاموزید.

انگشتر

این خواب بدین معناست که شما اصلاً در اندیشه ازدواج گشیدید بلکه برعکس سعی میکنید که خود را مقید به هیچ چیز ننمایید . حاضر هستید با همان کسب و با همان معاشرت ثابت بسازید و در منزل خود با ستراحت بپردازید ولی گرفتار تعهدی نشوید .

کشیدن لباس از تن:

یکی از خواب های معمولی و متداول این است که انسان در خواب در برابر دیگران لباس از تن بیرون می آورد. این خواب نشانه عدم اعتماد به نفس و توجه و اعتماد بیش از حد به قضاوت دیگران است . سعی کنید در کار ها نظردوش مخصوص به خود داشته باشید .

باز کردن قفل:

اگر در حال باز کردن قفل قفس یا دروازه بودید باید کار سری رو برو خواهید بود که درباره انتخاب راه خود شخصاً باید تصمیم بگیرد و لااقل برای مدتی به کسی ابراز نکند. معشوقه :

اطلاعات و اخباری از گذشته باعث تجدید علاقه شما به اوقات خوش گذشته خواهد گردید ضمناً خوشی و منفعت به شماروی خواهد کرد .

گلدان:

یادتان باشد که اگر در خواب گلدان دیدید دقت کنید و ببینید پایه دار است و یا بی پایه

زیر این خواب ممکن است منجر به کشف عتیقه به وسیله شما شود .

گلدانیکه دیدماید یونانی ، چینی یا ... است . اگر از انواع تازه است به معنی آن است که با زهم از این کار سود قابل توجهی عاید شما خواهد شد و میتوانید در داد و ستد این کالا وارد شوید .

خشونت

ابراز عقیده و نظر حقیقی خود در باره بعضی از کسانی که با آنها مراوده دارید. بیرعزید ولی بر حال با متانت مراقب باشید.

صدا:

صدای گرم و گیرانشانه اخبار خوش آیند است و ممکن است نشان پیروزی باشد و گو اینکه بزرگ هم نباشد، صدای ناهنجار و خشن نشانه خبری است که باعث تغییر نقشه های شما خواهد شد .

دیوار :

اگر دیوار بسیار بلندی در برابر شما قرار داشته باشد مانعی است که باید راهی برای تیر شدن آن پیدا کنید. دیوار کوتاه امکانات کاری است که در شروع آن مشکلات قابل رفعی وجود دارد .

آتش فشان:

خطاکاری در کار پولی و مالی ممکن است

خانه و باغ:

سرمایه گذاری سودآور در خرید خانه و باغ اگر ممکن است توجه کنید خانه و باغی که در خواب ببینید در کجا قرار گرفته است اگر محل آن نامعلوم است جا بی که در نزدیکی شماست ممکن است زمین ارزان قیمتی را برای خرید به شما پیشنهاد کنند. از خرید فوری آن غفلت نه نماید .

باعث جنجال و سروصدای زیاد گردد . شما ممکن است خود را در نوا آتش فشان ببینید ولی اگر در خواب آسیبی به شما نفرسد. از عواقب جنجال و کشمکش نیز در امان خواهید ماند. زندگی شخصی شما نیز دچار تغییر بزرگ و غیر مترقبه خواهد شد از شرایط فعلی که چندان خوش آیند هم نیست در جاده توسعه و گسترش زندگی شخصی رانده خواهید شد .



این گونه خواب دیدن نشانه قدم به پیش گذاشتن در زندگی است.



مامان! زاک، در عوض یک پارچه پشیر
آنها را از من خرید!



درین تابلو مردی رامی بشید که الاشه اشرالتهاب کرده و نزد تعویذ نویس که ضما از طبابت هم دریغ نمی ورزد آمده است ... می بینید باچه هنری او را تداوی میکنند!...

نکته

قانون در هنر

- مردی ضمن تعریف از آلاش بیکی از دوستانش گفت :
- دوست عزیز موقعی که پسر من سه ساله بود، بزرگترین خسارت را بمن وارد ساخت . عجیب است، چطور ؟
- داستانی را که به زحمت زیاد نوشته بودم گرفت و پاره کرد ...
- واقعا تعجب آور است ! چرا ؟
- مگر فرزند شما درسه سالگی خواندن هم میدانست ؟
- لامینگ نقاش معروف و معاصر فرانسوی در مراسمی که به مناسبت هشتادمین سال تولدش برپایه به دوستان خود گفت :
- در هنر قواعد و قوانین به منزله دساتیر و هدایات طبی است، انسان با ید بیمار باشد تا از آنها پیروی کند !

ژوندون



بدون شرح

شایان ستایش و تحسین میباشد .

ولی فکر میکنم این تابلو را از روی اصلی

کاپی کرده اند زیرا من چنین قیافه را در جای

دیگر بارها دیده ام و به نظرم زیاد آشناست .

هنر انتقاد

یکی از نقادان هنری مشهور که بسیار کم بحال طبیعی میبود، روزی به تماشای نمایشگاه نقاشی رفت و درویری آینه بی استاد و کتابچه یادداشت خود را برآورد و برآن چنین نوشت :

درمدخل نمایشگاه تابلویی از یک نفر مست

دیده میشود، نام نقاش آن معلوم نیست اما

تابلو آنقدر واقعی و طبیعی ساخته شده که

چای خور پخته



وقتی بخواهید از خود مشتاق تر (درنوشیدن چای) رابه بینید و باین کار یگاتر ابتکاری التفات کنید، آیه مبتکران نخواهید گفت .. احسن !!

صفحه ۶۰

عکس‌ها

اشعه لیزر در خدمت تعیین شکل کره زمین

آسمانی تعقیب شده و با اشعه لیزر فوق العاده قوی به قمر مصنوعی نورمیتابانند.

در فاصله هر چهار ثانیه اشعه ای برای لحظه ای بسیار کوتاه (چندین میلیارد ثانیه) به آسمان رهامیشود.

این تیر های نور قرمز رنگ که هر کدام دارای ۹ متر طول میباشند با سرعتی برابر ۳۰۰۰۰ کیلومتر در ثانیه بقضا پرتاب میشوند و در فضا توسط آینه های مخصوص قمر مصنوعی انعکاس یافته و دوباره بوسیله ایستگاه زمینی دریافت میگردند.

از مدت زمان رسیدن اشعه لیزر میتوان دقیقا فاصله سوند های فضایی را اندازه گرفت. از طریق مشاهده دائمی مسیر قمر مصنوعی میتوان باردیگر در مورد شکل، اندازه و مرکز ثقل زمین نتایج بدست آورد.

در حال حاضر رئیس پروژه عزبور فیژیکدان (مانفرد شتايدر) اطمینان کامل دارد که زمین آنچنانکه اخیرا نیز مورد تأیید قرار گرفته است، بشکل (تاک) نیست.

در حقیقت زمینی که مادران زندگی میکنیم خیلی پیچیده تر از آنست که بنظر میرسد. سطح دریاها در بسیاری از جاها تا حدود صد هاستر فرورفته بنظر میرسد.

بدین ترتیب در سال گذشته ارقام بدست داده شد که نشان میداد آب گسودالهای یورتوریکو دره ای به عرض ۲۳۰ کیلو متر تسکیل داده است که در مقایسه با امکانات دیگر اقیانوس اتلس بیش از ۱۰۰۰ متر فرو رفتگی دارد.

این فرو رفتگی و بالا آمدن آب ها مربوط به مرکز زمین (ثقلی) و گردش زمین به دور خود میباشد.



یك گروه از محصلین خارجی در پوهنتون لیكنگراد در جمع محصلین خارجی در پوهنتون لیكنگراد. بناغلی بشیر، بیفله فوزیه و بیفله روح افزا محصلان افغانی نیز دیده می شوند.

کره زمین شکل تاک را ندارد دانشمندان دانشگاه صنعتی مو نیخ (آلمان فدرال) در پی آنند تا با دوربینهای فوق العاده قوی و توب های لیزر باردیگر زمین را اندازه گیری نمایند. فیزیکدانها باردیگر در منطقه ای جنگلی و



در لابراتوار های علمی شب و روز کار میشود. درین عکس چند محصل افغانی حین آموزش عملی در پوهنتون گتف دیده می شوند.

یارانه

زما اوستاد یارانی خه خوری شپې وی
تری کړی موله خانه اندېښنی وی
دغماز په مکرلي دیني وشلید
هغه شپې چی مینه نه وه لاپری ښی وی
«غیشی»



گل اندام

هراندام دگل اندام په نغیده
لکه مسوم داور له تاوه خنیده
پاڅیدو پاڅول سل قیا متونه
گڼینا ستونی ورکول سل الفتو ته
حمید ماشو خیل»

متصدی : ژ. س

لرغونی ادب:

نازولی

نن محبوبه مخ ته راغله سازولی
سم قامه کچ رفتار نازولی
سپین رخسار ئی تازه گل دنو بهار دی
پری پرده یی پاس دزلغو غوږولی
خماری سترگی ئی توری یی کجلو
په غیر غیر ترڅنگ کاته کړی قهرولی
ښایسته جبین یی بدر نورانی دی
مشکین خال یی خلغه واپه تنلی
دسری ننی اودیروزان حاجت ئی نشته
نری پوزه یی ده یی زیوره ښکلی
نوربه ئی خه دحسن وصف کړم عالمه
خدای دتولو غوږویانو شاه بللی
عاشقان یی نندارو ته راڅخه کړی
له قافلو څخه درومی مخ پوښلی
چی به نغښتو لیچو درغله احمده
نوپه نیت دتاجنگ ده راوتلی
«احمد دکلای»

اوسنی ادب:

د قافلو هادی

باز دهندو کش یمه، اتل دلورو غرویمه
توره دغضب یم، دښمنی دښمنانو ته
ریږدی زما له توری دښمن زړه لاپه قبر کی
اوریمه، توفان یمه، محرک دزلزلویمه
اولس لرم، وطن لرم، ماضی او مستقبل لرم
بپندد تاریخ یم، مولد حادثو یمه
لاس دتجاوزته دهبواد په هره پڅه کی

تندویم، سیلابیمه، برښنا داسمانو یمه
ننگ یمه غیبت یمه، بغرگی دښتو یمه
خیل سره خیلیمه، شکره دښتویمه
خوک یمه؟ سپانی دآزادی اوافتخاریمه
زوی دلولی افغان اوقهرمان دمعرویمه
نوی ژوندته لارکوم له لویو آرمانو سره
خوان یمه، افغانیمه، هادی دقافلو یمه

«سپین»

د زړه داستان

سم دراتللو سره لای لاراغلی نه وای
دغه راتللو نه خوښه وه چی راغلی نه وای
ما به په زړه کی دغه پرهرله خدایه خه غوښتلو
که دی ظالمه! سترگو سترگو کی خندلی نه وای
زما په زړه دخیل داستان داوړولو خیال وو

که دی دوخت له سمه سره نن رڼلی نه وای
لکه غنچه به می سری وینی له خولگی وتلی
ښه شوه که ستاله غمه یاره زړه کی نه وای
زما دمیث قافلی به ولی سوځولو
که می ای عقله! که کله ستا منلی نه وای
هم شس خلیــــ

اوسنی ادب:

مه راځه نژدی

مه راځه نژدی
دیر تری په لاسان دی
و به دی خوری کوره توری زلمی من مازان
مه راځه نژدی
خپلی نه شی هیکله دسرو شونو وښی بزمه
خان بهیسی وسیزی په اور دمحببت زما
دیر می عاشقان دی
نه ورځم په لاس ورته اخته په ویردخان دی
مه راځه نژدی
گل بهی می شکه خولگی رنگ دی له الموز سره
ژوند می دی لریب ولی دیني دنفسو سره
تللی په آرمان دی
مالیدی مړه زما دیني عاشقان دی
مه راځه نژدی
هرسری به وایم په خوله چرزه صادقیمه
ته په حسن جوړه ستادیني زه لایقیمه
خوشی مچنونان دی
به وایم په خوله هڅه جاته کوم چی صادق دی
مه راځه نژدی

ادبی نوټه:

حسن او مینه

هو! کله به چی دښکلی محبوبی دښتون
غمونه راپاندي زور شول:
نوبه دیر دیر خوریدم، ژوند به راته تر یخ شو.
نوبه یوه گوښه کی کښیناستم اولکه
دلپوی بهی دخانه سره یوه داسی خو روو
نکی زما په کوله:
آخ!!
کاشکی چی دادنیانه وای!
که وای نولسا نانو پکښی خه یلا
غوښتنه!!
که ایسا ښان هم وای، نویشت
خودی نه وای.
که حسن هم وای مینه دی خه به پیدا
کیدل.....
که مینه هم وای مینه دی خه به پیدا
کیدل.....



سال بین‌المللی زن...

در هند باستان زنان همچنانکه در خارج منزل از موقعیت ممتازی برخوردار بودند، در داخل منزل نیز نقش آنان جایز اهمیت فراوانی بود. تعداد زیادی از ایشان شاعر، ریاضی‌دان و دانشمند الهیات گردیدند. آنان از آزادی کافی برخوردار بودند و در انتخاب شوهر تقریباً آزادی عمل داشتند. در حقیقت زنان در تمام شئون زندگی خصوصاً در ساحات کلتوری، اجتماعی، مذهبی و سیاسی نقش عمده را عهده دار بودند. بدبختانه در قرنهای اخیر در اثر عوامل متعدد زنان موقعیت اجتماعی خود را از دست دادند. از اوایل قرن ۱۹ به بعد یک سلسله کوششها بعمل آمد تا زنان بار دیگر موقعیت ممتاز اجتماعی خود را بدست آورند و آداب اجتماعی و عیناتی که موجب از بین بردن حقوق زن میگردد از میان برداشته شود.

در جریان دودعه گذشته در جهت تأمین دلچسپی و علائق زنان مساعی زیادی صورت

زن هسته بی‌راثتگی می‌دهد که بر مدار آن خانه، اجتماع و حتی جامعه انسانی می‌چرخد. نقش زن در آینده و شکل دادن ملتها

۱۹۷۵ سال بین‌المللی زن

معتبره عزیزه رشاد

فوی و شدید است. انتظار بیش از حدی خواهد بود اگر توقع داشته باشیم تا هدفهای سال بین‌المللی زن تنها توسط حکومت برآورده و سازمانها شرط لازمی است.

عکسها از مقیم کابل تایمز

بهرام و کنیزك

از پس شصت سال گز تو گلشت

چون توانی بزیر پای نوشت

سر لشکرش گفت: طرّفه تر آنست که

دختری چون ماه تمام گوساله رادر شانه‌می

گردد و تا به شصت آن به منظر میرساند و بعد

بائین می آورد و حال گاوی شده است بگردار

پیل زنی آنکه به شصت پایه حصار برورد

چون آب نباشد کار بهرام می گوید باورم

نایب

این سخن وقتی در گرفت که کنیزك كاملا

از موضوع مطلع بود و به آرایش خود سر

گرمی داشت.

سپهتن وقت را شناخته بود

پیش از آن کار خویش ساخته بود

زیور و زیب چینیان بر بست

داد گل را خمیر نرگس مست

ماه را مشک راند بر تقدیم

غمزه راداد جا دوی تعلیم

چشم راسر مه فریب کشید

ناز را بر سرعیت کشید

سرو وارتنگ ارغوانی داد

لاله رادد خیز رانی داد

سر لشکر گوشکی داشت که از چشم مردم دور بود و برج باری آن بلند. شصت پایه رواق منظر او کرده جای نشست بر سر او دران منظر کنیزك جای داشت. اندرین روزها در گوشك ماده گاوی زاید و آن کنیزك زیبا روی آن را بگردن می گرفت و هر روز در منظر آن گوشك گوساله را از شصت پایه زینه بالای برد. روزی کنیزك به سر لشکر گفت: این گوهر های که در گوش من آویزان است بگوش و بازار بفروش و از بهای آن مجلس ترتیب ده و بهرام را که در این حوالی به شکار می آید دعوتش کن.

مجلس مهمانی را ترتیب گرفتند. روزی بهرام به همین حوالی بشکار آمد و ده سرسبزی را دید پرسید این کجا ست. سر لشکر ش گفت در اینجا منزل منست اگر ایشان بهرانی کنند و در خانه من قدم رنجه فرمایند، بهرام قبول کرد. میزبان خوانی گسترد و خانه را آیین نمود. بهرام ازین مهمان نوازی مسرور و شگفته گردید.

گفت گای میزبان ز زمین کاخ جایگاهت خوشی است و برگ فراخ لیکن این شصت پایه کاخ بلند کاسمان بر سرش رود بکمند

گوهر گویی گوهر آویزش

کرده بازار عاشقان تیزش

ماهر را در نقاب کافوری

بسته چون درسمن گل سوری

پیش آن گو رفت چون مه بدر

ماه در برج گاو باید قدر

کنیزك زیبا روی گاورا پایه پایه بسالا

آورد، در آن منظر که بهرام نشسته بود فرا

آورد، کنیزك گفت که میتواند این گاو بزرگ

را از شصت پایه زینه به بالا آورد.

بهرام گفت این کار شیوه زور مندی نیست

بلکه مشقت و محار است نموده ای.

اندك اندك به سلهای دراز

کرده یی بر طریق ادمان ساز

کنیزك در زیر نقاب گفت: درست است

آیا جد گور از محار است و تعلیم صورت

پذیر نیست و گاو بزرگی را بر شانه کشیدن

از مهارست راست بهرام از اندازه کلامش در

یافت و آن بر بچهره نقاب برداشت، بهرام

خوش شد و او را در کنار گرفت و اشك شوق

از دیده فشانید.

از بدونیک خانه خالی کرد

با پر برخ سخن سکالی کرد

بهرام عذر پیش کرد و گفت:

آتشى گزدم ز خود رانی

من از آن سوختم تو بر جانی

این کنیزك روح نواز همانطور دلبری

آغاز یسد.

بهرام سر لشکر را تحفه هاداد زیرا آن فتنه و ران را از بین نبرده بود آنگاه بادل شاد سوی شهر آهنگ نمود شد سوی شهر شادی انگیزان کرد در بزم خود شکر ریزان

انلیس

توندون

رئیس تحریر: محمد ابراهیم عباسی

مدیر مسؤول عبدالکریم رو هینا

معاون: بیخله راحله راسخ

مهمه: علی محمد عثمان زاده.

تلفون دفتر رئیس تحریر ۲۶۹۴۵

تلفون منزل رئیس تحریر ۲۲۹۵۹

تلفون دفتر مدیر مسؤول ۲۶۸۴۹

تلفون منزل مدیر مسؤول ۲۳۷۷۳

سوچورد ۲۶۸۵۱

تلفون ارتباطی معاون ۱۰

تلفون منزل معاون ۴۰۷۶۰

مدیریت توزیع ۲۳۸۳۴

آدرس: انصاری واپ

وجه اشتراك:

درداخل کشور ۵۰۰ افغانی

در خارج کشور ۲۴ دالر.

دولتی مطبعه

مود و فیشن



Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library